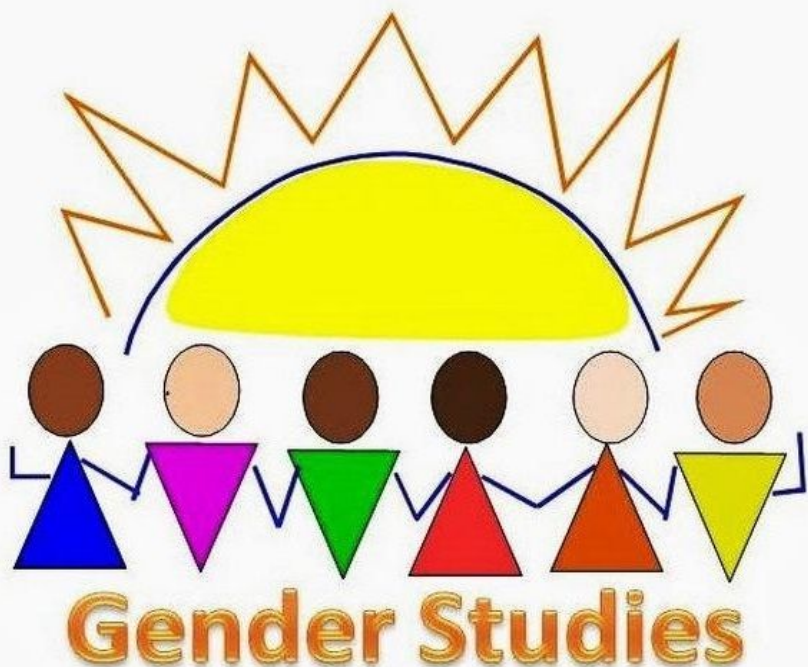


مطالعات جنسیت

(مقدمه‌ای بر سیاست بدن)

مرتضی فرهادی و راحیل گل‌گیری



Title: Gender Studies (Introduction to the Politics of Bodies)

Authors: Morteza. Farhadytooli, Rahil. Golgiri

Publisher: Supreme Art, USA (May 4, 2021)

ISBN: 978-1942912804

مطالعات جنسیت

(مقدمه‌ای بر سیاست بدن)

مرتضی فرهادی و راحیل گل‌گیری

فهرست مطالب

عنوان.....	صفحه.....
پیشگفتار.....	۱۱.....
مقدمه.....	۱۵.....
مقدمه‌ای بر مطالعات جنسیت.....	۲۵.....
مطالعات جنسیت.....	۴۱.....
نمودهای جنسیت.....	۴۷.....
جنس و جنسیت.....	۵۷.....
جنسیت.....	۶۱.....
جنسیت اجتماعی.....	۸۱.....
جنسیت و هویت.....	۹۳.....
جنسیت و جهت‌گیری جنسیت.....	۱۰۵.....
تفکر قالبی جنسیت.....	۱۱۱.....
جنسیت و زبان.....	۱۱۷.....
جنسیت و جایگاه اجتماعی از منظر زبان‌شناسی.....	۱۲۳.....

- ۱۲۵.....تعامل جنسیتی از منظر زبان‌شناسی
- ۱۲۵.....ویژگی‌های زبان جنسیت
- ۱۲۷.....تفاوت‌های جنسیتی در زبان‌شناسی
- ۱۲۹.....تفاوت جنسیتی زبان بین زنان و مردان
- ۱۳۳.....نظریه‌های زبان‌شناسی درباره جنسیت
- ۱۳۴.....نظریه نقصان
- ۱۳۵.....نظریه تسلط
- ۱۳۶.....نظریه تفاوت
- ۱۳۶.....نظریه اصلاح‌طلبانه
- ۱۳۷.....نظریه مدل فرهنگی
- ۱۳۷.....نظریه ساختارگرایی اجتماعی
- ۱۳۸.....نظریه عمل‌گرایی اجتماعی
- ۱۳۸.....نظریه اجراگری جنسیت
- ۱۳۹.....اجراگری جنسیت و زبان
- ۱۴۴.....اسطوره‌ها و کلیشه‌ها درباره زبان و جنسیت
- ۱۴۷.....برابری جنسیت

نقش زبان در برابری جنسیت..... ۱۴۷

نقش جامعه در برابری جنسیت..... ۱۴۹

نمایه..... ۱۵۳

منابع فارسی..... ۱۷۳

منابع انگلیسی..... ۱۷۵

این ایده که سکس سرکوب شده است فقط موضوعی نظری نیست. باور به اینکه سکسوالیته هیچ‌گاه به شدت و سخت‌گیری عصر بورژوازی ریاکار و فعال و حسابگر، به انقیاد درنیامده است، همراه شد با طمطراق گفتمانی که باید حقیقت را درباره سکس بگوید، اقتصاد آن را در واقعیت سروسامان دهد، قانون‌کننده سکس را واژگون کند و آینده آن را تغییر دهد. گفتن اینکه سکس سرکوب نشده است یا گفتن اینکه رابطه سکس و قدرت رابطه‌ای از نوع سرکوب نیست، این خطر را دارد که فقط نوعی تناقض‌گویی سترون باشد. این گفته فقط مخالف با نظری کاملاً پذیرفته شده نیست، بلکه مخالفت با کل اقتصاد و کل منافع گفتمانی شالوده این نظر است. از همین دیدگاه است که می‌خواهم مجموعه‌ای از تحلیل‌های تاریخی را ارائه دهم، هدف من بررسی جامعه‌ای است که بیش از یک سده پیش بدین سو، ریاکاری-اش را با جاروجنجال به باد انتقاد می‌گیرد، با پرگویی از سکوتش سخن می‌گوید، جزئیات ناگفته‌اش را با سرسختی رصد می‌کند، قدرت‌های اعمال کرده‌اش را افشا می‌کند و وعده‌رهایی از قوانینی را می‌دهد که موجب کارکردش بوده‌اند. من نمی‌خواهم بیرسم که چرا ما سرکوب شده‌ایم، بلکه می‌خواهم بیرسم چرا با این همه شور و حرارت، با این همه کینه و غضب علیه گذشته نزدیکمان، علیه زمان حال و خودمان می‌گوییم که سرکوب شده‌ایم؟ از چه راهی به این نتیجه رسیده‌ایم که تأیید کنیم سکس نفی می‌شود و متظاهرانه نشان دهیم که سکس را پنهان می‌کنیم و بگوییم که سکس را به سکوت وامی‌داریم؟ و همه اینها را در قالب کلماتی صریح بیان می‌کنیم و تلاش می‌کنیم تا سکس را در عریان‌ترین واقعیتش نشان دهیم و آن را در ایجابی بودن قدرت و تأثیراتش تأیید کنیم. مسلماً موجه است از خودمان بیرسیم که چرا از دیرباز سکس و گناه را به هم ربط داده‌ایم و همچنین ببینیم که چگونه این ارتباط انجام گرفته است و پرهیزیم از اینکه کلی و شتاب‌زده بگوییم که سکس محکوم بود.

(میشل فوکو، تاریخ جنسیت)

پیشگفتار

قدرت و علاقه به قدرت از ویژگی‌های عمومی تک تک افراد در تمامی جامعه‌ها می‌باشد. قدرت، هرگز در اختیار فرد یا افراد خاصی نبوده و نخواهد بود. وجود آن و نشانه‌های آن همواره در افراد مختلفی به صورت‌های متفاوتی متجلی می‌شود. هرکس به گونه‌ای که خود تمایل دارد آن را آشکار می‌کند. اگر کسی از این ویژگی خود استفاده نکند، یعنی از قدرتی که در ذات وی وجود دارد، استفاده نکند، به راحتی آن را در اختیار فرد دیگری قرار خواهد داد. اگر در جامعه‌ای، فرد یا افرادی را مشاهده می‌کنید که بر فرد یا افراد دیگری سلطه‌گری می‌کنند، در واقع آنها این قدرت مضاعف را از جایگاه‌های رها شده کسب می‌کنند. هرگز نباید آنها را سرزنش کرد، بلکه باید آن شخص یا اشخاص را برای کسب چنین قدرتی تحسین نیز نمود. چرا که وقتی ما نمی‌توانیم وجود قدرتی را در درون خود بیابیم، نباید هم به دنبال دلیلی برای سرزنش دیگران باشیم. وجود قدرت و در اختیار داشتن قدرت تنها به معنای سلطه‌گری و مطیع کردن افراد نیست. قدرت همواره در سرتاسر زندگی ما وجود داشته و در مقابلمان گسترده شده است. هرکس می‌تواند از آنچه که بر این سفره قرار دارد

برگزینند و قدرت و توانایی‌های خود را افزایش دهد. اگر کسی تمایلی برای استفاده از آن ندارد، این اجازه را به کسی دیگری می‌دهد که به نسبت بیشتری از آن سود برد. بنابراین آنچه که قدرت را بر فرد یا جایگاهی متمرکز می‌کند خود ما هستیم. قدرت را نمی‌توان به ارث برد. نباید برای کسب آن جنگید، چرا که همواره به نسبت کاملاً برابری در اختیار عموم قرار دارد. این ما هستیم که نمی‌توانیم به درستی از آن استفاده کنیم و این تناسب و هماهنگی آن را در جامعه به هم می‌زنیم و سپس ادعا می‌کنیم که چطور ممکن است فردی به جایگاه و قدرتی برسد که بتواند بر افراد دیگری سلطه‌گری و حکومت کند.

اگر به گذشته ملت‌ها بنگریم، تمایل رسیدن به قدرت از ویژگی‌هایی است که در تاریخ گذشته همه ملت‌ها به چشم می‌خورد. گذشته‌ای که میراثی به هم‌پافته از خود بر جای گذاشته است و رفته‌رفته بستری را برای نسل‌های بعدی آماده کرده و می‌کند. بستری که در آن اکثر افراد جامعه به خوابی خوش فرو می‌روند و تا لحظه مرگ خود از این خواب خوش بیدار نمی‌شوند. در این میان افرادی که در قدرت هستند با خیال راحت شروع به غارت و چپاول می‌کنند. مشکل اصلی جامعه ما تفکر سطحی جامعه است که این باعث می‌شود، هدف‌ها نیز تغییر کند و در نهایت کسانی که در رأس قدرت هستند به سمت خود و سوداگری‌های خود متمایل می‌شوند و شروع به ریختن خون و خونریزی می‌کنند. همین عمل باعث از بین رفتن قدرت آنها نیز می‌شود. چرا که بعید به نظر می‌رسد کسی که با ریختن خون و کشتار افراد جامعه خود به نام عدل و دین روی کار آید عاقبت خوشی داشته باشد. «قدرت و حکومتی که با خون سرکار آید با خون هم از بین می‌رود» (۱). باین حال هرگز جامعه‌ای نتوانسته است بدون تأثیرپذیری از گذشته خود ادامه حیات دهد. همواره گذشته‌ای بوده که چگونگی روند تحولات اجتماعی را به وجود آورده و باعث شده است که اکثر افراد جامعه طبق آن دیدگاه‌های از پیش ساخته شده به زندگی خود پردازند و

هرگز به خود این اجازه را نمی‌دهند که در مورد آن باورها صحبت کنند و یا به بررسی دلایل آن دیدگاه‌ها بپردازند. اگر یک نفر هم پیدا شود که شروع به تجزیه و تحلیل آن باورهای کهن کند، از طرف جامعه طرد شده و از بین می‌رود.

امروزه برای فهم و درک قدرت و توانایی‌های خود، بهتر است بگوییم برای شناخت هویت خود، احتیاج به فهم و شناخت جامعه داریم، همان جامعه‌ای که آغشته به تاریخ می‌باشد. تاریخی که شاید با باورهای غلط شکل گرفته است. ما با تاریخی سروکار داریم که دچار زوال و نابودی است و اکثر افراد جامعه ما نیز از بررسی و تحلیل منطقی درباره خود عاجز هستند. امروزه ما در فرهنگی زندگی می‌کنیم که همواره تلاش کرده تا ساختارهای اجتماعی و بررسی هویت‌های اجتماعی افراد را به‌عنوان عامل اصلی عقب‌افتادگی معرفی کند. فرهنگ سیاسی و اجتماعی ما نه‌تنها حوصله تفکر عمیق و بررسی نسبت به جنسیت و هویت اجتماعی افراد را ندارد، بلکه هنوز آن سنت ساده‌اندیشانه و عوام‌پرستانه را در تمام مراحل و رفتارهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود دارد که به‌جای تحلیل عینی و واقعی از هویت فردی و اجتماعی افراد، «اصل مطلب را نادیده گرفته و موضوع را آغشته به مذهب و دین کرده و آن را در لعن و نفرین و یا تمجید و دعا متجلی می‌سازد» (۲). اما فردی که شروع به بررسی و تحلیل در این باره می‌کند، تمامی جنبه‌های هویت اجتماعی افراد را در نظر می‌گیرد، باورهای گذشته و حال جامعه را پنهان نمی‌کند، آن را آغشته به رنگ و بوی سیاست، مذهب، دین و هر مطلب دیگری نمی‌کند. گرچه تأثیر تک-تک این امور را در نظر می‌گیرد، اما هرگز عامل اصلی تحلیل خود را موضوعی خاص در نظر نمی‌گیرد. این‌طور به نظر می‌رسد که اکثر افراد جامعه عقیده دارند، هویت‌های اجتماعی افراد تحت تأثیر تحولات اجتماعی است و تصور می‌کنند که تحولات اجتماعی گذشته و امروزی جامعه‌ها امری کاملاً طبیعی است. اما آنچه مسلم است، این است که روند جامعه بشری هرگز امری طبیعی نبوده و به صورت طبیعی

پیش نرفته است. بشر هرگز طبیعت را نمی‌تواند قبول کند و تاکنون هم نتوانسته است که قبول کند. بشر همواره سعی کرده تا طبیعت را به نفع خود در اختیار گیرد و نه تنها با افکار ذهنی خود، بلکه با اعمال فیزیکی و عملی خود آن را طبق منافع خود جلو برده و بازسازی می‌کند. طبیعت بشر که همان هویت بشر است، ساخت خود بشر می‌باشد.

بدون شک در کتابی که پیش رو داریم، نظریه‌ها، گفته‌ها و موضوعاتی برخورداریم خورد که ممکن است با اصول اعتقادی هزارساله جوامع ما و همین‌طور فرهنگ امروزی ما همخوانی نداشته باشد. بنابراین بهتر است خواننده آگاه توجه کند که مطالب گفته شده در این کتاب صرفاً بررسی و مطلبی علمی می‌باشد و به معنای تأیید و رد موضوعی و حتی توهین به دیدگاه و باورهای کسی نمی‌باشد. بهتر است به این مطلب دقت کنیم که پژوهش ما یک کار علمی است و کمترین تردیدی وجود ندارد که علم همواره زبانی بی‌پرده برمی‌گزیند و در تمامی زمینه‌ها به صراحت صحبت می‌کند و این وظیفه ما و تک‌تک افراد جامعه ما است که به تبعیت از علم بی‌پروایی و صراحت زبانی آن را بپذیرند. چرا که برای رسیدن به نتیجه‌ای مطلوب و درست نیازمند امنیت زبانی علم هستیم.

مقدمه

برای بشر پیدا کردن دلیل و علت اتفاقات طبیعی همواره کاری دشوار بوده و تا حدودی هست. انسان‌ها چنان که باید آفریننده سرنوشت خود نیستند. هنوز بخش اعظمی از تفکرات بشر اسیر نیروهای کور و باورهای تعصبی جامعه است. باورها و تعصب‌هایی که ذهن آنها را همواره بیمار و ناآرام کرده است. با این وجود، هنوز بخش بزرگی از امکانات و توانایی‌های بشر دست نخورده باقی مانده است و تنها بخش کوچکی از این توانایی‌ها به فعل رسیده است. زندگی بشر توسط حرص حریصان حامی قدرت و قدرت‌طلبان و به میدان کشیدن افکارشان، رو به ویرانی و تباهی است. بسیار دشوار است که بشر به آرامش و جدایی از تمامی این تصورات و رهایی از تمام موجودات خاکی برسد و به عالمی که در آن هیچ علاقه و خواستی نبود نشده و هیچ میلی نیز از بین نرفته وارد شود. افکار و احساسات نزد یک فرد این باور را در او به وجود می‌آورد که حقیقت وجود خود و توانایی‌های خود را میان باورها، آیین‌ها، افکار، احساسات، تمایلات و پندارهای جامعه و سپس در وجود خود بیابد. به همین دلیل بعید به نظر می‌رسد که چنین فردی ارتباطی میان هویت خویش

و این تفکرات و باورها پیدا کند. تفکراتی که توسط جامعه ساخته و پرداخته شده است. اما چشم بینای افراد خردمند و باهوش در آن افکار و پندارهای جامعه، جز بازی رفت و آمد اشباحی که به خویشتن ربطی ندارد، چیزی نمی‌بینند. کسی که خود را بشناسد و ذهن خود را کاملاً به چنگ آورد، کسی که زمام اراده و امور زندگی خود را در کف بگیرد، حالت چنین شخصی به آگاهی کامل موصوف است. حالت چنین فردی، حالت کسی است که می‌تواند هویت وجود خود و حتی دیگران را درک کند. برای رسیدن به حقیقت، باید کاملاً به دیدگاه‌های ساختگی جامعه بی‌اعتنا بود. درک هویت خود، حاصل کوشش یک انسان بدون توجه به باورها و آیین‌های جامعه و همین‌طور بدون هیچ‌گونه کمک و مساعدت نیروهای غیبی و بشری است. باید بدانیم که درک خود و هویت خود، ابتدا در کنترل ذهن خودمان نهفته است و نه در جایی دیگر. درک کامل خود، در اینجا، در درون خود و اکنون یافتنی است، نه در خانواده، نه در جامعه و حتی نه در یک قلمرو دور دست یا وضعیتی آسمانی و الهی فراتر از موجودات فعلی. مقصود وارد شدن وجود کامل در این زندگی است. در این حالت ما تمامی هستی را همچون فرایندی وسیع و نهر همیشه جاری شدن‌ها می‌بایم و در درون این جریان پیوسته در حرکت و تداخل دائمی انرژی‌ها در یکدیگر خود ما و هویت ما تنها چیزی هست که می‌ماند.

وقتی نگاهی به گذشته خود می‌اندازیم، مشاهده می‌کنیم که بشر همواره به دنبال راهی برای نجات از تفکرات جامعه مذهبی و غیرمذهبی بوده است. تمام جوامع بشری اعم از جوامع چندخدایی و تک‌خدایی، همه و همه به دنبال راهی بودند تا بتوانند به بشر سلطه‌گری کنند و راه نجات بشر را به آنها نشان دهند. تاکنون هیچ یک از آنها نتوانسته‌اند انسان‌ها را به سر منزل نهایی برسانند. از جوامع مدرسالاری و پدرسالاری دوران باستان گرفته تا ادیان امروز. هیچ یک راه را نمایان نمی‌کنند و تنها بشر را تشنه به وعده‌های جهانی، و رای دنیای مادی می‌کنند و سپس

آنها را به حال خود رها می‌کنند. برای درک این تفکرات قالبی بر بشر، بهتر است همواره نگاهی به گذشته خود بیافکنیم تا بتوانیم هدف آنها را بهتر درک کنیم. آنچه نگاه به تاریخ را بسیار ارزشمند می‌کند، این است که ما از کلیه تجاربی که به طور کامل و مانند یک خاطره در مقابل‌مان قرار دارد، می‌توانیم درس بگیریم. البته اکثر ما از آن میان مواردی که برای ما خوب است یعنی به نفع خودمان است قبول می‌کنیم و حتی راه‌ها و روش‌های آنها را در زندگی خود جاری می‌سازیم و از نمونه‌های بد، که بد آغاز شده‌اند و بدتر پایان یافته‌اند، اجتناب می‌کنیم. ما تنها از تاریخ درسی، را می‌گیریم که بتواند رضایت خاطرمان را جلب کند. اکثر ما همیشه نمونه‌های خوب را ستایش می‌کنیم و موارد بد را نفی می‌کنیم. گرچه این کاملاً واضح است که در هر انسان، پرهیزگاری و ناپرهیزگاری هر دو بالقوه موجود است. در تمام طول عمر بشر این دو اصل در درون وجود انسان در جدال بوده‌اند و همین طور در جهانی خارج از وجود انسان نیز این دو نیرو وجود داشته و با هم در نبرد بودند و همینطور در ادیان مذهبی و آسمانی نیز به صورت خداهای یکتا و شیطان جلوه می‌کنند. این نیروی خوب و بد در انسان و همینطور جهان او، همواره وجود داشته و خواهد بود. با این حال، وقتی نگاهی به جوامع گذشته می‌افکنیم مواردی ملموس همواره خود را برجسته‌تر از موارد دیگر نشان می‌دهند. در گذشته، نظام چند خدایی و جوامع مدرسالاری و پدرسالاری رواج داشت. منظور از این نظام، نظام خدایان باستان در میان ملل‌های مختلف است. جوامع پدرسالاری، شامل خدایان نر، مانند ژوپیتر^۱ در روم می‌توان اشاره کرد. پدرسالارانه بودن این جوامع می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد. برای مثال، شاید یکی از دلایل پدرسالارانه بودن اساطیر باستان به دلیل اقتصادی که عمدتاً متکی بر شبنانی و پرورش گاو و گوسفند بود، مربوط باشد. درحالی‌که مدرسالارانه بودن برخی از اسطوره‌ها می‌تواند به خاطر به وجود آمدن

¹ Jupiter

کشاورزی در آن نواحی تقویت شده و به وجود آمده باشد. به هر حال این گونه به نظر می‌رسد که در دوره‌های بعد تبدیل جوامع مدارسالاری به پدرسالاری و یا بالعکس نتیجه تحولات اقتصادی و اجتماعی آنان بوده است که به تدریج، خدایان نر و ماده در این سرزمین‌ها جایگزین همدیگر شده‌اند. با وجود خدایان متعدد در جوامع بشری، چه جوامع مدارسالاری و چه جوامع پدرسالاری آنچه کاملاً بارز است این است که تقسیم کار میان خدایان مذکر و مونث وجود داشت و هر خدایی وظیفه‌ای خاصی را به عهده گرفته بود. مانند، آناهیتا^۱ (۴) الهه آب در ایران، آرس^۲ (۵) خدای جنگ در یونان، می‌توان اشاره کرد. اما اینطور به نظر می‌رسد که به مرور زمان تقسیم کار میان خدایان از بین رفت و قدرت تماماً به دست یک خدا افتاد. این تحولی عظیم به سوی اعتقاد به قدرت و وحدت وجود در جهان خدایان بود. گرچه هنوز یکتا پرستی نبود ولی مسیری را که به آن منتهی می‌شد را رقم می‌زد. همینطور که مشاهده می‌کنید وجود این اسطوره‌ها و مسبب آموزش‌های دینی چه کسانی جزء مردم می‌توانند باشند. دلیل وجود خدایان نیز عموم مردم هستند. آموزش‌های آنها از ساده‌ترین عقاید بومی و کهن مایه گرفته و به تدریج به مرحله‌ای رسیده‌اند که تمام جنبه‌های بشری را تحت تاثیر قرار داده‌اند. این آموزش‌ها، استعاره‌ای از آموزش‌های اساطیر کهن و خدایان باستان است. اما برای اینکه این اندیشه‌ها بتوانند به بهترین وجه در زندگی بشر گسترانده شوند و شکلی جهانی به خود بگیرند باید از محدوده فکری محلی و طبقاتی و قومی خارج شوند تا بتوانند ارزش عمومی و قابلیت کامل بر زندگی بشر داشته باشند. طبیعتاً عناصری از فرهنگ و قوم نیز به وام می‌رود تا بتواند این تاثیرات فرهنگی را بر آن آموزش‌ها کنترل کند. گرچه به دلیل استفاده از عقاید فرهنگی و قومی ملل تاثیرات آن فرهنگ نیز جزئی خواهد بود نه کلی، اما امروزه چنین اندیشه‌هایی هستند که جهانی گشته‌اند و به صورت اصولی مجرد و کلی

¹ Anahita

² Ares

در آمده‌اند و شمولی بشری یافته‌اند و آموزش داده می‌شوند و کسانی موفق هستند که در عصر این تحولات فکری ظهور کرده باشند. همانطور که می‌بینید، تاریخ ما، بهتر بگویم تاریخ جهان همواره پر است از هویت‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای و خدایان نر و ماده که هر کدام به نوبه خود، جایگاه‌های مختلفی اعم از جایگاه خدایی و اسطوره‌ای را گرفته و وظایف مختلفی را با توجه به جنسیت خود داشتند. همواره این جایگاه‌ها و وظایف در دوران‌های مختلف تغییر می‌کردند. این تغییرات می‌توانست دلایل مختلفی داشته باشد. گاه خود جامعه شروع به تغییرات هویتی و جنسیتی می‌کرد و این تغییرات را با شورش و یا جنبش‌های اجتماعی جلو می‌برد و گاه ملت و جامعه همسایه این تغییرات را به آنها اعمال می‌کرد. بنابراین بشر در طول زندگی خود هرگز هویت ثابتی را نداشته و با توجه به دوره تاریخی خود هویت و جایگاه اجتماعی خاصی را به خود اختصاص داده است.

نمی‌توان گفت که تحولات تاریخ، یک تاریخ بدون جنسیت هست، چرا که تأثیر جنسیت، بخصوص جنسیت نرینه، همواره بر تاریخ بشر موجود بوده و اعمال قدرت می‌کند و این قدرت، امروزه نیز در تقسیم وظایف افراد در جامعه و حتی زبان جامعه مشهود می‌باشد. به طوری که، هنوز هم چه در جوامع پیشرفته و چه در جوامع غیر پیشرفته این تمایزات جنسیتی و هویتی را می‌توانیم به وضوح ببینیم. با این حال، امروزه نیز تفکرات جنسیتی و هویتی در تک‌تک جوامع بشری رشد یافته و آیین‌ها و باورهای غلطی را نسبت به جنسیت‌ها به وجود آورده است. راه رهایی بشر، گریز از جامعه نیست. آدمی باید پای در میدان بگذارد و وارد آن گردد. نیازی به معجزات و کارهای خارق عادت نیست. نیازی به خرافات، موهومات، قربانی‌ها، نذر و نیازها و نیایش نیست. هرچه هست این است که بشر بهتر است با اندیشه و خرد و سعی و تلاش آزادانه و آگاهانه به بررسی و درک این موضوع بپردازد. برای نجات از باورهای ساختگی جامعه بشری، باید خود را شناخت. آنان که برای شناخت خود از

راه مراقبه به راز درون دست می‌یابند و خویشتن را از غم و شادی رها می‌کنند و ترک و پشت‌کردن به جامعه و تمام تعلقات دنیوی را برمی‌گزینند، درواقع در پی شناخت خود و هویت خود نیستند، بلکه در پی رهایی از تعلقات این دنیا هستند تا بتوانند ذهن خود را از این نیازها رها سازند. اما برای شناخت خود بهتر است با همین نیازها و تمایلات پای به میدان گذاشت. چون خود حقیقی با همین تمایلات و تعلقات مادی است که معنا پیدا می‌کند. چیزی که باید باشد هویت ماست. نجات روح ما به هویت ما وابسته است. هویت ما، راه نجات و آرامش ماست.

به نظر می‌رسد بشر هر لحظه به دنبال راه‌های ساده‌ای می‌گردد تا بتواند زمان زندگی خود را سپری کند. هرگاه به جایی می‌رسد که نیازمند اندیشه است صبر خود را به غنیمت شمردن زمان می‌فروشد و تا می‌تواند خود را در آینده و گذشته‌اش غرق می‌کند. همین سادگی و ساده‌لوحی بشر باعث شده است که محکوم و مطیع پرورش یابد. در این صورت کسانی از میان آنها پیدا می‌شوند که از حماقت‌های آنها سوء استفاده می‌کنند و با کلماتی مانند دموکراسی، بیداری، روشن‌فکری و یا هزاران الفاظ دیگر، هر بلایی که می‌خواهند بر سر آنها می‌آورند. آنها را ترغیب به گذشت، فداکاری، فقر و مرده‌پرستی می‌کنند. ترک دنیا به آنها می‌آموزند و حتی به جایی رسیده‌اند که از آنها می‌خواهند تا دست روی دست بگذارند و بگویند باید دستی از غیب برون آید و کاری بکند، اما آن دست دوباره دست آنها خواهد بود. البته در این میان آنها مقصر نیستند. این ما هستیم که اجازه می‌دهیم هر کاری که می‌خواهند بکنند و هر بلایی که می‌خواهند بر سرمان بیاورند. واضح‌تر بگوییم این ما هستیم که ریگی به کفش داریم. ما دوست داریم که کسی به ما زور بگوید و بر سرمان بکوبد. این ما هستیم که هرگز نمی‌خواهیم از این زورگویی‌ها دست برداریم. درعین حال همیشه قیافه انسان‌های حق‌به‌جانب را به خود می‌گیریم و از کسانی که به ما زور می‌گویند انتقاد می‌کنیم. ولی همچنان از آنها می‌خواهیم تا تغییری در زندگی ما به وجود

بیاورند و رضایت خاطر ما را جلب کنند. چشم و گوش و دهانمان را ببندند و آنگاه هر بلایی که می‌خواهند بر سرمان بیاورند. این دیدگاه همواره در تاریخ تکرار می‌شود و اکثر تمدن‌های بشری کاملاً گویای این مطلب هستند که از آغاز ما قلدر پرست بوده‌ایم و همیشه کسی بوده که برای زندگی ما تصمیم گرفته است، همیشه کسی بوده که بر ما حکومت کرده است و این تصور را در ما به وجود آورده‌اند که ما خود نمی‌توانیم مالک زندگی خود باشیم. گاه این حکومت‌ها با مذهب و خداپرستی این تفکرات را بر ما تزریق کرده‌اند و گاه با مذهب زدایی و روشن فکری. هیچ کدام لحظه‌ای ما را رها نکرده‌اند تا آن‌طور که می‌خواهیم مالک زندگی خود باشیم. پس از گذشت این همه سال این تفکر کور هنوز هم در میان اکثر انسان‌ها وجود دارد و هر لحظه تمدن‌ها و آیین‌های هزار ساله خود را به رخ همدیگر می‌کشند. حتی به خاطر پیامبرانی که به گفته خودشان همه آنها برای یک خدا آمده‌اند، جنگ و خون‌ریزی به پا می‌کنند. به جای اینکه برای لحظه‌ای سعی کنند به زندگی خود نظری بیفکنند و ببینند که در این چند روز زندگی خود تا کجا مطابق امیال و خواسته‌های خود حرکت کرده‌اند. همیشه سعی کرده‌اند که امیال خود را سرکوب کنند و به طرف تاریخی که از آن خبر ندارند حرکت کنند. تاریخی که باز تکرار می‌شود. چون سستی‌های بشر نیز تکرار می‌شود. در این میان باز کسانی پیدا می‌شوند که وقایع را با منافع خود تطبیق می‌دهند و نوید یک زندگی رؤیایی را به آنها می‌دهند. بیم دوزخ را به آنها می‌آموزند و نوید بهشت را به آنها می‌دهند و این توده عوام نیز دوباره اطاعت می‌کنند و با پای خود، خود را به این تاریخ وحشی می‌کشاند. بدین طریق باز این تاریخ تکرار می‌شود و باز هم سستی‌های بشر تکرار می‌شود. گاه در لباس تمدن بهانه و افزار دست یک مشت گرگ می‌شوند و گاه در لباس ایمان مذهبی، تخم نفاق و کینه را در میان انسان‌ها پخش می‌کنند. آنها برای حرص، آز، شهوت، خودپرستی و دیگر امیال انسان دلایلی با خودشان می‌آورند. دنیای نامرئی را به تصویر می‌کشند.

آنها دنبال این هستند تا بشر را مطیع نگاه دارند تا بتوانند بر تخت قدرت بنشینند. وقتی که بر این تخت حماقت‌سنجی نشستند، به دنبال دشمنی می‌گردند که افکار عوام مردم را به آن مشغول سازند تا بتوانند به راحتی هر بلایی که می‌خواهند بر سرشان بیاورند. آنها آمده‌اند تا اجازه ندهند این بشر از قوه تفکر خود استفاده کند (۶).

با این حال، بشر محکوم به زندگی است. زندگی را باید تجربه کرد، زنده بودن را نیز همین‌طور. باید این زندگی را به طور جسمانی تجربه کرد و این احساس هویت بدن جسمانی را در درون خود یافت. مشکلی که ما داریم این است که به اتفاقاتی که هر روز برایمان می‌افتد و لحظه‌لحظه زندگی ما را ورق می‌زنند، دل بسته‌ایم. خود را سرگرم اتفاقاتی کرده‌ایم که از دست ما خارج است و حس و حال فکر کردن به مسائلی همچون لذت بردن و زندگی کردن را از دست داده‌ایم و این شعله داغ را برای یافتن چون و چرای زندگی در درون خود خاموش کرده‌ایم. اگر ما تمایلات و خواسته‌های خود را دنبال کنیم، مطمئناً در مسیری درست قرار می‌گیریم که همواره وجود داشته و این ما بودیم که منتظر کسی بودیم و انتظار داشتیم راه را به ما نشان دهد. ما خود به تنهایی می‌توانیم لذت زندگی کردن را درک کنیم. هرطور که باشیم و هرکجا که باشیم، اگر و تنها اگر شور و احساسات خود را دنبال کنیم از این زندگی در درون خویش لذت خواهیم برد. ما انسان‌ها عادت کرده‌ایم که در زندگی کارهایی را انجام دهیم که دیگران از ما انتظار دارند. ما تمام تلاش خود را می‌کنیم تا بتوانیم دیگران را راضی و خشنود نگه داریم. اگر لحظه‌ای به خود بنگریم، طرز لباس پوشیدن‌مان، نوع آموزش و مطالعه‌کردن‌مان، طرز تفکرمان، همه‌وهمه طبق خواسته‌های جامعه و کسانی هستند که اطرافمان را پر کرده‌اند. آنگاه ما انتظار داریم تا لذت زندگی را درک کنیم. تنها کسانی موفق خواهند بود که این عادات را کنار گذاشته و سعی کنند که علایق خود را دنبال کنند. این مسیر هرگز راهی به سوی

سعادت و خوشبختی نیست، ما آتشی را که در درونمان شعله می‌کشید را خاموش می‌کنیم و هرگز به دنبال راهی برای روشن کردنش نیستیم. باید بدانید لحظه‌ای که به اوج رسیدن به روشنایی قدم برمی‌دارید، آسمان سرک می‌کشد، گوشت همان گوشت می‌شود، نان بوی خود را بازمی‌یابد و شراب، شراب است. می‌خواهم بگویم، تنها چیزی که ارزش این دنیا و زندگی کردن را دارد، انجام دادن کاری است که دوست داریم. حتی اگر دیگران به آن احترام نمی‌گذارند، حتی اگر دیگران آن را نمی‌پذیرند. ولی ما می‌توانیم مکانی مقدس برای خود به وجود آوریم که از این‌گونه زندگی کردن لذت ببریم. برای رسیدن به این هدف بزرگ و چیزی که به وسیله آن بتوان به هزار توی زندگی وارد شد، فقط یک قدم کوچک لازم است. یعنی همان چیزی که در اختیار داریم، هویت خود، و همان چیزی که محیط اطرافمان را پر کرده است، جامعه خود. به دنبال نیروهای ماورای طبیعت نباید بود. به دنبال امدادهای غیبی خدایان نباید بود. دم را غنیمت شمیریم و خود را باور کنیم. تنها کاری که باید بکنیم این است که با اندیشه خود از ابزار و اشیاء اطراف خود استفاده کنیم. فکر خود را با دیگران سنجیدن و ذهن خود را در مورد دیگران مشغول کردن، کار ابلهانه‌ای است. باید به خاطر داشته باشیم که یکبار زندگی می‌کنیم، این‌گونه که هستیم و احساسی را که داریم، مراقب باشیم که احساسات خود را در درون خود خاموش نکنیم. سعی کنیم کاری را انجام دهیم که دوست داریم انجام دهیم. با کسی باشیم و زندگی کنیم که دوست داریم باشیم و زندگی کنیم. به چیزهایی بیندیشیم که خواستار آن هستیم. در غیر این صورت همواره باید دوست بداریم چیزها و کسانی را که نمی‌خواستیم، و این‌گونه خود را توجیه کنیم که خواست خدا این‌گونه بوده و این سرنوشت من بوده که باید از آن تبعیت کنم. احمقانه است، قبول کردن این و تحمل کردنش حماقت است. این صبر و تحمل و قبول کردن این‌گونه زندگی تنها از روی بزدلی است، تنها از روی ترس از مقابله شدن است. هرگاه بتوانیم این احساسات ویران‌کننده را کنار

بگذاریم آنگاه است که به سعادت و خوشبختی می‌رسیم. در زندگی خود وقتی احساسی داریم، وقتی خواستار چیزی هستیم که روحمان و جسممان خواستار آن است، باید برای رسیدن به آن پافشاری کنیم و نگذاریم کسی ما را از رسیدن به آن منصرف کند. سعادت ما همان احساس لذت ماست. احساسی که تمام آمال و آرزوهای ماست که هرگز نباید سرکوبش کنیم و برای رسیدن به آن فقط باید باور کنیم که همه چیز همین است که هست. سعی کنیم همان راهی را در پیش بگیریم که خود می‌خواهیم، راهی را که خود مسئول آن هستیم، راهی را که خود یافته‌ایم، نه دیگران.

مقدمه‌ای بر مطالعات جنسیت

وقتی در مورد مطالعات جنسیت صحبت می‌شود اولین تصویری که در ذهن شنونده و یا خواننده شکل می‌گیرد این است که این‌گونه مطالعات در پی مطالعه و بررسی جنسیت بیولوژیکی و یا اجتماعی افراد است. از طرفی دیگر ممکن است این‌گونه تصور شود که این مطالعات به دنبال بررسی حقوق زنان و مردان و یا حتی جنسیت‌های دیگر باشد و یا با یک نگاه فمینیستی می‌توان این‌گونه تصور کرد که این مطالعات به دنبال دفاع از حقوق زنان می‌باشد. اما نکته‌ای که در اینجا باید بیان کنم این هست که، مطالعات جنسیت، گرچه بررسی تک‌تک جنسیت‌ها و حقوق آنها را در برمی‌گیرد، اما این مطالعات بخش بزرگی از زندگی بشر را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داده است و از کوچک‌ترین بخش‌های زندگی فردی گرفته تا بزرگ‌ترین بخش‌های اجتماعی افراد را تحت تأثیر قرار داده است. خانواده، عشق، سیاست، حکومت، امنیت، جمعیت، مهاجرت و تمامی مواردی که به زندگی فردی و اجتماعی افراد مربوط می‌شود، همه‌وهمه جایگاه ویژه‌ای را در مطالعات جنسیت به خود اختصاص داده است. هرگز نمی‌توان تأثیرات تک‌تک این موارد را نادیده گرفت. بنابراین وقتی

از مطالعات جنسیت صحبت می‌شود، هرگز نباید تصور کرد که این رشته تنها در پی بررسی جنسیت و حقوق جنسیتی افراد می‌باشد. مطالعات جنسیت یکرشته کاملاً انسانی و فلسفی است که تمامی جنبه‌های زندگی بشر را در برمی‌گیرد.

از گذشته تا به امروز بشر همواره با تحولات بزرگ همچون تحولات علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی روبه‌رو بوده است. این تحولات گاهی باعث بیداری افراد از خوابی سنگین و گاهی نیز فرو بردن جامعه‌ای در خوابی عمیق بوده است. اما همان طور که می‌دانیم اکثر این تحولات تاریخی سبب شده است که بشر از خواب چندین‌ساله برخیزد و پا در دنیای جدیدی بگذارد. از گذشته تاکنون ما شاهد تحولاتی بزرگ در سرتاسر دنیا بوده‌ایم. تحولاتی که باعث ازبین‌رفتن دیدگاه‌ها، سنت‌ها و فرهنگ‌ها بوده است. همین‌طور تحولاتی که به نوبه خود آغازگر باورها و آیین‌های اجتماعی نیز بوده است.

اگر کمی به عقب‌تر برگردیم یکی از مهم‌ترین تحولات اجتماعی که در جوامع غربی اتفاق افتاده است، جنبش‌هایی است که در برگیرنده هویت و جنسیت افراد می‌باشد. اکثر این جنبش‌ها مربوط به دهه ۶۰ میلادی و بعد از آن می‌باشد. آن دهه‌ها دارای ویژگی‌های خاصی بودند. امروزه هرگاه از سینما، موسیقی، کتاب و به‌طورکلی هنر صحبت می‌شود، از دهه ۶۰ و بعد از آن، اوج شکوفایی این هنرها یاد می‌شود. همین‌طور اکثر جنبش‌های بشری در اکثر زمینه‌های علمی و فرهنگی و بخصوص جامعه‌شناختی نیز در این دهه و پس از آن روی کار آمده‌اند. جنبش‌هایی از قبیل: جنبش آزادی‌خواهی، جنبش برابری افراد جامعه، جنبش‌های دانشجویی و به‌طورکلی جنبش‌هایی که با آیین‌ها، سنت‌ها و شیوه‌های قدیم زندگی مخالف بودند و همواره سعی کردند تا خود را با راه و رسوم نوین و دنیای جدید آشنا کنند. در این میان نیز طرف‌داران شیوه‌های نوین و الگوهای رفتاری جامعه‌شناسی نوین به اوج

خود رسیده بود. اکثر دیدگاه‌ها و نگرش‌های اجتماعی و فرهنگی جدیدی که امروزه با آنها سروکار داریم در این دهه بود که مطرح شدند. یکی از این دیدگاه‌ها و جنبش‌هایی که در آن دوره حرکت خود را در اکثر جوامع شروع کرد و برای رسیدن به خواسته‌ای خود مشکلاتی فراوانی را از پیش رو برداشت که امروزه می‌توان مسبب مطالعات جنسیت را آن حرکت‌ها دانست، جنبش زنان بود. گرچه اگر بررسی تاریخی عمیق‌تری نسبت به این موضوع داشته باشیم، جنبش زنان خیلی قبل‌تر از دهه ۶۰ میلادی در اکثر جوامع شروع شده بود. اما همان طور که گفتیم، این دوره به دلیل وجود تفکر نوین که تمام جنبه‌های بشری را تحت تأثیر خود قرارداد، جنبش زنان نیز جلوه‌ای نوین و تازه‌ای داشت. در این دوره جنبش زنان با فعالیتی گسترده‌تر و به مراتب جدی‌تر تلاش خود را برای رسیدن به حقوق و خواسته‌های خود از سر گرفت. بنابراین می‌توان ادعا کرد در این دوره بود که زنان و مردان و همین‌طور اکثر جوامع با مفهوم واقعی آزادی فردی که گروه‌های فمینیستی از آن به‌عنوان آزادی زنان یاد می‌کردند، آشنا شدند.

همین‌طور که گفتیم، جنبش فعال زنان از سال‌های پیش از دهه ۶۰ میلادی آغاز شده بود. این جنبش‌های فعال زنان که فمینیست‌ها^۱ هستند، در طول سال‌ها و ده‌های متفاوتی در کشورهای اروپایی و آمریکایی اتفاق افتاد. رفته‌رفته این جنبش‌ها رنگ و بوی جدید و پررنگ‌تری به خود گرفتند. بدین ترتیب با به‌وجود آمدن این جنبش‌ها و تکرار متوالی آنها موجی از گروه‌های فمینیستی به وجود آمد. موج اول فمینیسم به‌صورت جدی به فعالیت پرداختند و تفکرات آنها در اکثر جوامع گسترش پیدا کرد. این فعالیت‌های جدی برای اولین بار پس از دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ به کار رفت. فعالان موج اول فمینیست با فعالیت‌های زیاد خود، زمینه‌ای را فراهم آوردند تا زنان در غرب بتوانند به بسیاری از حقوق مدنی و اجتماعی برابر با مردان دست یابند.

^۱ Femenism

حقوقی که تا آن زمان در اختیار جامعه مردسالارانه بود. حقوق بسیار ساده‌ای که زنان از آن بی‌نصیب بودند و به‌صورت ناخودآگاه، این بی‌نصیبی را جزئی از زندگی خود می‌پنداشتند. حقوقی که توسط مردان برای جامعه زنان در نظر گرفته می‌شد و هرگز سعی نمی‌شد تا از دیدگاه‌های زنانه برای به‌وجودآوردن قوانین نگاه شود و همواره این نگاه یک نگاه مردانه بود. تمرکز این جنبش بر روی ناعدالتی‌ها و نابرابری‌ها در حقوق قانونی زنان و عمدتاً به‌دست‌آوردن حق رأی برای زنان بود. این جنبش حرکت خود را روزبه‌روز پررنگ‌تر به جلو می‌برد، تا اینکه پس از چند سال در ادامه فعالیت‌های آزادی‌طلبانه فمینیست‌ها، مسئله زنان به صورتی گسترده‌تر و عمیق‌تر مطرح شد. موج بعدی جنبش فمینیستی با فعالیت گسترده خود در اکثر جوامع به جنبش آزادی زنان خوانده شد. این دوره، دوره‌ای از فعالیت فمینیستی در ایالات متحده آمریکا نیز بود که تا اواخر دهه نود ادامه یافت. درحالی‌که موج اول فمینیسم عمدتاً بر روی اصلاح موانع قانونی برای برابری جنسیتی متمرکز بود، همانند حق رأی و حق مالکیت، موج دوم فمینیسم طیف گسترده‌ای از مسائل را موردتوجه قراردادن و سعی کردند اکثر مسائلی که تا آن زمان زنان از آن محروم بودند را مورد توجه قرار دهند. مواردی همچون نابرابری‌های مدنی، نابرابری‌های حقوقی، نابرابری‌های جنسیتی، نابرابری‌های هویت جنسیتی افراد، نابرابری در خانواده، نابرابری در محل کار، نابرابری در دریافت حقوق و غیره. همه از مواردی بودند که باعث شد موج دوم فمینیست گسترده و گسترده‌تر گردد. این گروه فعالیت خود را ادامه داد تا بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های بین زنان و مردان را نشان دهد و سعی کرد فعالیت خود را متمرکز به یک موضوع قرار ندهد و تمام جنبه‌های اجتماعی و فردی را در نظر بگیرد. پس از فعالیت‌های این گروه نوبت به جنبش بعدی فمینیست‌ها رسید. فمینیست‌ها همواره تلاش می‌کردند تا حق آزادی خود را که سال‌ها در سیطره مردان بود باز پس گیرند و به همین دلیل جنبش‌های آزادی‌طلبانه خود را هرگز رها نکردند.

موج بعدی جنبش زنان و فمینیسم، موج سومی است که شامل گرایش‌های متعدد و مختلفی در حوزه مطالعه و فعالیت فمینیستی می‌شود. مرزبندی دقیق تاریخی برای شروع موج سوم وجود ندارد، اما معمولاً آغاز آن را می‌توان همراه با موج دوم و پس از دانست که تا به امروز ادامه داشته است. این جنبش به‌عنوان واکنشی علیه شکست طرح‌ها و جنبش‌های ایجادشده فمینیسم‌ها به وجود آمده است و به دنبال پاسخ و بهبود دستاوردهای جنبش زنان و فمینیسم می‌باشد. به‌طورکلی برای تعریف موج سوم می‌توان این‌طور گفت که موج سوم به دنبال تنوع و تغییر بوده و می‌باشد.

بدین ترتیب رفته‌رفته، زنان سعی کردند که باورهای سنتی و آیین‌های جنسیتی موجود در جامعه را تحت تأثیر قرار دهند. باورها و آیین‌هایی که آنان را از آزادی‌های فردی و اجتماعی محروم می‌کرد. درک این امر که زنان می‌توانند با استفاده از کلیشه‌هایی^۱ (۷) که به آنها عنوان داده می‌شود، احساسی از توانمندی را ایجاد کنند، باعث شد فمینیسم به تعریف دوباره زنان و دختران به‌عنوان موجوداتی قدرتمند، جسور و صاحب‌اختیار جنسیت خود پردازد.

تا به امروز فمینیست‌ها برای رسیدن به خواست‌های خود به هر دری زده‌اند و از راه‌های گوناگون استفاده کردند. برای مثال گروه‌های کوچکی از زنان دور هم جمع می‌شدند و تجارب شخصی خود را از زندگی که تا آن زمان به‌صورت فردی یا خانوادگی در نظر گرفته می‌شد با یکدیگر در میان می‌گذاشتند. بر اثر این بحث و گفتگوها، جنبش‌های مختلفی در سرتاسر دنیا شکل گرفت و مشخص شد که ساختار جامعه در ایجاد شرایط و موقعیتی که همه زنان در آن قرار دارند دخیل است. از طرف دیگر در مراکز آموزشی و دانشگاه‌ها، دوره‌هایی درباره‌ی موقعیت زنان

¹ Stereotype/ Cliché

برگزار شد که کم‌کم به تأسیس رشته‌های تحصیلی همانند مطالعات زنان و جنسیت انجامید.

از اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد میلادی ضرورت نظریه‌پردازی درباره موقعیت زنان مطرح شده است. زیرا دیگر توصیف نابرابری‌های موجود بین زنان و مردان در جامعه کفایت نمی‌کرد و می‌بایست نظریه‌ای مشخص علل این نابرابری‌ها را با شرایط ساختاری خاص جوامع توضیح می‌داد. تا آن زمان کتاب‌های در دسترس زنان که به مسائل آنان پرداخته باشد محدود بود. مهم‌ترین کتاب جنس دوم^۱ سیمون دوبوار^۲ و جمله مشهور وی «انسان زن به دنیا نمی‌آید بلکه زن می‌شود» بود (۸). از زمانی که کار مطالعات زنان آغاز شد، فمینیست‌ها تلاش کردند که ریشه‌های تفاوت‌های جنسیتی را در تفاوت زیست‌شناختی و بیولوژیکی میان زن و مرد ندانند، بلکه این تفاوت را نتیجه فرایند شکل‌گیری تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و یا به عبارت دیگر نتیجه فرایند جامعه‌پذیری بدانند.

با توجه به توضیحاتی که درباره فمینیست و جنبش‌های آنها داده شد، لازم می‌دانم که تعریفی بس مختصر از خود واژه فمینیست داشته باشم. «فمینیسم، نظریه سیاسی، اقتصادی و برابری اجتماعی در جنس‌ها را گویند، سازمان و جنبشی است که به بررسی حقوق و علایق زنان می‌پردازد» (۹). بنابراین می‌توان این‌طور توضیح داد که فمینیست، مجموعه‌ای از جنبش‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی است که هدف آن برقراری و دستیابی به سطحی از حقوق زنان است که در زمینه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با مردان برابر باشند. فمینیسم بیشتر به نابرابری‌های جنسیتی زنان تمرکز کرده است. اصطلاح فمینیست به‌طور کلی به کسانی اطلاق می‌شود که معتقد هستند، زنان باید به‌عنوان افراد مستقل به رسمیت شناخته شوند. فمینیست‌ها

¹ Second Gender

² Simone de Beauvoir

همواره تلاش کردند، این پیش فرضی را که تفاوت‌های میان زن و مرد را طبیعی می‌دانند را از بین ببرند. پیش فرضی که با تکیه بر تفاوت‌های طبیعی، جایگاه و حق آنها را نادیده می‌گرفت. برخی از آنها، پا فراتر گذاشتند و شروع به نقد مردها کردند. چرا که آنها اعتقاد داشتند، ظلمی که نسبت به زنان می‌شود از دیدگاه‌های مردسالاری سرچشمه می‌گیرد. این نوع فمینیست، فمینیست رادیکال^۱ (۱۰) می‌باشد که به مردسالاری متمرکز شده است. این گروه از فمینیست‌ها این‌طور در نظر می‌گیرند که جامعه بر اساس دیدگاه‌های مردانه سازمان داده شده است و از آن برای ستم به زنان استفاده می‌شود. رادیکال فمینیست‌ها بیشتر ستم‌دیدگی زنان را با تسلط مردان توضیح می‌دهند. فمینیست‌های رادیکال نابرابری‌های جنسیتی در جوامع امروزی را به علت نظام مردسالاری جوامع می‌دانند. یک نظام جهان‌شمول که زنان زیر سلطه مردان قرار دارند.

همان‌طور که می‌بینید تمامی دیدگاه‌های فمینیست‌ها بر این مطلب اشاره دارند که زنان در تمامی زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و غیره تحت سلطه مردان قرار گرفته‌اند. اکثر فمینیست‌ها معتقد هستند که علم نیز فعالیتی است در سیطره مردان که آن دست‌آویزی برای مشروعیت بخشیدن به نقش‌بندی‌های جنسیتی در جامعه استفاده می‌شود. اما همواره باید در تمامی زمینه‌ها به این نکته توجه کرد که علم همیشه بر منطق استوار نیست، بلکه با شهود و قیاس پیش می‌رود و همین‌طور عواطف و احساسات دانشمندان نیز در کارشان دخیل است. بنابراین نمی‌توان گفت که علم به‌صورت محض فعالیتی مردانه بوده است. چرا که امروزه با به‌وجود آمدن جنبش‌های فمینیستی، مطالعات زنان نیز پا به عرصه گذاشته و باعث شده که جنسیت به‌صورت علمی مورد بررسی و ارزیابی فلاسفه، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان قرار گیرد.

¹ Radical feminism

بنابراین، این طور به نظر می‌رسد که، سرچشمه رشته مطالعات جنسیت به جنبش‌های فمینیستی برمی‌گردد. سؤالی که ممکن است برای اکثر شما مطرح شود این است که، آیا مطالعات جنسیت بر مطالعات زنان تمرکز دارد؟ آیا این رشته یک رشته فمینیستی است که مسائل زنان در آن مطرح می‌شود؟ آنچه که نباید در اینجا فراموش کرد این است که گرچه سرآغاز این رشته، جنبش‌ها و حرکت‌های زنان بوده ولی مطالعات جنسیت رفته‌رفته پا را فراتر گذاشته و به بررسی تمامی جنسیت‌ها می‌پردازد. این جنسیت‌ها می‌توانند جنسیت مردانه باشند و یا جنسیت زنانه و حتی جنسیت‌های دیگر که در ادامه درباره آنها بیشتر توضیح داده خواهد شد. اما به این نکته نیز باید توجه کرد که این رشته هرگز خود را محدود به موضوع جنسیت مرد و زن نکرده و نخواهد کرد. چرا که تمامی جنسیت‌ها و تمایلات جنسیتی بشر از یک طرف، و از طرفی دیگر تمامی موضوعات اجتماعی و سیاسی بشری، زیر چتر مطالعات جنسیت می‌توانند وجود خود را تثبیت کنند.

موضوع جنسیت و مطالعات درباره جنسیت تأثیر بسیار زیادی از دیدگاه‌های فمینیستی، نظریه‌های مدرن و همین‌طور دنیای پست‌مدرن داشته است. به همین دلیل برای درک این رشته لازم است که مطالعات این گروه از افراد نیز مطالعه شود. دنیای پست‌مدرن با دیدگاه‌های متفاوت و جدید خود تأثیر بسیار زیادی بر مسئله جنسیت داشته است و باعث شده است که این موضوع، یعنی جنسیت، از دیدگاه‌های مختلفی همچون فلسفه، سیاست، جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی مورد بررسی قرار بگیرد. مطالعات جنسیت را نمی‌توان محدود به یک شاخه علمی دانست، بنابراین هرگاه از مطالعات جنسیت صحبت می‌شود، باید تمامی شاخه‌های علمی علوم انسانی را مورد بررسی قرار داد. مطالعات جنسیت موضوع علوم انسانی است و بسیار سخت است که آن را یک‌رشته جداگانه که به بررسی و مطالعه جنسیت می‌پردازد دانست. این مطالعات خود را در مسائلی همچون حقوق، جامعه‌شناسی، فلسفه، زبان‌شناسی،

ادبیات و غیره درگیر می‌کند و هرگز نمی‌تواند به این موضوعات بشری بی‌تفاوت باشد.

پسانوگرایی یا پست‌مدرنیسم در واقع نوعی مفهوم در جامعه‌شناسی است که به دوران بعد از مدرنیسم گفته می‌شود که سیر تحولات گسترده‌ای در جامعه، فلسفه، هنر، فرهنگ و غیره را دارا می‌باشد و به تمامی کشفیات بشر به گونه‌ای نو و خلاقانه نظر می‌کند. برخی از فلاسفه، پسانوگرایی را از دیدگاه مرگ واقعیت بررسی می‌کنند. به این معنا که پست‌مدرنیسم از جستجوی حقیقت مطلق دست می‌کشد و چیزهای موقتی و ظاهری را ترجیح می‌دهد. گلن وارد^۱ در کتاب پست‌مدرنیسم اشاره می‌کند که از دید ژان بودریلار^۲ (۱۱) همه بازنمایی‌ها واقعیت را اشباع کرده است. به طوری که تجربه تنها می‌تواند یک قدم دورتر از واقعیت صورت گیرد. ما دنیا را تنها به وسیله فیلتری از تصورات و انتظارات قبلی تجربه می‌کنیم که خود این فیلتر از قبل توسط فرهنگی غرق در تصاویر ساخته شده است. از طرفی دیگر وارد اشاره می‌کند که بودریلار اعتقاد داشت، زندگی پر است از شبیه‌سازی و این نشان می‌دهد که واقعیت با نشانه‌های پوچ و توخالی اشتباه گرفته شده است. می‌توان گفت چون شبیه‌سازی تأثیرات واقعی خاص بر افراد دارند پس واقعی هستند، اما قضیه وارونه فهمیده شده است. شبیه‌سازی تنها در صورتی واقعی است که واقعیت از قبل شبیه‌سازی نشده باشد و چون واقعیت از قبل شبیه‌سازی می‌شود پس تنها می‌توان به شبیه‌سازی شده‌ها ارجاع داد، نه واقعیت ناب و صرف. این وضع ما را به هراس می‌اندازد. ما مذبوحانه تلاش می‌کنیم وقایع، تصاویر و چیزهایی را به وجود بیاوریم که ما را از واقعی بودن خودمان مطمئن کند، تا در نتیجه بتوانیم از فرایند شبیه‌سازی رهایی یابیم. با توجه به این ادعای بودریلار، وارد اشاره می‌کند، در چنین شیوه فکری واقعیت

¹ Vard

² Baudrillard

رابطه‌ای سست با تصاویر و دیگر شکل‌های بازنمایی دارد. واقعیت نسبت به بازنمایی اهمیت کمتری دارد. اولویت با بازنمایی است و بازنمایی زمام امور را در دست می‌گیرد و شبیه‌سازی است که واقعیت را تعیین و تولید می‌کند. یکی از این ابزار زبان است، ما زبان را به کار می‌بریم تا واقعیت را سازماندهی کنیم و حتی بسازیم. زبان ما را قادر می‌سازد تا به دنیا معنا بدهیم. واقعیت را نمی‌توان بی‌درنگ از شیوه‌ای که ما آن را بازنمایی می‌کنیم جدا کرد. بنابراین زبان نقش فعالی در شکل‌گیری درک ما از واقعیت ایفا می‌کند (۱۲).

با این وجود جنسیت و مطالعات جنسیت نیز تحت‌تاثیر آموزه‌های پست مدرن قرار گرفته است. نمی‌توان زن و مرد را در قالب مشخصی تعریف نمود و یک ساختار فرهنگی و یا اجتماعی ثابتی را برای وی در نظر گرفت. دیدگاه‌های فمینیست نیز تحت تاثیر آموزه‌های پست مدرن قرار گرفته است، گروهی از افراد پس از دهه شصت و هفتاد وارد عرصه فمینیسم شدند و رفته رفته خود را فمینیست پست‌مدرن نامیدند. آنها با تاکید بر اصل تفاوت انسان‌ها معتقد هستند که باورهای جهان‌شمول نه تنها غیر قابل قبول و دسترسی هستند، بلکه خود بنیان‌گر ستم‌های جدید علیه زنان خواهند بود. به نظر این گروه نه نقش ازدواج و نه نقش مادری، بلکه دسته‌ای از روابط تحمیل شده بر زنان موجب بردگی آنها شده است. علت زیر سلطه رفتن زنان، وجود رفتارهایی است که از بدو تولد میان دختر و پسر تفاوت و تقارن ایجاد می‌کند. آنان نظریه مردان و زنان را با تعاریف جدیدی پیشنهاد می‌کنند و به تشابه حقوق زن و مرد در خانواده و محیط اجتماعی اعتقاد دارند. پست مدرن‌های فمینیست به اثرات گفتمان‌های متعدد چارچوب داستان‌ها و روایت‌هایی که در مقام تعریف از جنسیت گفته یا استفاده می‌شود، اشاره میکنند و معتقد هستند که این داستان‌ها و حکایت‌ها در تعیین هویت و تعریف جنسیت نقش دارند. چنانکه حتی تعریف هویت جنسیتی نیز تابعی از روابط قدرت اجتماعی - سیاسی است (۱۳).

میشل فوکو (۱۴) از جمله فیلسوفانی است که بر جنسیت و هویت جنسیتی افراد تأثیر ویژه‌ای داشته است. بسیار دشوار است که فوکو را یک پست‌مدرن دانست، اما از آنجایی که دیدگاه‌های وی بسیار متفاوت از دیدگاه‌های مدرنیته می‌باشد، به نظر جایگاه پست‌مدرن بسیار مناسب‌تر از مدرن می‌باشد. به اعتقاد فوکو عواملی همچون بافت تاریخی، روابط قدرت در جامعه، ساختارها و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی و جهان‌بینی‌ها هویت یک سوژه را شکل می‌دهد و از طریق کاربرد مستمر گفتمان در جامعه این بافت‌ها، روابط، ساختارها، فرایندها و جهان‌بینی‌ها تثبیت و ماندگار می‌شوند. فوکو بر رشته مطالعات جنسیت تأثیرگذار بوده است. به طوریکه برای درک این رشته ما باید دیدگاه‌های فوکو را مطالعه کنیم، چرا که نوشته و نظریه‌های وی از عوامل مهم جنسیت و ساختار جنسیت می‌باشند.

نگرانی فوکو به مسئله برساختگی و نظارت بر سوژه تأثیر بسزایی بر نظریه‌های اخیر پیرامون هویت داشته است. دو زمینه‌ای که از اندیشه‌های فوکو تأثیر گرفته اند عبارتند از: نظریات فمینیستی درباره جنسیت که همان نظریات فمینیسم پسانوگرا و پساساختگرا هستند و نیز نظریات بازتابندگی که موکد بر پتانسیل برخاسته از تغییرات در سرمایه‌داری اخیر در دگرگونی هویت‌های اجتماعی بوده‌اند. کار فوکو نشان می‌دهد که چگونه بدن نه تنها یک نهاد طبیعی نیست بلکه حتی از لحاظ اجتماعی از طریق دانش و قدرت تولید می‌شود. هویت نه تنها از بالا تحمیل می‌شود بلکه به گونه‌ای فعالانه توسط افراد از طریق کردارهای خود نیز تعریف می‌شود (۱۵).

جودیت باتلر^۱ (۱۶) تأثیر بسیار فراوانی از نوشته فوکو گرفته است و اکثر دیدگاه‌ها و نظریات وی، پایه و اساسش از دیدگاه‌های فوکو سرچشمه می‌گیرد. از دید وی، نزد فوکو بدن به هیچ‌روی پیش از تعیین در گفتمان جنسی نمی‌شود. گفتمان

¹ Judith Butler

از طریق آن بدن به ایده جنس، طبیعی می‌شود. بدن معنا را در گفتمان، تنها در زمینه روابط قدرت به دست می‌آورد. تمایل جنسی، سازماندهی تاریخی خاص قدرت بدن ها، گفتمان‌ها و احساسات است. بدین نحو تمایل جنسی برای فوکو، تولید جنسیت به منزله مفهومی ساختگی دانسته می‌شود که روابط قدرت موجود را بسط داده و می‌پوشاند (۱۷).

لوس ایریگاری^۱ (۱۸) نیز به طور ظریفی با نظریه‌های پسا ساختارگرا پیوند دارد. کانون اندیشه ایریگاری و تمرکز آن بر شیوه‌هایی قرار دارد که طی آنها زنانگی در زبان رقم‌زده می‌شود. ایریگاری با توجه به اندیشه‌های روانکاوی درباره شکل گیری سوژه، در مرحله بازنسازایی قانون پدری، چگونگی انکار همیشگی خصوصیت بدن زنانه را در نظریه‌های ذهنیت توضیح می‌دهد. به نظر ایریگاری مهم‌ترین حوزه‌ای که می‌توان چارچوب آن بحث، ذهنیت را دوباره آغاز کرد حیطه بیان است. او کوشش می‌کند پنداره سخن زن را که بعد آن را جنسی شده گفتمان می‌نامد بسط دهد تا موقعیت زنانگی بیان را شکل دهد. لوئیس ایریگاری بیان می‌کند، از یک سو تفاوتی بین زن و مرد نیست و از سوی دیگر تفاوت وجود دارد. از آن جهت تفاوت وجود ندارد که هرگاه از سوژه سخن گفته می‌شود، این سوژه امری خنثی است. از جهتی بین زن و مرد تفاوت وجود دارد، منتهی نه از جنس تفاوت بین سوژه و سوژه یا بین مرد و مرد بلکه تفاوت بین سوژه و ابژه یا تفاوت بین مرد و غیر مرد (۱۹).

سوسور^۲ (۲۰) در مطالعات خود نشان داد که در درون ما ساختاری وجود دارد که بر آنچه می‌گوییم حاکم است. از نظر ژاک لاکان^۳ (۲۱) آن ساختار ناخودآگاه

¹ Irigaray, L

² Ferdinand de Saussure

³ Jacques Lacan

است. زبان ناخودآگاه را ایجاد می‌کند و قواعد زبان بر روی ناخودآگاه حاکم است. از نظر لاکان ناخودآگاه ساختاری مشابه زبان دارد. فروید^۱ (۲۲) می‌گوید که ناخودآگاه بخشی از وجود ماست که از ما می‌گریزد و تسلطی بر آن نداریم، اما درعین حال بر افکار و آرزوهای ما حکم می‌راند. اما از دید لاکان ناخودآگاه متشکل از محتویات دلالت‌گر است، فرایندی از دلالت است که فراسوی تسلط ما است. زبان است که از طریق ما سخن می‌گوید نه اینکه ما با زبان سخن بگوییم. زبان هسته ناخودآگاه ما را شکل می‌دهد. ما در زبان به دنیا می‌آییم، زبانی که امیال دیگران از طریق آن به روشنی بیان می‌شود و تنها از طریق آن می‌توانیم امیال خودمان را نیز به روشنی بیان کنیم. ما در این مدار کلام به دنیا می‌آییم. این مدار پیش از تولد ما را مشخص می‌کند و پس از مرگمان نیز ما برای اینکه کاملاً انسان باشیم مطیع این نظام نمادین می‌شویم. لاکان مفاهیم مردانگی و زنانگی را به صورت ساختارهایی گسترش می‌دهد که بر مرد و زن قابل اطلاق است و به ماهیت زیستی فرد محدود نمی‌شود. یعنی مردانگی و زنانگی داده‌های زیستی نیستند، بلکه دو موضوع سوژه هستند که مرد و زن هر دو به آن دسترسی دارند. بنابراین آن چیزی که تفاوت جنسی یاد می‌شود و ساختار مردانه و زنانه را تعیین می‌کند، از تفاوت میان دو جنس مجزا نیست، بلکه نوعی ژوئیسانس^۲ است (۲۳) است که فرد می‌تواند به دست بیاورد. ژوئیسانس شامل ترکیبی از لذت و درد است. به بیان دقیق‌تر، لذت در درد. ما همواره احساس می‌کنیم که چیز بیشتری وجود دارد، چیزی که از دست داده‌ایم. چیز بیشتری که می‌توانستیم داشته باشیم، این چیز بیشتر که ما را فراتر از لذت ناچیزی که تجربه می‌کنیم ارضا می‌کند، همان ژوئیسانس است (۲۴).

¹ Sigmund Freud

² Jouissance

ژولیا کریستوا^۱ (۲۵) نیز از کسانی می‌باشد که درباره جنسیت نظرات متفاوتی را ارائه کرده است. به نظر ژولیا کریستوا، میان دو جنس تفاوتی وجود ندارد. نه فقط تفاوت زیست‌شناختی بلکه تفاوت در نفس نحوه شکل‌گیری زنان و مردان نیز وجود ندارد. آثار کریستوا دوگانگی جنس و جنسیت را مختل می‌کند. کریستوا مدعی است که زنانگی و زن وجود ندارد و این مفاهیم، مفاهیمی متافیزیکی هستند. اما نکته مهم اینجاست که از نظر او مفهوم زن فقط از نظر سیاسی امکان می‌یابد نه از نظر فلسفی. اعتقاد به اینکه فردی زن است تقریباً همان‌قدر نامعقول است که معتقد باشیم فردی مرد است (۲۶).

همان‌طور که می‌بینید، یکی از ویژگی‌های پست‌مدرن و فلاسفه پست‌مدرن ساختارشکنی است که سعی می‌کند هرگونه ساختارهای نظام‌مند و منطقی را نفی کنند و شروع به نقد هویت‌های افراد می‌پردازند. با این حال دیدگاه‌های پست‌مدرن درباره جنسیت باعث شده است که زنان و مردان حرکتهای اعتراضی خود را شروع کنند و از مناظر مختلف هویت‌های افراد را مورد بررسی قرار دهند. از آنجایی که ویژگی‌های گذشته نتوانسته‌اند تفاوت‌های بین جنسیت‌ها را به طور کامل شرح دهند، بسیاری از افراد دیدگاه‌های پست‌مدرن را منظر مناسبی برای بررسی این تفاوت‌ها و شباهت‌ها دانسته‌اند و سعی کرده‌اند ماهیت هویت افراد را از جنسیت بیولوژیکی آنها جدا کنند. چرا که از دیدگاه پست‌مدرن تفاوت‌های جنسیتی حقایق مربوط به زنان و یا مردان و یا دیگر جنسیت‌ها نمی‌باشند، بلکه اموری ساختگی هستند که تنها به واسطه گفتمان و ساختار فرهنگی جامعه شکل گرفته‌اند.

پست‌مدرنیسم با طرح سؤالاتی در زمینه جنس و هویت، در واقع چشم‌اندازهای جدیدی را پیش روی فمینیسم گشوده است که عمده روندهای

¹ Kristeva. J

فمینیستی را تحت تأثیر خود قرار داده است. چنان‌که باتلر با مطرح کردن بحث جنسیت و جنس به طرح این سؤال اساسی پست‌مدرنی می‌پردازد که آیا مؤنث بودن دربردارنده یک واقعیت طبیعی است یا تحت تأثیر عملکرد فرهنگی یا کارکرد فرهنگی قرار می‌گیرد و یا اینکه اساساً واقعیتی طبیعی است و نه کارکرد فرهنگی بلکه یک واقعیت نهادینه و طبیعی شده‌ای است که خود تحت تأثیر گفتمانی است که این گفتمان خود به تعریف طبقه‌بندی‌های جنسیتی پرداخته است. در نظر باتلر از آن جهت جدایی قایل شدن بین زن و مرد امری مردود است. بنابراین می‌توان پذیرفت که جنسیت و جنس می‌توانند به نحو فرهنگی مورد توجه قرار گیرند و علاوه بر این امیدوار بود که بحث مؤنث و مذکر بودن را بتوان خارج از تقسیم بندی‌ها و طبقه بندی‌های سنتی مدرنیستی مورد بررسی بهتر قرار داد.

مطالعات جنسیت

مطالعات جنسیت، رشته‌ای در زمینه علوم انسانی و علوم اجتماعی است که در درجه اول به مسائل زنان و مردان، فمینیسم، جنسیت، هویت جنسیتی، جنسیت‌گونگی، تبعیضات جنسیتی و مباحثی از این قبیل می‌پردازد. از طرفی دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی بشر را نیز در برمی‌گیرد. موضوعاتی از قبیل حقوق شهروندی، امنیت افراد در جامعه، سیاست و حکومت‌مداری و موضوعاتی از این قبیل نیز زیر سایه مطالعات جنسیت مورد بررسی قرار می‌گیرند. در واقع در مطالعات جنسیت مباحثی از قبیل نظریه‌های فمینیستی، نظریه کوئیر یا فراهنجار^۱ (۲۷)، تاریخ جنبش زنان، ادبیات زنان، تاریخ اجتماعی، مسائل مربوط به بهداشت و سلامت زنان و مردان و مسائلی از این قبیل را نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد. این رشته از اواخر دهه ۶۰ میلادی و به دنبال تأثیر سیاسی موج فمینیست بر دانشگاه‌های غرب تأسیس شد. نقدهای زیادی در مورد این رشته وجود دارد، از جمله مباحث مطرح شده این است که در این رشته گرایش‌های ضد مردانه وجود دارند و یا به زنان به‌عنوان یک گروهی که تحت سلطه

^۱ Queer Theory

گرایش‌های مردانه قرار گرفته‌اند نگاه می‌کنند. درعین حال واحدهای درسی ارائه شده در دانشگاه‌های مختلف دنیا مباحث مختلفی از جمله مطالعات مردان و زنان، مطالعات دگرجنس‌گرایان و همجنس‌گرایان، مطالعه افراد کوئیر^۱ (۲۸) و به‌صورت کلی مطالعات جنسیتی که در برگیرنده همه افراد جامعه با جنسیت‌های مختلف و گرایش‌های مختلف جنسی هستند را در برمی‌گیرد و سعی می‌کند ظلم و بی‌عدالتی اجتماعی نسبت به افراد که با توجه به جنسیت آنها می‌شود را در همه سطوح انسانی مورد توجه قرار دهد. این بی‌عدالتی‌ها همواره از زوایای مختلفی به وجود آمده و خود را نشان می‌دهند و قدرت خود را بر افراد اعمال می‌کنند. اکثر افراد جوامع نیز ناخواسته از این بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها تبعیت می‌کنند. سینما، تلویزیون، تبلیغات، موسیقی، سیاست و گفتگوهای سیاسی و فرهنگی، همه و همه گاه به‌صورت ناخواسته و گاه کاملاً آگاهانه و مغرضانه شروع به توزیع و رواج دادن نابرابری‌های اجتماعی می‌کنند و به نظر می‌رسد که تنها هدف نهایی آنها پرورش بدن‌های مطیع و فرمان‌بردار در جامعه می‌باشد تا بتوانند به راحتی به آنها سلطه‌گری کنند. تاکنون موفق هم شده‌اند.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که، مطالعات جنسیت به‌عنوان مقوله اصلی تجزیه و تحلیل هویت جنسی^۲ و هویت جنسیتی^۳ اختصاص داده شده و شامل مطالعات زنان، فمینیسم، جنسیت، هویت جنسیتی، سیاست، مطالعات مردان و مطالعات کوئیرها است. رشته مطالعات جنسیت با مطالعه جنس و جنسیت در زمینه ادبیات، زبان، تاریخ، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، سینما، مطالعات رسانه و تمامی مطالعاتی که مربوط به بشر و هویت شخص می‌شود نیز همراه است. به طور یک‌در اکثر دانشگاه‌ها، واحدهای درسی این رشته همراه با

^۱ Queer

^۲ Sexual identity

^۳ Gender identity

مطالعات سینما و جنسیت، جامعه و جنسیت، سیاست و جنسیت، زبان و جنسیت همراه است. در واقع می‌توان گفت که این رشته تحصیلی تمامی رشته‌های علوم انسانی را نیز می‌تواند تحت پوشش قرار دهد.

ممکن است این‌طور به نظر برسد که مطالعات جنسیت دارای اشکال مختلفی است. برای مثال دیدگاهی که توسط سیمین دوبوار بنیان گذاشته شده است و توضیح می‌دهد که کسی زن به دنیا نمی‌آید بلکه زن می‌شود، این دیدگاه پیشنهاد می‌کند که در مطالعات جنسیت اصطلاح جنسیت باید برای اشاره به ساختارهای اجتماعی و فرهنگی مردانگی و زنانگی مورد استفاده قرار گیرد. زیرا که مرد یا زن بودن تمامیت آن نیست. بخش دیگری از مطالعات جنسیت از نزدیک به بررسی نقش تعیین بیولوژیکی مرد یا زن بودن که به جایگاه اجتماعی فرد منتهی می‌شود پرداخته است. به طور خاص می‌توان گفت مطالعات جنسیت به این می‌پردازد که چقدر از نقش‌های جنسیتی توسط زیست‌شناسی و چه اندازه در فرایند فرهنگی تعریف شده است.

همان‌طور که می‌بینید این رشته از بخش‌های متفاوتی پدیدآمده است که بخش هویت فردی و اجتماعی شخص را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. گاهی در روش‌های خود برای چرایی و چگونگی جنسیت به صورت متفاوت با آنچه که انتظار می‌رود برخورد می‌کند. برای مثال در انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، جنسیت اغلب به عنوان یک عمل مورد مطالعه قرار گرفته است. در حالی که در مطالعات فرهنگی در اغلب موارد بازنمایی‌های جنسیت مورد بررسی بوده است. البته مطالعات جنسیت نیز نظامی را در درون خود به تصویر می‌کشد. مطالعات میان‌رشته‌ای که روش‌ها و رویکردهای طیف گسترده‌ای از رشته‌های متفاوت و مختلف را باهم درآمیخته است. بنابراین اگر بخواهیم به این رشته دقیق‌تر و عادلانه‌تر

بنگریم این رشته تنها به مطالعات زنان نمی‌پردازد، بلکه شروع به مطالعه در مورد تمامی جنسیت‌های بشری می‌کند. نه تنها جنسیت‌های موجود بلکه هویت‌های جنسیتی که افراد می‌توانند در جامعه داشته باشند، نه تنها هویت‌های اجتماعی، بلکه علائق و تصورات جنسیتی و اجتماعی افراد را نیز شامل می‌شود. مطالعات زنان^۱ (۲۹) به مباحث مربوط به زنان فمینیسم و سیاست اختصاص دارد که اغلب شامل نظریه فمینیسم می‌باشد و مطالعات مردان^۲ (۳۰) مباحث مربوط به مردان ماسکولیسم^۳ و سیاست‌های مردانه اختصاص دارد که اغلب شامل نظریه‌های مردسالاری، تاریخ مردان، تاریخ اجتماعی داستان مردان، سلامت مردان، مطالعات مردان، جنسیت و بسیاری از مباحث علوم انسانی و اجتماعی است. اما مطالعات جنسیت علاوه بر بررسی جنسیت زنانه به بررسی و مطالعه جنسیت مردانه نیز می‌پردازد و همین‌طور این رشته پا را فراتر گذاشته و تمامی جنسیت‌های بشری را مورد بررسی قرار می‌دهد و به آنها جایگاه ویژه‌ای را اختصاص می‌دهد، جایگاهی که از اهمیت خاصی برخوردار است و به تمامی جنسیت‌ها این اجازه را می‌دهد که آزادانه در مورد تصورات و تمایلات خود اظهارنظر کنند. می‌توان چنین اشاره کرد که هدف مطالعات جنسیت آشتی‌دادن رابطه بین فمینیسم و مردسالاری است و هدف از این مطالعه این می‌باشد که نشان دهد، آیا فمینیسم تبعیضی در برابر مردها است یا نه. از طرفی دیگر، هدف اصلی مطالعات جنسیت به تصویر کشیدن و قابل درک کردن تمایلات جنسیتی و هویتی بشر است.

بنابراین به‌طور کلی وقتی از رشته مطالعات جنسیت صحبت می‌کنیم منظورمان بررسی تمامی جنسیت‌های طبیعی و اجتماعی سوژه^۴ (۳۱) در طول زندگی

¹ Women's studies

² Men's studies

³ Masculism

⁴ Subject

خود می‌باشد. جنسی که یک سوژه در جامعه و محیط اطراف از خود نشان می‌دهد. این سوژه می‌تواند یک جنسیت زنانه، خنثی، مردانه و یا هر نوع جنسی داشته باشد. بنابراین مطالعات جنسیت را نباید تنها درباره زنان دانست. گرچه جرقه شروع این مطالعات جنس‌های زنان بوده اما این علم لحظه‌لحظه پا را فراتر گذاشته و تمامی جنبه‌های جنسی و روانی بشری را تحت تأثیر خود قرار داده است.

نمودهای جنسیت

نمود واژه جنسیت در کشور ایران برخلاف کشورهای دیگر به خصوص کشورهای غرب همواره متفاوت بوده است. بنابراین درک جنسیت و هویت جنسیتی در ایران مسلماً متفاوت از درک افراد کشورهای غرب خواهد بود. در ایران درک جنسیت و هویت جنسیتی به عوامل مختلفی بستگی دارد، برای مثال: اکثر افراد برای درک واژه جنسیت به ساختار فیزیولوژیکی فرد توجه می‌کنند و همین‌طور نوع رابطه جنسی را تعیین‌کننده جنسیت وی می‌دانند. در واقع در ایران رابطه جنسی تعیین‌کننده جنسیت افراد می‌باشد و همین‌طور درک از جنسیت و هویت جنسیتی با بدن فیزیکی و زیست‌شناختی فرد رابطه‌ای مستقیم دارد. در کشورهای غربی علاوه بر جنس بیولوژیکی فرد، علاقه و میل نیز تعیین‌کننده جنسیت افراد می‌باشد، اما با توجه به اینکه در کشور ما اکثراً آن‌گونه علاقه و میل همواره سرکوب شده است، بدن فرد به‌ناچار توصیف‌کننده هویت جنسیتی و جنسیت فرد قرار گرفته است. «در جوامع غربی زمینه آشکاری برای بدن‌ها وجود دارد. بدن موضوع پوشش و حجاب نیست، زبان موضوع استتار و کاربردهای غیرمستقیم نیست و راز میل امکان سخن‌گفتن در

برخی فضاها مانند نهاد دین (اعتراف)، نهاد پزشکی و روانپزشکی را دارد. اما به خلاف آن در جوامعی مانند ایران بدن موضوع اختفا است، زبان حوزه استتار و اشارات غیرمستقیم به بدن است، و نهادهای وارداتی مانند دولت مدرن، نهاد علم و آموزش به جهت وجود امتناع اجتماعی از چنین آشکاری همچنان امکان رازگشایی از بدن شهروندان را ندارند» (۳۲).

واژه جنسیت یک مفهوم اجتماعی است و با واژه جنس که معمولاً برای بیان همان موضوع ولی از دیدگاه زیست‌شناسی به کار می‌رود متفاوت است. در بخش‌های بعدی به طور کامل به بررسی این موضوع پرداخته خواهد شد. جانث هولمز^۱ در کتاب جامعه‌شناسی زبان^۲ اشاره می‌کند، جنسیت شامل رفتارها، نقش‌های اجتماعی و اندیشه‌های اجتماعی است که فرهنگ حاکم بر هر جامعه این نقش‌ها را به عهده آن می‌گذارد (۳۳). در ارتباط با نقش‌های جنسیتی افکار قالبی در مورد هر دو جنس در جامعه مشاهده می‌شود که دامنه انتظارات را از هر دو جنس طرح ریخته و تعیین می‌کند. باتلر در کتاب آشفتگی جنسیت^۳ اشاره می‌کند، جنسیت یک نام نیست اما مجموعه‌ای از صفات شناور و آزاد هم نیست، بلکه به صورت اجراگر از طریق کنش‌های تنظیمی، پیوستگی جنسیتی تولید و تحمیل می‌شود. از این رو در گفتمان، جنسیت اجراگر می‌شود، یعنی شکل بخشیدن به هویتی است که برای بودن منظور شده است. وی همین‌طور اشاره می‌کند، اجراگری بودن یک چیز بدین معنا است که آن چیز مجموعه‌ای از پیامدها را ایجاد می‌کند. انجام اعمالی نظیر راه‌رفتن، صحبت کردن و غیره که احساس زن بودن و یا مرد بودن ما را تقویت می‌کند. ما به گونه‌ای رفتار می‌کنیم که انگار مرد بودن یا زن بودن حقیقتاً یک واقعیت درونی است یا چیزی است که در مورد ما حقیقت دارد. یک امر مسلم در مورد ما، اما به‌واقع پدیده-

¹ Holmes

² Sociolinguistics

³ Gender Trouble

ای است که در تمام مدت تولید می‌شود و بازتولید می‌شود. بنابراین اجراگری جنسیت بدین معنا است که بگوئیم هیچ کسی به‌واقع از ابتدا یک جنسیتی نیست (۳۴).

وقتی از فردی صحبت می‌کنیم که در ابتدا هیچ جنسیتی ندارد و رفتار و افکارش توسط جامعه ساخته می‌شود، چنین فردی سوژه نامیده می‌شود. «سوژه به فردی گفته می‌شود که رفتارها و تقاضاهای وی مورد مطالعه قرار بگیرد» (۳۵). باتلر اعتقاد دارد، در یک جامعه یک شخص با افکار و دیدگاه‌های شخص خود نیست و زمانی که یک فرد خود را (من) خطاب می‌کند، این (من) به وسیله یک قدرت اجتماعی است که ظاهر می‌شود (۳۶). بنابراین تعریف هر فرد از جنس خود به عواملی متفاوتی بستگی دارد. از عواملی همچون تصورات و احساس فردی گرفته تا رفتارهای اجتماعی. فرد با شناخت خود و گرایش جنسی خود بخشی از هویت خود را که همان هویت جنسیتی است تعریف می‌کند که آن بازتاب‌دهنده درک شخصی او نسبت به امیال جنسی‌اش است. باید در نظر داشته باشیم که مفاهیم هویت جنسی و رفتار جنسی رابطه نزدیکی با گرایش جنسی دارند ولی این دو مورد کاملاً از یکدیگر متمایزند. گرایش جنسی دربرگیرنده خیال‌پردازی‌ها، علایق و امیال درونی فرد است. هویت جنسی به معنای تصویری است که شخص از خود و گرایش جنسی‌اش دارد و خود را آن‌گونه تصور می‌کند. گرایش‌های نسبی بین افراد با توجه به دیدگاه‌های فرد می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد. یکی از رایج‌ترین این گرایش‌ها بین زنان و مردان **دگرجنس‌گرایی**^۱ می‌باشد. «دگرجنس‌گرایی یک رابطه یا ویژگی‌های فردی به‌وسیله علاقه مستقیم جنسی یک فرد به جنس مخالف را می‌گویند» (۳۷). دگرجنس‌گرایی که به آن ناهمجنس‌خواهی هم گفته می‌شود، گونه‌ای از گرایش‌های جنسی است که در آن فرد به جنس مخالف خود تمایل جنسی دارد، یعنی مرد به زن

¹ Heterosexuality

و زن به مرد گرایش دارد. این نوع گرایش جنسی معمول‌ترین و رایج‌ترین گرایش است. علاوه بر این نوع گرایش در برخی از افراد جوامع مشاهده می‌شود که فرد به جنس مخالف خود تمایلی ندارد، بلکه علاقه جنسی وی معطوف به هم‌جنس خود می‌باشد. این نوع گرایش که افراد به جنس هم‌نوع خود تمایل دارند را **همجنس‌گرایی**^۱ می‌گویند. «همجنس‌گرایی یک رابطه یا ویژگی‌های فرد به وسیله علاقه مستقیم جنسی فرد به جنس خود را می‌گویند» (۳۸). همجنس‌گرایی یکی از گرایش‌های جنسی است که در آن فرد تمایل جنسی به جنس همگون با خود را دارد. رفتار همجنس‌گرایان به برقراری رابطه جنسی با فردی همجنس اطلاق می‌شود. به طور معمول همجنس‌گرایی از دو بخش تشکیل شده است. یک بخش روانی که مربوط به تمایل شهوانی و جنسی به اشخاص همجنس است، و بخش دیگر مربوط به رفتاری است که به صورت انجام عمل جنسی و آمیزش با اشخاص همجنس می‌باشد. مردان یا زنان همجنس‌گرا ممکن است بنا به دلایل مختلف با اشخاصی از جنس مخالف وارد رابطه نیز شوند. از جمله این دلایل می‌توان، علاقه به تشکیل خانواده به دلیل دیدگاه‌های خانواده، سردرگمی‌های هویتی یا نگرانی از مواجهه با تبعیض یا مجازات از سمت خانواده، جامعه و یا نهادهای مذهبی باشد. شکل‌گیری هویت جنسی همجنس‌گرایانه بسیار متفاوت است. بیشتر اشخاص همجنس‌گرا میان افرادی رشد می‌کنند که هم‌نوعشان نیستند و بنابراین قادر نیستند از آن‌ها درباره هویت خود بیاموزند و مورد تصدیق یا حمایت هویتی قرار گیرند. بسیاری از اشخاص همجنس‌گرا در جوامعی رشد می‌کنند که نسبت به همجنس‌گرایی یا بی‌اطلاع هستند و یا رفتاری خصمانه دارند. بسیاری از همجنس‌گرایان در مقطعی از زندگی خود شروع به آشکارکردن هویت جنسیتی خود می‌کنند. به این معنا که شخص گرایش جنسی خود را برای اشخاص دیگر آشکار می‌کند. بسیاری معتقدند

^۱ Homosexuality

آشکارسازی روندی چندمرحله‌ای است. به گونه‌ای که در ابتدا شخص به این درک می‌رسد که با اطرافیان خود متفاوت است و در مورد امیال جنسی و هویت خود دچار سؤال می‌شود. در ادامه، شخص عملاً امکان همجنس‌گرا بودن را امتحان می‌کند و می‌آموزد چطور با تصور همجنس‌گرایی کنار بیاید. در مرحله نهایی، شخص تمایل‌های جنسی خود را به صورت بخشی از هویت و تعریف از خود روشن می‌کند. این هویت جنسیتی هم بین مردها و هم بین زنان وجود دارد. همجنس‌گرایی زنانه^۱ «یک رابطه و علاقه جنسی بین زنان می‌باشد» (۳۹). همجنس‌گرایی زنانه نوعی گرایش جنسی بین زنان است که احساسات و تمایلات جنسی یک زن به زن دیگر معطوف می‌باشد. زنان یا دخترانی با این گرایش را در اصطلاح انگلیسی لزبین می‌نامند که امروزه این واژه در اکثر جوامع مورد استفاده قرار می‌گیرد. بشر در تاریخ گذشته خود نمی‌تواند مرز گذاری‌های هویتی همجنس‌گرا یا دگرجنس‌گرا را به صورتی که امروزه می‌دانیم مشخص کند. در گذشته عشقی که زنان به هم دیگر بیان می‌کردند پنهانی بود که اگر دقیق‌تر به تاریخ بنگریم در سراسر دنیای باستان یافت می‌شد. اما قالب‌های امروزی ما نمی‌تواند به درستی گویای همان احساس باشد، بلکه رفته‌رفته این روابط تحت و شعاع قرار گرفته و مفهومی متفاوت پیدا کرده است. این‌طور به نظر می‌رسد که واژه لزبین برای اشاره به عشق میان زنان بوده است، اما رفته‌رفته به‌عنوان یک رابطه جنسی میان زنان استفاده شد. امروزه هویت لزبین‌ها در کشورهای غربی بسیار تحت تأثیر فعالان و محققان فمینیست قرار گرفته است. اما در کشورهای جهان سوم هنوز این هویت جنسیتی امری نامأنوس و غیرقابل قبول از طرف جامعه می‌باشد. حتی در برخی از کشورها از قبیل کشور خودمان این گرایش، عملی مجرمانه محسوب می‌شود. علاوه بر زنان بخش دیگری از جامعه که مردها می‌باشند، علاقه به افرادی از جنس خود را دارند. همجنس‌گرایی مردانه^۲ «یک رابطه

¹ Lesbian

² Gay

و علاقه جنسی بین مردان را می‌گویند» (۴۰). همجنس‌گرایی مردانه به گرایش‌های عاطفی، روانی و جنسی مردان نسبت به یکدیگر گفته می‌شود. در زبان انگلیسی اغلب به مردی که دارای چنین تمایلاتی باشد اصطلاحاً گی گفته می‌شود، گرچه گاه برای زنان همجنس‌گرا نیز این واژه را به کار می‌برند. اکثر کشورهای اروپا در عین به رسمیت شناختن همجنس‌گرایی قوانین خاصی نیز برای آن‌ها تدوین کرده یا در حال انجام آن هستند. در اکثر کشورهای خاورمیانه به دلیل قوانین اسلامی با همجنس‌گرایان برخورد می‌شود، چرا که از دید آنها همجنس‌گرایی جرم محسوب می‌شود و دارای قوانین جزایی خاص خود است. با بررسی همجنس‌گرایی بین مردها و زنها هویت‌های جنسیتی دیگری هم هستند که در بین افراد جامعه یافت می‌شوند و هرگز نمی‌توانیم آنها را در جامعه نادیده بگیریم. چرا که همه هویت‌های جنسیتی امری کاملاً طبیعی است و این وظیفه ما است که قدرت درک خود را از این هویت‌ها بالا ببریم. گرایش جنسی دیگری که می‌توانیم در اینجا به آن اشاره کنیم **دوجنس‌گرایی**^۱ است. «دوجنس‌گرایی، آنچه که شامل ویژگی‌های هر دو جنس باشد، فردی که ویژگی‌های رفتاری هر دو جنس را دارد» (۴۱). دوجنس‌گرایی یکی از گرایش‌های جنسی است که فرد در آن به هر دو جنس مؤنث و مذکر گرایش جنسی دارد. بدین‌گونه که فرد دوجنس‌گرا هم از نظر عاطفی و هم از نظر جنسی به هر دو جنس مذکر و مؤنث کشش دارد. این گرایش می‌تواند گرایشی فیزیکی یا احساسی باشد. شدت گرایش به دو جنس لزوماً یکسان نیست. دوجنس‌گرایی یکی از گرایش‌های جنسی اصلی در انسان می‌باشد. افرادی که گرایش جنسی مجزا اما نامشخصی نسبت به یک جنس به جنس دیگر دارند خود را دوجنس‌گرا معرفی می‌کنند. باید این نکته را در نظر بگیریم که دوجنس‌گرایی با **دوجنسیتی**^۲ (۴۲) کاملاً متفاوت است. دوجنسیتی یک اصطلاح است و افرادی را توصیف می‌کند که رفتار اجتماعی بین زنانه و مردانه

¹ Bisexuality

² Bigender

دارند. این افراد خود را هم مرد و هم زن می‌دانند و نمی‌توانند به یکی از این دو جنس تغییر کنند. دوجنسیتی‌ها مانند دیگر دگرجنس‌گونه‌ها جسم خود را اشتباه تصور نمی‌کنند و مایل به تغییر در جسم خود نیستند. دوجنس‌ها افرادی هستند که به طور طبیعی هر دو اندام تناسلی نر و ماده را دارا هستند. برخی از افراد نیز هستند که علاقه‌ای به داشتن رابطه جنسی با هیچ نوع جنسی را ندارند. به چنین گرایشی اصطلاحاً **بی جنس‌گرایی**^۱ می‌گویند. «بی جنس‌گرایی کمبود سکس و یا ارگان‌های سکسی افراد و همین‌طور دوری فرد از رابطه جنسی را گویند» (۴۳). بی جنس‌گرایی یکی از گرایش‌های جنسی در انسان‌ها است که فرد دارای هیچ‌گونه تمایلات جنسی نمی‌باشد و با هیچ‌یک از دو جنس دیگر دارای روابط جنسی نیست. بی جنس‌گرایی با دوری از سکس و تجرد که رفتارهایی ناشی از انتخاب افراد هستند فرق دارد. بی-جنس‌گرایی انتخابی نیست و فرد انتخاب نمی‌کند که عمل جنسی نداشته باشد، بلکه هیچ علاقه‌ای به انجام اعمال جنسی ندارد. برخی نیز هستند که گرایش‌های جنسیتی آنها شامل تمامی موارد یاد شده است به چنین افرادی **دگرباش**^۲ (۴۴) گفته می‌شود. دگرباش شامل افرادی است که گرایش جنسی و رفتار جنسی متفاوت از دگرجنس‌گرایی دارند که شامل همجنس‌گرایی مردانه، همجنس‌گرایی زنانه، دوجنس‌گرایی و ترا جنس‌ها است. این کلمه ترجمه‌ای از واژه **LGBT** (۴۵) است که اختصاری از کلمات **Gay، Lesbian، Bisexual** و **Transgender** است. امروزه واژه‌های دیگری نیز به این گروه اضافه شده است. **تراجنسیتی**^۳ «وجود ویژگی‌ها و رفتارهای فرد همانند جنس مخالف خود را گویند» (۴۶). تراجنسیتی یعنی یک فرد که خود را به صورت زن، مرد، دوجنسه، یا بی جنسیت ببیند ولی دیگران فرد را از لحاظ ظاهری یا ژنتیکی به صورت دیگر ببینند. تراجنسیتی یک گرایش جنسی نیست. یک

¹ Asexuality

² LGBT

³ Transgender

تراجنسیتی به عنوان یک فرد می تواند یک دگرجنس گرا، همجنس گرا، دوجنس گرا، همجنس گرا، چندجنس گرا، یا بی جنس گرا باشد.

جنسیت کوئیر^۱ به افرادی گفته می شود که جنسیت عادی ندارند. «کوئیر مخالف با روش و چیز عجیب از آنچه که نرمال و عادی است می باشد» (۴۷). واژه کوئیر به معنای عجیب است. ولی امروزه این واژه یک اصطلاح کلی است و گروه های زیادی را در برمی گیرد. افراد کوئیر ممکن است افرادی باشند که در یکی یا چند گروه از گروهایی که اشاره شد باشند. این افراد می توانند هم مرد وهم زن باشند یا نه مرد باشند و نه زن و یا خود را جنسیت جدیدی تصور کنند. از دید افراد دگرجنس گرا، این افراد جنس یا جنسیت مبهم و نامشخصی دارند. آنها خود را خارج از جنسیت زن و مرد نمی دانند، اما باین وجود خود را کوئیر تصور می کنند.

نظریه کوئیر بر پایه این امر استوار است که هویت ها ثابت نیستند و نمی-توانند مشخص کننده خصوصیات یک انسان باشند. طبق این نظریه، به طور کلی صحبت کردن در مورد گروهی تحت عنوان زنان، همجنس گرایان و غیره بی مفهوم است، چرا که هر هویتی متشکل از تعداد زیادی عناصر مختلف است و پیش فرض این که بتوان انسان ها را بر پایه یک هویت مشترک طبقه بندی کرد بسیار اشتباه است. این نظریه پیشنهاد می کند که انسان ها مفاهیم مربوط به هویت های ثابت را به گونه-های مختلف و مبتکرانه زیر سؤال ببرند. نظریه کوئیر تا حدودی بر پایه اثر جودیت باتلر^۲ تحت عنوان آشفتگی جنسیتی^۳ و آثار میشل فوکو^۴ است (۴۸). باید توجه داشت که نظریه کوئیر نام دیگری برای نظریات دگرباش و یا گرایش جنسی خاصی

¹ Queer

² Butler, Judith

³ Gender Trouble

⁴ Foucault, Michel

نیست، بلکه با کمک نظریه کوئیر می‌توان پیش‌فرض‌های مربوط به جنسیت، همجنس‌گرایی و غیره را مورد سؤال قرارداد.

جنس^۱ و جنسیت^۲

از دیدگاه جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان، همواره جنس و جنسیت دو مفهوم کاملاً جدا هستند. این دیدگاه توسط اکثر جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان نیز قابل قبول می‌باشد. یکی از نخستین آثار درباره جنس و جنسیت و جامعه‌شناسی کتاب اوکلی^۳ به نام جنس و جنسیت و جامعه است که در سال ۱۹۷۲ منتشر شد و تعریفی از جنس و جنسیت داد. اوکلی اشاره می‌کند، جنس کلمه‌ای است که به تفاوت‌های زیستی میان مرد و زن ارجاع دارد، تفاوت‌های قابل رویت در اندام تناسلی و تفاوت‌های مرتبط با آن در کارکرد تولیدمثل و جنسیت موضوعی مربوط به فرهنگ است، به بیان دیگر جنسیت طبقه‌بندی اجتماعی به مردانه و زنانه را توضیح می‌دهد (۴۹). میلز^۴ درباره جنس و جنسیت می‌گوید، جنس شامل ویژگی‌های فیزیکی و زیست‌شناسی مردانگی و زنانگی است که برای تشخیص زن بودن و مرد بودن به کار می‌رود. درحالی‌که جنسیت به معیارها و هنجارهای اجتماعی برمی‌گردد که جامعه آنها را بر روی افراد اعمال می‌کند (۵۰). یول^۵ واژه جنسیت را از چند بعد به تصویر می‌کشد. جنسیت

¹ Sex

² Gender

³ Oakley, A

⁴ Mills, S

⁵ Yule, G

زیستی یا طبیعی که آن تمایز موجود بین جنس ماده و نر در هرگونه از موجودات است. جنسیت دستوری که تمایز بین مذکر و مؤنث است و برای طبقه‌بندی اسامی در برخی از زبان‌ها مانند اسپانیولی به کار می‌رود. جنسیت اجتماعی که برای طبقه‌بندی افراد به لحاظ نقش‌های اجتماعی آن به کار برده می‌شود (۵۱).

واژه جنسیت یک مفهوم اجتماعی است و با واژه جنس که به طور معمول برای بیان همان موضوع ولی از دید زیست‌شناختی به کار می‌رود متفاوت است. اگرچه تمایز زیستی در شالوده تمایزات اجتماعی قرار دارد ولی نقش اجتماعی زیادی در مورد جنسیت وجود دارد که مربوط به زیست‌شناسی نیست. هولمز اشاره می‌کند، تفاوت‌های عمده‌ای میان واژه جنسی و جنسیت وجود دارد. به نظر وی، واژه جنسی اشاره به ویژگی‌ها و تمایزات بیولوژیکی و ویژگی‌های فیزیکی بین زن و مرد دارد. درحالی‌که واژه جنسیت در حوزه جامعه‌شناسی زبان اشاره به تمایز افراد بر اساس رفتارهایشان نشان داده می‌شود. در واقع جنس امری ساخته‌شده و تعریف‌شده از مفهومی می‌باشد که به ما نشان می‌دهد که چه فیزیکی باید مرد قلمداد شود و چه فیزیکی زن (۵۲).

این تعاریف درباره جنس و جنسیت تعاریفی است که توسط جامعه ساخته و پرداخته شده است و اکثراً به جنسیت‌های زن و مرد محدود می‌شود. جامعه‌ای که قبل از وجود زن و مرد وجود داشته و این قدرت را داشته که بتواند آنها را تعریف کند. قبل از این‌که هر سوژه‌ای قدرت این را داشته باشد که بتواند تعریفی از خود ارائه دهد، همواره خود را در قالبی از پیش تعیین شده یافته است. بنابراین باید میان جنس و جنسیت تمایز قایل شد. به این معنا که جنس معنایی زیست‌شناختی دارد یعنی آنکه شخص از نظر پیکرشناسی مرد است یا زن. اما جنسیت مجموعه از صفات و رفتارهایی است که به مرد یا زن نسبت داده می‌شود و ساخته و پرداخته جامعه است. تفاوت جنسی ممکن است طبیعی باشد اما تفاوت‌های جنسیتی با تشکیل

چهارچوبی بی‌چون و چرا که جامعه از دریچه آن به زن و مرد می‌نگرد، همه جنبه‌های زندگی فرد را در برمی‌گیرد. در واقع نظام سلطه مردانه بر پایه همین تفاوت‌های جنسی زن و مرد می‌باشد، به همین دلیل مردی که از بچه‌هایش مراقبت می‌کند و یا بیش از ویژگی‌های مردانه احساسات عاطفی داشته باشد و یا عاطفی باشد، خارج از هنجار تلقی می‌شود و همین‌طور زنی که راننده کامیون باشد یا در ورزش‌های رزمی خشن مردانه قهرمان باشد، در مقابل هنجارهای اجتماعی قرار می‌گیرد. این‌گونه افراد در جامعه مردسالار همواره شکلی میان دو جنسیت دارند.

با توجه به اینکه بین جنس و جنسیت همواره تفاوت‌هایی وجود دارد و جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان زیادی تعریف‌هایی مختلف از تفاوت‌های جنس و جنسیت ارائه داده‌اند، می‌توان گفت تمامی تعریف‌های گفته‌شده در این زمینه مشابه می‌باشد و مرجع قراردادن هر کدام از افراد می‌تواند تعریف درستی از جنس و جنسیت برای ما ارائه کند. اما برخی افراد نیز بودند که پا را فراتر گذاشته‌اند و تعاریف متفاوتی را ارائه داده‌اند. برای مثال باتلر با دیدی متفاوت به این امر نگاه می‌کند و بیان می‌کند که جنس زمینی است که از نظر سیاسی و فرهنگی بی‌طرف است و جنسیت روی آن زمین فعال است. باتلر در جایی دیگر اشاره می‌کند، گرچه جنس و جنسیت دو مقوله جدا از هم هستند اما من فکر می‌کنم نمی‌توان آنها را به طور کامل از هم جدا کرد. شکل‌های مشخصی از جنس هستند که با تصوراتی درباره جنسیت مرتبط هستند و روش‌های مختلف جنسیت نیازمند مشخصه‌های جنس می‌باشد. در رابطه با جنس و جنسیت هیچ‌کدام از ما انتخاب این را نداریم که خودمان را خلق کنیم. قبل از اینکه هر تصمیمی بگیریم از پیش عملی را انجام داده‌ایم و خود را در جنسیتی انتقال داده‌ایم. گرچه ما دوباره می‌توانیم بر روی جنسیت‌مان کار کنیم و یا حتی سعی کنیم جنس خود را از نو بسازیم ولی ما هرگز نمی‌توانیم در برابر معیارها بایستیم و همواره در چنگ این معیارها گرفتاریم (۵۳).

همان طور که می‌بینید تعریف جنس و جنسیت از دیدگاه تمامی جامعه‌شناسان، فلاسفه و زبان‌شناسان به‌گونه‌ای به این امر اشاره می‌کند که جنس یک امر فیزیکی و جنسیت یک امر یا ساختار فرهنگی است و تمایز مهمی میان جنس و جنسیت وجود دارد. بنابراین می‌توان چنین گفت که، اصطلاح جنس به تفاوت‌های بیولوژیک میان زن و مرد دلالت دارند. حال آنکه جنسیت ناظر بر ویژگی‌های شخصی و روانی است که جامعه آن را تعیین می‌کند و با مرد یا زن بودن و به اصطلاح مردانگی و زنانگی همراه است. جنس و جنسیت پیوندی جدانشدنی باهم دارند. اما ماهیت دقیق این پیوند موضوع بحث‌های فراوان میان جامعه‌شناسان، زبان‌شناسان و فلاسفه است.

جنسیت

یکبار به هم خوردن بال‌های پروانه کافی است تا شما با یک رفتار آشوب گونه روبه‌رو شوید. این رفتار به آرامی به آشوب‌گونه‌گی میل نمی‌کند، بلکه از نقطه‌ای ناگهان به سمت بی‌نهایت می‌رود. اثر پروانه^۱ نام فنی است تحت عنوان ارتباط و وابستگی حساس به شرایط اولیه. یک تغییر کوچک در شرایط اولیه یک سیستم به تغییری بزرگ در خروجی آن سیستم در طول زمان منجر می‌شود، یعنی رفتار آینده سیستم-های معین با دانستن شرایط اولیه آن‌ها معین می‌شود. حساسیت به شرایط اولیه مهم‌ترین شاخص آشوب می‌باشد که رفتار یک سیستم را با تغییری هرچند اندک در شرایط اولیه به طور چشمگیری عوض می‌کند (۵۴). در هر بخشی از زندگی یک سلسله اتفاقات می‌تواند نقطه‌ای از بحران را به بار آورد که تغییرات کوچک را بزرگ نماید. از آنجایی که ارتباط و وابستگی حساس به شرایط اولیه نتیجه اجتناب‌ناپذیری تمامی پدیده‌ها است، اثرات و کنش‌هایی که در تعاملات رفتاری و گفتاری که ظاهراً کم‌اهمیت به نظر می‌آید به شکل‌گیری الگوها و رفتارهایی منجر می‌شوند که این الگوها نه به عوامل درونی مثل جنس و جنسیت افراد و نه به عوامل بیرونی مانند محیط بستگی دارد، بلکه نقش کلیدی و عامل مؤثر در شرایط اولیه است. گرچه باید

¹ Butterfly effect

به این نکته نیز توجه کرد که پس از تأثیر این حساسیت ابتدایی هرگز نمی‌توان عوامل درونی از قبیل جنس و جنسیت افراد، تفکر و دیدگاه‌های فرد و عوامل بیرونی از قبیل جامعه، فرهنگ، سیاست، طبقه و قوم را نادیده گرفت.

امروزه جنسیت یک امر کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد و باورهای درباره جنسیت امری حقیقی و به دور از هرگونه بحث و جدال می‌باشد. اما بهتر است که کمی عقب‌تر برگردیم و به این مطلب عمیق‌تر بیندیشیم. آنچه که باعث رنجش خاطر دیگران می‌شود این است که ممکن است افراد این‌طور گمان کنند که مطالعه درباره جنسیت ممکن است پا روی اعتقادات هزارساله آنها بگذارد و تمام باورهای آنها را زیرورو کند. اما جامعه امروزی ما باید این قدرت تحمل را داشته باشد که برای درک بهتر، باید علم را تحمل کرد و اجازه دهد تا تحقیق و مطالعه روند درست خود را در پیش بگیرد تا بتواند گره‌ای از مشکلات جامعه، چه سیاسی و چه فرهنگی و چه اجتماعی باز کند و این وظیفه ما است که آستانه تحمل خود را بالا ببریم.

امروزه نقش جنسیت در برخی از جوامع کم‌رنگ شده است. وقتی از کم‌رنگ شدن نقش جنسیت صحبت می‌کنیم، منظور تفاوت‌های جنسیتی است که این تفاوت‌ها شامل: طبقه، نژاد، ملیت، قومیت و ترجیح دادن یک جنس به جنس دیگر می‌باشند. این تفاوت‌ها همواره ماهیتی ملموس داشته و دارند. تجلی جنسیت در تمام ارکان زندگی ما اعم از رفتار، طرز لباس پوشیدن، شیوه رانندگی و غیره مشهود است و همین‌طور در گفتار ما گونه‌های جنسیتی قابل انکار نیستند. ولی نقش و عوامل تجلی این گونه‌ها در درجه اول به عامل جنسیت مربوط نمی‌شود. بشر با جنسیت ساختگی که به‌وسیله هنجارها و معیارهای اجتماعی ظاهر می‌شوند تا یک نوع از جنسیت را نشان دهند و جنس بیولوژیکی خود پیوند خورده و تحت تأثیر شرایطی قرار گرفته که گونه‌های جنسیتی را تکرار می‌کند، ولی هرگز مسبب تولید این گونه‌های جنسیتی نیست. گرچه در تمام فرهنگ‌های دنیا گونه‌های متنوعی از زنانگی و

مردانگی وجود دارد، اما این گونه‌ها مختص به جنسیت خاصی نیستند، بلکه اجرای این گونه‌ها است که جنسیت شخص را مشخص می‌کند. یعنی ما یک جنسیت ثابت نداریم. جنسیت فرایندی است که آن را مکرر انجام می‌دهیم. در واقع معیارهایی که از طرف جامعه بر روی ما اعمال شده را تکرار می‌کنیم و این تکرار چیزی را می‌سازد که جامعه از ما انتظار دارد. ما هرگز نمی‌توانیم این معیارها را کنترل کنیم و همواره خود را در جایی پیدا می‌کنیم که حرکت کرده‌ایم و جهت گرفته‌ایم.

امروزه گونه‌های جنسیتی همواره به سمت تحرک و تغییر می‌روند و این تحرک رفته‌رفته به سمت پیچیدگی می‌رود. یعنی گونه‌های جنسیتی که با تحرک و تغییرات اجتماعی به وجود آمده‌اند رفته‌رفته به سمت پیچیدگی میل می‌کنند. این تغییرات همواره از یک مرحله به مرحله بعدی می‌روند و هر کدام نیز بر یکدیگر اثر می‌گذارند به طوری که تغییری کوچک در یک مرحله تغییری را در مرحله بعدی به وجود می‌آورد. در آن لحظه است که فرد این پیچیدگی‌ها و سردرگمی‌های جنسیتی را در بافت‌های مختلف به کار می‌گیرد. در واقع چیزی است که فرد انجام می‌دهد و مختص به ویژگی‌های ذاتی او نیست. برای مثال یک کودک پس از تولد، تقاضاها و امیال مبهمی را از دنیای بزرگسالان دریافت می‌کند و ناتوانی اولیه کودک باعث می‌شود که با سردرگمی‌های عمیق روبه‌رو شود. سردرگمی درباره چیزی که جنسیت معنا می‌شود و یا باید جنسیتی بشود. سردرگمی درباره این که چه کسی باید باشد و به چه جنسی تعلق دارد. این کودک به‌اجبار با تمایلات و خواسته‌هایی که در او هست و مال او نیست خود را شکل می‌دهد ولی نه طبق خواسته‌های خود، بلکه طبق چیزی که از او خواسته شده است که این ساخت نیز با تکراری مداوم همراه است.

در چند دهه اخیر یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که جامعه‌شناسان زبان به آن علاقه‌مند شده و بر روی آن تحقیق کرده‌اند نقش جامعه، زبان، جنسیت و تأثیر آنها بر یکدیگر است. زبان می‌تواند به‌عنوان آینه‌ای از احساسات و علایق افراد باشد. این

احساسات و علایق نه تنها بین افراد مختلف است بلکه از جنسی به جنس دیگر نیز تفاوت خود را نشان می‌دهد. آنچه کاملاً واضح است این است که در یک جامعه طبقاتی، مردان و زنان به یک فرم صحبت و رفتار نمی‌کنند. یعنی در هنگام صحبت و رفتار کردن بر موارد والگوهای خاصی تاکید دارند. در درجه اول باید به این نکته توجه کرد که تفاوت‌های کلامی و غیرکلامی خاص برای جنسیت وجود دارد. یعنی ویژگی‌های خاص برای مردان و زنان وجود دارد. هنگام صحبت و رفتار کردن ما از منابع گوناگون بهره می‌گیریم. بنابراین هر جنبه‌ای مانند لحن صدا، انتخاب واژه‌ها، طرز تلفظ واژه‌ها و حتی الگوهای دستوری زبان نیز می‌توانند نشانگر جنسیت گوینده باشد. در درجه دوم باید به این نکته نیز توجه کرد که این الگوهای متنوع که در همه فرهنگ‌ها وجود دارد، به شدت حساس به شرایط اولیه می‌باشند که این شرایط به هیچ وجه تخریب کننده نیستند، بلکه سازنده می‌باشند. سازنده جنسیت‌ها و گونه‌های متنوع آن در جوامع. این گونه‌های جنسیتی با تحرک و تعاملات اجتماعی به وجود می‌آیند و همواره از یک مرحله به مرحله دیگر می‌روند و بریکدیگر اثر می‌گذارند.

باید به این نکته توجه کنیم که ما در تمامی مراحل زندگی خود توسط جنسیت احاطه شده‌ایم. به طوری که وجود جنسیت را می‌توانیم در تمام لایه‌های زندگی خود مشاهده کنیم. برای مثال در مکالمه‌های روزمره، طنزها و شوخی‌ها، کشش‌ها و درگیری‌ها و حتی در اموری مانند رانندگی کردن و غذا خوردن و راه رفتن می‌توانیم وجود جنسیت را مشاهده کنیم. جنسیت به صورت ناخوابسته و غیر قابل کنترلی در رفتار ما، اعمال ما و اعتقادات ما رخنه کرده است. به گونه‌ای که امروزه امر جنسیت برای ما کاملاً یک امر طبیعی است. این وظیفه ما است که در این باره مطالعه کنیم و عمیق‌تر بیاندیشیم تا بتوانیم درک کنیم که حقیقت جنسیت چیست تا بتوانیم آن را برای دیگران نیز بازگو کنیم.

این‌طور به نظر می‌رسد که جنسیت در درجه اول در روابط خود فرد دخیل می‌باشد. اما در نهادهای اجتماعی، مباحث مربوط به جنسیت ناخواسته، ما را به‌سوی زنان و مردان متوجه می‌کند. یعنی محدودیت بحث به یکی از دو جنس تعلق می‌گیرد. درحالی‌که اگر بی‌طرفانه به واقعیت بنگریم چیزی به نام زن و مرد وجود نخواهد داشت، بلکه فقط یک سوژه می‌باشد که قابلیت تبدیل شدن به هر جنسیتی را دارد. ما نه با جنسیت متولد می‌شویم و نه جنسیت خاصی را دارا هستیم. جنسیت عملی است که ما انجام می‌دهیم. «جنسیت چیزی است که ما اجرا می‌کنیم» (۵۵). برای مثال می‌توان پسر بچه‌ای را در نظر بگیرید که از ابتدا سعی می‌کند همانند پدر خود باشد. یک هویت مردانه داشته باشد. ممکن است که پسر همانند پدر نباشد ولی داشتن یک هویت مردانه همواره از طرف خانواده و جامعه مورد تحسین و حمایت قرار می‌گیرد. این مطلب دقیقاً برای دخترها هم صادق است. یا برای مثال می‌توان دختر بچه‌ای را در نظر بگیرید که از همان ابتدا پا به کفش پاشنه بلند مادر خود می‌کند و شروع به آرایش می‌کند. این کودکان زمانی که بزرگ می‌شوند ناخودآگاه به سمت یک هویت مردانه و یا زنانه سوق پیدا می‌کنند. در واقع اجراهای جنسیت-گرایانه دوران کودکی فرزندانمان که با حمایت خود ما و اطرافیان قرار می‌گیرد، هویت جنسیتی آنها را شکل می‌دهد. هویتی که گاه ناخواسته به دام آن دچار می‌شوند. در واقع اجرای جنسیت‌ها برای همه افراد وجود دارد و سؤال اینجا است که چه کسی تعیین می‌کند که چه نوع جنسیتی توسط چه کسی می‌بایست اجرا شود. این همان جایی است که جامعه جنس را در کنار جنسیت قرار می‌دهد و سعی می‌کند که هویت جنسیتی را طبق جنس بیولوژیکی تعریف کند و به اجرا بگذارد.

جنس و نقش‌های جنسیتی به نابرابری‌های جنسیتی در جوامع مربوط می‌شوند. چرا که این دیدگاه‌های تمایزدهنده خود مسبب وجود تمایزات جنسیتی می‌گردد. درواقع این دیدگاه دو جنسیتی هست که جایگاه فرد را تعیین می‌کند و یا

فردی را از آن جایگاه طرد می‌کند. منظور از دیدگاه دوجنسیتی، دیدگاه دگرجنس-گرایانه می‌باشد. آزادی‌های فردی و اجتماعی هر یک از افراد جامعه بسته به موقعیتی که در آن جامعه قرار دارد به طور متفاوتی از این رده‌بندی‌ها بهره‌مند می‌شوند. برای مثال، اگر پسر باشید، لازم نیست صورتی زیبا و موردعلاقه اکثر افراد داشته باشید تا بیشتر افراد جامعه در همان نگاه‌های اول از شما خوششان بیاید. اگر پسر باشید، لازم نیست از تاریکی بترسید و کسی شما را به‌خاطر رفتارهایتان سرزنش نخواهد کرد. اگر پسر باشید، نیمه‌شب پرسه‌زدن در خیابان‌های شهر سرگرمی خوبی خواهد بود و برای پدر و مادرتان و همین‌طور اطرافیان، لازمه پسر بودن است. اگر پسر باشید، ترس از رابطه جنسی با دختری را نخواهی داشت چرا که اگر این رابطه پایان خوبی داشته باشد شما تحسین خواهید شد و اگر پایان بدی داشته باشد واژه‌های بد‌نثار دختر خواهد بود. اگر پسر باشید، مادرتان به شما افتخار می‌کند و پدرتان آینده خود را روشن می‌بیند و خواهرتان تکیه‌گاه مطمئنی را تصور می‌کند. اگر پسر باشید، به‌راحتی می‌توانید دوست داشته باشید و هر وقت که از این احساس سیر شدید بدون اینکه ترسی داشته باشید تمامش کنید. کسی شما را سرزنش نخواهد کرد، چرا که پسر هستید. همان‌طور که می‌بینید، آنچه که امروزه در جامعه ما وجود دارد، اغلب متوجه زنان می‌باشد. چرا که در اکثر جوامع این‌گونه پنداشته می‌شود که دختر حق انتخابی ندارد و اگر کاری کند که برخلاف عرف و عقاید جامعه باشد، آنچه برای خانواده به ارمغان می‌آورد شرمندگی و خجالت است. این کاملاً جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که جنسیت زدگی در آن بیداد می‌کند. جامعه‌ای که این حق انتخاب و تصمیم را به زنان و دختران خود نمی‌دهد که خود مسبب و دلیل ساختن و رشد دادن هویت و جامعه خود باشند. این جامعه سرانجامی جز فرورفتن در باتلاق تصورات واهی نخواهد داشت. حال تصور کنید چنین جامعه‌ای بخواهد با جنسیت-های دیگر مانند همجنس‌گرایان و یا افراد کوئیر مواجه شود. آیا می‌توان تفکر چنین

جامعه‌ای را با دو خط سؤال و جواب تغییر داد؟ آیا جامعه‌ای که هنوز غرق در سنت-های گذشته خود نسبت به زنان و مردان هست، تحمل جنسیت‌های دیگر را خواهد داشت؟ اما چاره‌ای نیست. باید شروع کرد. باید سرزنش شد. باید توهین جامعه را تحمل کرد. اگر جامعه‌ای بخواهد به انسان بودن فرد اهمیت بدهد، دیگر چه فرقی می‌کند که او چه جنسیتی دارد. یک فرد با هر جنسیتی، با هر تمایلی و با هر علاقه‌ای باید در جامعه‌ای که زندگی می‌کند، بتواند از امکانات و وسیله‌های جامعه به صورت یکسان بهره‌مند گردد. این که ساختارهای جامعه هنوز نتوانسته است پیوند محکم خود را از گذشته و تفکرات سنتی جدا کند، دلیل بر ناقص بودن و یا بیمار بودن فرد نیست. در واقع این تفکر بیمار ماست که همواره همراه با جنون سعی بر حکم‌فرمایی است. باین حال، در درجه اول بهتر است که توجه خود را به تمایزات دوگانه جنسیتی زن و مرد متمرکز کنیم تا بتوانیم این دیدگاه را رشد دهیم که زنان و مردان به یک اندازه در هر مقام و هر جایگاهی به صورت یکسان از هر نوع فعالیت و عملی برخوردارند، تا کم‌کم بتوان درک و آستانه تحمل افراد جامعه را بالا ببریم و به راحتی و بدون ترس از رانده شدن و طرد شدن در مورد تمایلات جنسیتی افراد صحبت کنیم.

تمایزات جنسیتی در هر جامعه‌ای همواره با خشونت همراه بوده است. این خشونت در بیشتر موارد متوجه زنان بوده و هست. باید این مطلب را در نظر داشت که دلیل خشونت علیه زنان همواره از طرف مردها نبوده بلکه خود زنان نیز در به وجود آمده آن دخیل بوده اند. برای مثال در جامعه ایران، زنی که اگر دامادش هرچیز، حال از مسکن گرفته تا ماشین و یا هر چیز دیگری را هم به نام دخترش بزند باز کم‌کاری کرده است. ولی اگر پسرش یک دارایی کوچکی را به نام همسرش کند، بی‌راهه رفته و دختر را پررو می‌کند. خشونت علیه زنان همواره خود را به شکل‌های متفاوتی نشان می‌دهد، این خشونت حتی می‌تواند شبیه این باشد که اگر زنی

دخترش مسافرت برود و دوستان متفاوتی داشته باشد، فردی اجتماعی است، اما اگر عروسش یک دوست صمیمی داشته باشد، پررو و حتی آنقدر به خود اجازه می‌دهد که او را فاحشه خطاب کند. خشونت علیه زنان شبیه به زنی است که زنان اطراف خود را هرگز تحسین نکرده و نمی‌کند. خیلی از زنان شعار حمایت از حقوق زنان را می‌دهند اما مردانی را پرورش می‌دهند تا خشونت علیه زنان دیگر را سرلوحه زندگی خود کنند. بنابراین نمی‌توان در چنین جامعه‌ای، انتظار داشت که جایگاه زنان و مردان یکسان باشد. در چنین جامعه‌ای که زنان و مردان خود ناخواسته تفاوت‌های جنسیتی را حمایت می‌کنند، نمی‌توان به تساوی جنسیتی دست پیدا کرد. باید به خود اجازه بدهیم که تغییر کنیم. چه مرد و چه زن و چه هر کسی با هر جنسیت و هر سلیقه‌ای، باید به خودش اجازه بدهد که تغییر کند. در غیر این صورت هرگز راهی به سوی برابری و آزادی نخواهد بود. همواره چنین بوده است. هیچ امتی، بهتر است بگویم هیچ ملتی هرگز به آزادی دست پیدا نمی‌کند، مگر اینکه که تفکرات گذشته‌ای را که راه به جایی ندارند را تغییر دهند.

مطلب دیگری که باید به آن توجه کرد این است که، در اکثر کشورها از جمله ایران، خانواده‌ها دختر را بسیار بیشتر از پسر کنترل می‌کند. در نتیجه دختر فرصت بسیار کمتری برای کسب تجربه جنسی و هویت جنسیتی خود دارد. دختر رابطه عمیق‌تری با خانواده دارد و به نسبت پسر به پیروی از خواسته‌های والدین خود بیش‌تر بها می‌دهد. بنابراین یک پسر معمولی به لحاظ جنسی و جنسیتی از یک دختر معمولی باتجربه‌تر است. اگر دختری بخواهد همان سطح تجربه یک پسر معمولی را کسب کند باید نفوذ والدین خود را قاطعانه کنار بزند. این بی‌احترامی نیست. این عمل هرگز هنجارشکنی نیست. اینکه والدین به فرزندان خود اجازه ندهند که علایق خود را دنبال کنند، چنین عملی بی‌احترامی است. متأسفانه، ما همواره معنای کلمات را با رفتار خود یکسان نمی‌بینیم. جایی که باید احترام بگذاریم رعایت نمی‌کنیم.

همواره طبق خواسته‌های دیگران زندگی می‌کنیم. کودکان خود را با الگوی آرزوهای دست نیافته خود پرورش می‌دهیم و وارد جامعه‌ای می‌کنیم که خود در آن موفق نبوده‌ایم. کوچک‌ترین رفتار آزادی فردی را دلیل بر هنجارشکنی می‌دانیم. آیین و سنتی که خودمان هم نمی‌دانیم پایه و اساسش چیست و از کجاست ملاک این هنجارها قرار می‌دهیم. خود را لایق رفتارهای آزادی‌مآبانه می‌دانیم و رفتارهای دیگران را، حتی رفتار فرزندانمان را بی‌احترامی و هنجارشکنی تلقی می‌کنیم. لازم نیست دنبال دلایل چنین تفکراتی بود. راه‌حل بسیار ساده است. تغییر کنید و از اعمال تغییرات بر روی خود هراسی نداشته باشید. جامعه و طبیعت همواره در حال تغییر است و ثابت ماندن و پافشاری کردن به سنت‌های گذشته هرگز نمی‌تواند دوام داشته باشد. چرا که چنین سنت‌هایی نیز جزئی از طبیعت هستند و به‌ناچار تغییر خواهند کرد. پس چه‌بتر این تغییرات را جهت‌مند کرده و به راه درست و درست‌تری هدایت کنیم.

بنابراین این اصلاً عجیب به نظر نمی‌رسد که هنجارهای اجتماعی در یک خانواده و حتی در یک جامعه دگرجنس‌گرایانه به چه نحوی می‌توانند روی کودکان تأثیر بگذارند. اما این امر بسیار دور از واقعیت و اصل مطلب می‌باشد که مطالعات جنسیت به دنبال آن است. جنسیت در درون جنسش اخته می‌شود، اما هیچ دلیل فیزیکی وجود ندارد که زن می‌بایست آرام صحبت کند و یا مرد باید بلند حرف بزند و یا زن می‌تواند لاک بزند و آرایش کند و مرد نمی‌تواند. اما اگر ما در درون یک جامعه و فرهنگ دگرجنس‌گرایانه قرار بگیریم و به این مطلب نگاه کنیم، این گفته ممکن است مضحک به نظر برسد. اما برای درک این مطلب بهتر است که از یک جامعه مجزا و جنسیتی نشده به این مطلب بنگریم. گرچه ممکن است در وهله اول تصور چنین فرهنگی و قرارگرفتن در چنین جامعه‌ای برای بررسی مطلب گفته‌شده دشوار باشد اما برای مطالعه علمی هر مطلبی بهتر

است که دیدگاه‌ها و تمایلات خود را کنار بگذاریم تا بتوانیم حقیقت را درک کنیم. اکثر ما دوست داریم جنسیت را امری طبیعی و اجتماعی قلمداد کنیم. درحالی‌که جنس را نیز امری طبیعی و بیولوژیکی می‌دانیم. اما باید این مطلب را در نظر بگیریم که طبیعی بودن و طبیعی کردن باهم تفاوت دارند و هیچ دلیلی وجود ندارد که بخواهیم باور کنیم که جنس امری طبیعی بودن و جنسیت امری طبیعی شدن است. اینکه ما امروزه فردی را زن و یا مرد خطاب می‌کنیم، در واقع این یک تصمیم فرهنگی و اجتماعی است. چه کسی این تصمیم فرهنگی را به ما یاد داده است؟ آیا ما هرگز نسبت به این موضوع که چه کسی زن هست و یا مرد واکنش نشان داده‌ایم؟ این تفکر قالبی همواره تأثیر خود را بر ما می‌گذارد. قبل از اینکه فرصت آن را داشته باشیم که در مورد آن تصمیم بگیریم در جهتی قرار گرفته‌ایم که جامعه ما از ما انتظار دارد. جامعه‌ای که ساخته تصورات گذشته ما است. این وظیفه ما است که مطالعه علمی دقیق‌تری درباره این باورها و تصمیم‌های فرهنگی و اجتماعی انجام دهیم.

در بسیاری از جوامع امروزی زنان و مردان به طور مشترک در بیشتر فعالیت‌های اجتماعی شرکت دارند، اما به نظر می‌رسد در برخی از زمینه‌ها زنان و در برخی دیگر مردان نقش فعال‌تری دارند. این امر سبب پیدایش تفاوت‌های میان این دو گروه می‌گردد. از آنجایی که عامل جنسیت در اصل جنبه بیولوژیک دارد اما از آنجاکه زنان و مردان نقش‌های اجتماعی کاملاً یکسانی برعهده ندارند جنسیت را نیز می‌توان یک عامل اجتماعی به شمار آورد (۵۶). بنابراین با توجه به تعاریفی که جامعه از مرد و زن ارائه می‌دهد، این قدرت را نیز به افراد می‌دهد که در مراحل زندگی اجتماعی و فردی خود و دیگران نیز اظهار نظر کنند و دست به عمل بزنند. برای مثال همه شما در هر جامعه‌ای شنیده‌اید که می‌گویند، زنان ضعیف‌تر از مردان می‌باشند و یا زن‌ها بیشتر تصمیم احساسی می‌گیرند و مردها تصمیم‌های عقلانی و حساب شده می‌-

گیرند. گرچه بیشتر عصب‌شناسان زبان به این مطلب اشاره کرده‌اند که زنان بیشتر از نیمکره راست خود که محل احساسات می‌باشد استفاده می‌کنند و مردها نیز از نیمکره چپ که محل حساب و آمار، اما باید این مطلب را قبول کنیم که رابطه بین سیستم عصبی و تصمیم‌های فرد به این راحتی که گفته می‌شود نمی‌تواند باشد. هزاران دلیل و دلایل دخیل می‌باشند تا یک فرد تصمیم بگیرد. چه کسی این تفکرات قالبی را ساخته که زنان نمی‌تواند قاضی خوبی باشند و یا مردان نمی‌توانند پرستار خوبی گردند. این تفکرات قالبی همواره بر گفتار و رفتار ما نیز خواسته یا ناخواسته تأثیر می‌گذارد و ما را جهت‌مند می‌کند. البته این جهت‌مندی در راه درستی نیست و باعث تقویت شدن تمایزات جنسیتی می‌گردد.

نقش جنسیت در زندگی روزمره آن‌چنان کم‌رنگ و محو شده که به‌عنوان بخش لاینفکی از زندگی پذیرفته شده است. انگار نقش جنسیت امری بدیهی است و لزومی به بررسی و تفکر درباره آن وجود ندارد. افراد جامعه بدون توجه به علاقه جنسیتی فرد، شروع به قضاوت می‌کنند و گفتمان خود را با وی با توجه به دانسته-های پیشین خود جلو می‌برند. اکثر افراد جامعه به خود اجازه نمی‌دهند که رفتار و گفتار خود را بدون توجه به جنسیت افراد پیش ببرند. همواره در مواجهه با زنان و مردان رفتارها و گفتارهای متفاوتی را به کار می‌برند. در این میان، وقتی که با فردی روبه‌رو می‌شوند که نمی‌توانند وی را در تفکر دوجنسیتی خود جای دهند با سردرگمی مواجه می‌شوند و سعی می‌کنند با تمسخر و نادیده گرفتن فرد وی را طرد کنند. لزلی فاینبرگ^۱ در کتاب خود اشاره می‌کند، یک روز که پدر و مادرم، من و خواهرم را برای خرید به مرکز شهر برده بودند، با فردی روبرو شدم که نمی‌توانستم جنسیت وی را تشخیص دهم و از پدرم پرسیدم که او مرد هست یا زن؟ پدرم با خنده‌ای تمسخرآمیز گفت که او فردی غیر عادی و عجیب است (۵۷). باید قبول کنیم

¹ Leslie Feinberg

که هنوز تصور اکثر افراد در بیشتر جوامع، اسیر این قید و بندها است. ما هنوز هم، وقتی که نمی‌توانیم فردی را درک کنیم، بهتر است واضح‌تر بگوییم، وقتی که ما نمی‌توانیم هویت و تمایل فرد را درک کنیم، به خود اجازه می‌دهیم که وی را مسخره کنیم و او را بیمار یا یک فرد عجیب خطاب کنیم. هرگز از خود نمی‌پرسیم که چه کسی مشخص می‌کند که چه نوع تمایلی درست است و چه نوع تمایلی نادرست؟ اصلاً چطور می‌توانیم به خود اجازه دهیم که درباره تمایلات یک فرد قضاوت کنیم؟ وقتی که نمی‌توانیم کسی را درک کنیم، باید آن‌قدر ذهن خود را پرورش دهیم که بتوانیم ساده‌ترین ویژگی و عمل انسانی خود را انجام دهیم، به وی احترام بگذاریم.

تجلی جنسیت در تمام ارکان زندگی ما اعم از رفتار، گفتار، طرز غذا خوردن، شیوه رانندگی کردن، شوخی کردن، درگیر شدن و غیره مشهود است. این تجلی جنسیت همواره پیوندی عمیق با باورها و کلیشه‌های گذشته داشته است. در تمامی جوامع بشری یک سری کلیشه‌های جنسیتی هستند که همواره زندگی افراد را تحت تأثیر قرار داده و قرار می‌دهند. برخی از آنها از طریق رسانه‌های جمعی به ما نشان داده می‌شوند و برخی هم در درون ما وجود دارند و با ما رشد پیدا کرده‌اند. کلیشه‌های جنسیتی از خانه و خانواده رشد یافته و در جامعه پراکنده و تقویت می‌شوند. کلیشه‌هایی که می‌گویند زنان می‌بایست کارهای خانه را انجام بدهند و بچه‌داری کنند و مردها می‌بایست نان‌آور خانه باشند. این ویژگی‌ها و کلیشه‌های جنسیتی در اکثر موارد مورد بررسی فمینیست‌ها بوده و هست. به‌خاطر اینکه همواره این هنجارها نشان دهنده این مطلب بوده که زنان همواره ضعیف‌تر از مردها می‌باشند و یا اینکه زن‌ها هرگز نباید با مردها مقابله کنند. مردها و زن‌ها همواره در کنار یکدیگر و در یک جامعه زندگی می‌کنند. تمامی رفتار آنها تحت‌تأثیر رفتار جامعه و افراد مقابلشان می‌باشد. ما در همه‌جا با جنسیت مواجه می‌شویم، در روابط ما، در فضاهای عمومی، در هنر، در لباس، در حرکت، در غذا خوردن در راه رفتن، در رانندگی کردن

و خلاصه جنسیت در تمامی روابط ما رخنه کرده است. از روابط سیاسی و اجتماعی گرفته تا روابط خانوادگی، در مدرسه، مسجد و کلیسا، روزنامه، تلوزیون و رادیو، رستوران، سرویس‌های بهداشتی و غیره. جنسیت در فرهنگ ما و در عقاید ما نفوذ کرده است و این بسیار مشکل است که بخواهیم آن را از زندگی خود جدا کنیم.

در کتاب جامعه‌شناسی جنسیت، نوشته استفانی گرت^۱ سه نظریه اصلی روان‌شناختی درباره رشد جنسیت وجود دارد (۵۸). ۱. نظریه شناخت مبنی بر رشد ۲. نظریه یادگیری اجتماعی ۳. نظریه روان‌کاوی. هر سه نظریه به مفهوم ذات پنداری می‌پردازند. یعنی فرایندی که در آن دختر به همذات‌پنداری با الگوی زنانه و پسر به همذات‌پنداری با الگوی مردانه می‌رسد. با این‌همه این نظریه‌ها در این باره که هویت جنسیتی به تقلید نقش جنسیتی می‌انجامد یا عکس آن صادق است و نیز درباره نقش والدین در رشد هویت جنسیتی و نقش جنسیتی با هم تفاوت دارند.

نظریه شناخت مبتنی بر رشد: در این نظریه اعتقاد بر آن است که جنسیت مبتنی بر جنس تناسلی و بنابراین یک ویژگی فیزیکی افراد است و باید آن را چون سایر ویژگی‌های ثابت و بلا تغییر آموخت. همان‌گونه که یاد می‌گیریم یخ سرد است. استدلال بر این است که کودکان به جهان‌نگاهی اساساً متفاوت از بزرگسالان دارند و رشد آنها مستلزم یادگیری تدریجی دیدگاه بزرگسالان است. هرچند کودکی دو یا سه‌ساله به‌درستی می‌تواند بگوید دختر است یا پسر. در این سن او هنوز نه می‌داند جنسیت هر فرد مبتنی بر عوامل فیزیکی است و نه می‌داند جنسیت فرد تغییرناپذیر است. کودک در این سن نمی‌فهمد اشیا مادی کیفیتی تغییرناپذیر دارند و برای نمونه پسر نمی‌تواند به دلخواه دختر شود. لیک در شش سالگی دختر بچه نه‌تنها دختر است که می‌داند همیشه دختر خواهد ماند. با رسیدن به این درک دختر کم‌کم

¹ Stephanie Garrett

به فعالیت‌ها و رفتاری که زنانه تعریف می‌شود ترجیحی مشخص نشان می‌دهد. او با چنین رفتاری برای نمونه با تایید والدین پاداش می‌گیرد. بنابراین نظریه از این لحظه به بعد کودک تمایلی آگاهانه پیدا می‌کند که مثل والدین هم‌جنس و سایر بزرگسالان هم‌جنس خود باشد.

نظریه یادگیری اجتماعی: معتقدان بر این نظریه برآنند که یادگیری نقش-های جنسیتی نخست از طریق مشاهده و سپس از راه تقلید صورت می‌گیرد. والدین نقش بسیار مهمی در این فرایند ایفا می‌کنند زیرا زمان زیادی را در ارتباط نزدیک با کودک می‌گذرانند و رابطه عاطفی با کودک دارند. والدین برای رفتاری که به گمان آنها با جنسیت کودک متناسب است به او پاداش می‌دهند. کودک می‌آموزد آنچه را مورد تأیید و پسند واقع می‌شود حدس بزند و مطابق آن رفتار کند. والدین و بزرگسالان دیگر در کنش متقابل با زن و مرد میان آنها فرق می‌گذارند کودک برچسب پسر یا دختر را متناسب با رفتاری که پاداش می‌گیرد می‌آموزد و یاد می‌گیرد آن برچسب را بر خود بزند و برای آن ارزش مثبت قایل شود. بنابراین نظریه هویت جنسیتی پس از جا افتادن رفتار مبتنی بر نقش جنسیتی شکل می‌گیرد و این در سن معینی رخ نمی‌دهد.

نظریه روانکاوی: در این نظریه بر اساس آثار فروید^۱ استدلال می‌شود که آگاهی کودک از رفتار میان اندام تناسلی پسر و دختر در شکل‌گیری هویت جنسیتی او نقش اساسی دارد. در آغاز رشد و پرورش دختر و پسر همانند است. عشق هر دو متوجه مادر است کسی که بیش‌ترین زمان را با آنها می‌گذرانند. حدود پنج‌سالگی پسر می‌فهمد که قضیت دارد و دختر می‌فهمد که آن را ندارد. این به پروراندن رؤیای درباره اندام تناسلی آنها و والدین می‌انجامد که در نتیجه آن هریک به هم ذات

^۱ Freud, Sigmund

پنداری با والدین هم جنس خود می‌رسند. تقلید از پی همذات‌پنداری می‌آید و رفتار مبتنی بر نقش جنسیتی شکل می‌گیرد. دیدگاه‌های درباره رشد جنسیت فرایندی است که در آن دختر با الگوی زنانه و پسر با الگوی مردانه همذات‌پنداری می‌کند.

تجلی جنسیت در جامعه همواره با سؤالاتی از این قبیل شروع می‌شود که فرد دختر است یا پسر. حتی زمانی که یک کودک به دنیا می‌آید و یا مادری به سونوگرافی می‌رود اولین سؤالی که مطرح می‌شود این است که نوزاد پسر است یا دختر. وجود داشتن چنین سؤالاتی خود نشان‌دهنده این است که جامعه جنسیت زده می‌باشد و دوگانگی جنسیتی آماده قالب دادن و شکل دادن به نوزاد است. ما باید قبول کنیم که جنس بیولوژیکی زنانه و مردانه با تولد کودک وجود دارد ولی جنسیت فرهنگی زنانه و مردانه امری کاملاً اکتسابی است. یعنی جنسیت چیزی است که در جامعه و از طریق جامعه ساخته می‌شود. نقش‌های اجتماعی هستند که باعث می‌شوند جنسیت‌های متفاوتی شکل بگیرند. متأسفانه اکثر جوامع در مورد انتخاب نقش‌های جنسیتی چنین باور دارند که ویژگی‌های مردانه و زنانه همانند تمایزات بیولوژیکی زن و مرد کاملاً متفاوت و بخشی از طبیعت انسانی می‌باشد. «هر جامعه از زنان و مردان انتظار دارد که نقش‌های جنسیتی یا الگوهای رفتار تعهدات و امتیازات خاصی را که مناسب برای هر جنس به نظر می‌رسد ایفا کند. از آنجایی که پایگاه‌های اجتماعی جنس‌ها عموماً نابرابر می‌باشند لذا نقش‌های جنسیت معمولاً منعکس‌کننده و تقویت‌کننده هرگونه طبقه‌بندی جنسی است که اکنون وجود دارد» (۵۹).

تاکنون مطالعات جنسیت تأثیر مثبت و مهمی بر افزایش دانش ما از رفتار-های جنسیتی و جنسی داشته است، اگر علم درباره سکس و جنسیت نبود، به قول جفری ویکس^۱ ما هنوز اسیر اسطوره‌ها و جادوگری‌های گذشته بودیم. این مطالعات

¹ Jeffrey Weeks

جنسیت بوده که تا امروز توانسته برخی از جوامع را از سلطه مردسالاری و تحقیر زنان و یا جنسیت‌های دیگر رهایی دهد تا افراد بتوانند با توجه به شایسته سالاری در جایگاه اجتماعی مناسبی قرارگیرند نه با توجه به جنسیت فیزیکی که دارند (۶۰). جفری ویکس در کتاب سکسوالیته^۱ رویکردهای متفاوتی به سکس، جنس و جنسیت داشته‌است. برای مثال رویکرد ذات‌گرایانه به سکس. این رویکرد روشی است که می‌خواهد مشخصات یک کل پیچیده را با ارجاع به یک حقیقت یا ذات درونی مفروض توضیح دهد. پیش‌فرضی که می‌گوید در همه امور سکس زیست‌شناختی باید یک الگوی بنیادین و یک‌دستی باشد که خود طبیعت وضعش کرده است.

درباره جنسیت و مفاهیم آن مطالب زیادی در جوامع غربی و شرقی نوشته شده است. برخی هم‌راستا با سیاست شروع به تشریح معنی و مفهوم جنسیت کرده‌اند و برخی هم‌راستا با مفاهیم دینی و مذهبی سعی کرده‌اند مفهوم دیگری از جنسیت را بررسی و تعریف کنند. اکثر کسانی که از لحاظ سیاسی و مذهبی قدرت بیشتر و حامی قوی‌تری در جامعه داشته‌اند، توانسته‌اند پا بر این حوزه گذاشته و تمایلات و دیدگاه‌های خود را وارد این حوزه کنند. امروزه تاریخ ما نیروی طولانی و سخت با این دیدگاه‌های قدرتمند و ساختگی دارد. گرچه امروزه تغییرات زیادی در این حوزه انجام شده و نوشته‌های فراوانی و نظرات فراوانی در این زمینه اعلام و پا به عرصه گذاشته و به وجود آمده‌اند. اما متأسفانه اکثر جوامع هنوز غرق در سنت هستند و وقتی فردی در این زمینه شروع به صحبت می‌کند و پژوهش‌هایی را در این زمینه انجام می‌دهد از نظر اخلاقی و جنسی مورد تحقیر قرار می‌گیرد. جامعه سطحی‌نگر ما همواره موضوعاتی که مربوط به جنسیت هستند را امری پیش‌پاافتاده تلقی کرده و سطح دانایی خود را از این بالاتر نتوانسته ببرد که سکس و جنسیت تعریفی بر هویت بشری است. آنها این‌گونه باور دارند که تنها کارکرد سکس تولیدمثل است و بس و

¹ Sexuality

رفتارها و الگوهای مربوط به آن امری تابو و برخلاف هنجارهای جامعه است. اما هرگز به این نکته توجه نمی‌کنند که هیچ‌چیز به صورت جنسی از همان اول به وجود نمی‌آید، بلکه این ما هستیم که آنها را جنسی می‌کنیم. با نامیدن و انجام دادن و صدا البته با تکرار و تکرار کردن. از واژه‌ها و الگوهای تابو از قبیل: جنده و زیرخواب گرفته تا واژه‌هایی عادی مانند خانم و بانو، سعی می‌کنند تا دختران را کنترل کنند و تمایزات مرسوم بین دخترانی که سکس می‌کنند و دخترانی که سکس نمی‌کنند را تقویت سازند. متأسفانه جامعه ما دارد به سمتی حرکت می‌کند که در مورد امور جنسیتی این‌گونه بیندیشد که مسائل جنسیتی همواره یک امر طبیعی بوده است. گرچه ممکن است این‌گونه بپنداریم که جنسیت امری اجتماعی و فرهنگی است اما همین امر اجتماعی را نیز ما به‌عنوان یک امر طبیعی قبول داریم و هرگز سعی نمی‌کنیم به این جنبه اجتماعی نگاه کنیم که عوامل اجتماعی چگونه می‌توانند به تعاملات جنسیت معنا و مفهوم بدهند. بنابراین رفتارها و الگوهای جنسی چیزی بیش از یک ساخته تاریخی جامعه بشری نیست.

ما امروزه به‌گونه‌ای از امور جنسی صحبت می‌کنیم که پیش‌تر حرف نمی‌زدیم. در گذشته هر کس درباره سکس و بدن حرفی می‌زد سخنش به شدت تنظیم شده بود. در مورد کلیسا و دولت‌های دینی و مذهبی قطعاً چنین بوده است. اما این امر مانع از آن نشد که توده‌ها از اندیشیدن به جنس و جنسیت دست بکشند یا با آن زندگی نکنند و آن را انجام ندهند. اما صدایشان به ندرت شنیده می‌شد یا وقتی هم شنیده می‌شد اهمیتی پیدا نمی‌کرد. حالا اما ما دموکراسی عظیمی از سخن‌گفتن درباره سکس داریم. در رسانه‌های جهانی، در تلویزیون و برنامه‌های گپ‌زنی، در برنامه‌های اعتراض سریال‌های آبکی، برنامه‌های مستند، فیلم‌های مستند و تبلیغات روی شبکه اینترنت و توی اتاق گپ‌ها در برنامه‌های اعتراض و در میدان‌ها و محفل‌های صمیمی و زندگی روزمره ما می‌توانیم ادعا کنیم که در این زمینه کارشناس هستیم و به شیوه-

ای خاص خودمان هم در این زمینه برخورد می‌کنیم (۶۱). اما متأسفانه باین‌وجود هنوز درک جنس و جنسیت برای عموم مردم، امری غیرعادی و پر از سردرگمی می‌باشد و همواره جوامع امروزی ما با یک دید سنتی تمایل دارند به بررسی تمایزات بین مردان و زنان بپردازند. به همین دلیل هرگز قادر به درک درستی از آن نمی‌باشند. با داشتن چنین پیش‌فرض طبیعی بودن جنس، ما همواره هویت جنسی اجتماعی خود را به دیگران تعریف می‌کنیم و هرآنچه که مطابق با این امر باشد طبیعی تلقی می‌شود و در غیر این صورت امری غیرطبیعی خواهد بود. اما حقیقت طبیعی بودن و غیرطبیعی بودن این امر چیست؟ چه کسی آن را امری طبیعی دانسته است؟ چه کسی مشخص می‌کند که چه عملی طبیعی و درست و چه عملی غیرطبیعی و نادرست است؟ آیا ما می‌توانیم درباره عوامل طبیعی بودن قضاوت کنیم؟ ذهن درگیر ما، درگیر با سنت‌های گذشته‌ای است که خود نیز نمی‌دانند چرا باید از آن پیروی کند. جای تأسف دارد که به خود اجازه هم نمی‌دهد که در این باره کمی دقیق‌تر بیندیشد. حداقل اگر نمی‌تواند ذهن خود را درگیر این امور کند به خود نباید اجازه بدهد که در این امور قضاوت کند. متأسفانه راهی دراز و سخت در پیش است.

ما همیشه از کودکی یاد می‌گیریم که جنسیت می‌تواند مردانه و یا زنانه باشد و آنچه که غیر از این باشد امری غیرطبیعی تلقی خواهد شد. جفری ویکس در کتاب سکسوالیته اشاره می‌کند که در سده شانزدهم در زبان انگلیسی تا تقسیم‌بندی انسان به بخش مردانه و بخش زنانه، یعنی داشتن اندام‌های جنسی و ظرفیت‌های تولیدمثلی مناسب و شکل رفتارهای اروتیک اشاره دارد. بنابراین این امر به تدریج باعث شد که این ایده مطرح شود که سکس یک داده بنیادین زیست‌شناختی است و تقسیم‌بندی فرهنگی و اجتماعی جنسیت بر آن بنا شده است (۶۲). دیدگاه‌های اجتماعی در تمامی فرهنگ‌ها این‌گونه طرح‌ریزی شده است که مردها هستند و زن‌ها زن و این پیش‌فرض دوقطبی همواره وجود داشته و ساختارهای دگرجنس-

گرایی امروزه را طرح‌بندی می‌کند. گرچه امروزه روابط بین زنان و مردان دچار تحولات بسیار زیادی شده است، اما متأسفانه در اکثر مواقع این تمایز دوقطبی دگرجنس‌گرایی قد علم کرده و در جایگاه‌های اجتماعی فرهنگی و سیاسی خود را نشان می‌دهد.

جنسیت اجتماعی

پسر یا دختر به دنیا آمدن شما پیامد مهمی برای همه جنبه‌های زندگی تان خواهد داشت. از انتظاراتی که دیگران در جامعه از شما دارند تا رفتار دیگران با شما و همین‌طور رفتار خودتان. این امر صرف‌نظر از جامعه‌ای که فرد در آن متولد شده است، همه‌جا صادق است. گرچه این پیامدها در جوامع گوناگون باهم فرق دارند اما تقریباً تمام جوامع بر پایه‌های تفاوت‌های جنسیتی میان زن و مرد سازمان یافته‌اند. همین‌طور باید به این مساله نیز توجه کرد که تفاوت‌های جنسی عمدتاً اکتسابی هستند و نه ارثی. همین‌طور که قبلاً اشاره شد، سیمین دوبوار در کتاب معروف خود می‌گوید، هیچکس زن به دنیا نمی‌آید بلکه زن می‌شود. این امر برای مرد هم صادق است. مرد شدن و یا زن شدن یک پروسه طولانی و دراز مدت است که قبل از تولد مرد یا زن به وجود آمده است و به محض تولد نوزاد بر وی اعمال شده و شروع به شکل - دهی آن می‌کند. در واقع ما با نامیدن نوزاد به دختر یا پسر مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و تصمیم‌های فرهنگی را بر روی وی به صورت ناخواسته اعمال می‌کنیم و هویت جنسیتی فرد را شکل می‌دهیم و پس از آن نیز مجموعه‌ای از خواسته‌های جنسی را از طریق زبان جنسی شده بر وی اعمال می‌کنیم. برای مثال با نامیدن فرد او را دختر یا پسر خطاب می‌کنیم و با گذاشتن اسمی (که در اکثر زبان‌ها جنسی شده به صورتی که یک اسم مربوط به دخترها و یک اسم مربوط به پسرها می‌باشد) به جامعه و دیگران

اجازه می‌دهیم که مطابق هنجارهای جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند شروع به شکل دادن وی کنند. ما تمامی این اعمال را به صورت ناخواسته و به ظاهر طبیعی انجام می‌دهیم و در واقع با انجام این اعمال امر طبیعی بودن را به طبیعی شدن تغییر می‌دهیم و از طبیعت جنسیتی عمیقاً دفاع و حمایت می‌کنیم. حتی باورهای مذهبی و قومی خود را ضمیمه حمایت‌های خود از هویت جنسیتی ساختگی قرار می‌دهیم.

در درجه اول مشکل از خود ما و پس از آن جامعه ما است که نمی‌تواند در مورد یک فرد درست بیندیشد و یا به راحتی با وی ارتباط برقرار کند، بدون اینکه جنسیت وی را در نظر بگیرد. جنسیت و وجود جنسیت در تمامی رفتارهای اجتماعی ما نفوذ کرده است و فهم و درک ما را از طرف مقابل تحت تأثیر قرار می‌دهد. گرچه شاید ما هرگز وجود و تأثیر جنسیت را در رفتارهای خود جدی نمی‌گیریم و به راحتی از کنار آن می‌گذریم ولی اگر دقیق‌تر نگاه کنیم، تمامی تصمیمات سیاسی و اجتماعی ما تحت تأثیر عمل جنسیت بوده و در دیدگاه تک‌تک ما وجود داشته و دارد. اگر ما یاد بگیریم که رفتارها و اعمال و تصمیمات خود را در هر نقطه‌ای از جامعه دور از هرگونه جنسیت‌زدایی انجام دهیم، توانسته‌ایم یک گام به جلو برای از بین بردن تمایزات جنسیتی در جامعه خود برداریم.

همه انسان‌ها به‌عنوان موجوداتی خنثی متولد می‌شوند و سپس در جامعه جنسیت خود را پیدا می‌کنند. بهتر بگوییم جنسیت خود را یاد می‌گیرند. یعنی خود آنها حکم کاغذ سفیدی را دارند که روی آنها چیزی نوشته نشده است و این جامعه است که نقش و رفتار مورد انتظار از آنها را از طریق نشان دادن ویژگی‌های جنسیتی تعیین می‌سازد. «ما تنها از طریق جنسیت می‌توانیم دیگران را درک کنیم» (۶۳). پس شاید دلیل رفتار ناپسند مردم با ترنس‌ها، همجنس‌گرایان و غیره این باشد که جنسیتشان را در درون یک جنس اشتباه می‌بینند و از این تناقض تعجب می‌کنند.

متأسفانه این نوع نگرش قضاوت بی‌جایی را به همراه می‌آورد. امروزه جامعه با این نوع نگرش‌ها افراد جامعه را می‌فهمند و متأسفانه این تنها شیوه درک ما است. آنچه که باید به آن توجه شود این است که همه افراد جامعه از لحاظ فرهنگی قابل فهم هستند. بنابراین فهم ما از جنس‌های دیگر باید همان گونه باشد که فهم ما از یک زن یا دختر و یا یک مرد یا پسر است. این تنها به باورمان بستگی دارد. جنسیت در شیوه تفکر و اندیشیدن درباره دنیای که ما آن را به زن و مرد و دیگری تقسیم می‌کنیم نیز تأثیر می‌گذارد.

در هر جامعه‌ای برخی از افراد هستند که به طور موقتی با آوردن دلایلی برای یک مدت کوتاهی مردانه و یا زنانه رفتار می‌کنند و یا ادعای ترنس بودن می‌کنند. در این باره ممکن است برخی از افراد دست به کاری بزنند که تصور عمومی را مخدوش کند و یا آنکه خودشان را نیز با مشکلاتی روبرو کنند. مانند دختری که در مسابقه مشت‌زنی شرکت می‌کند یا مردی که نیم‌تنه می‌پوشد.

جنسیت چیزی است که در درون ما شکل می‌گیرد، اما این شکل‌گیری‌ها گاهی اوقات ناشی از افکار و عقیده بعضی از افراد دیگر درباره جنسیت نیز هست. در اینجا مسئله مهم تقلید کردن است، یعنی اگرچه افراد از شیوه‌های خاص پیروی می‌کنند، اما این پیروی و تقلید به صورت محض نیست و می‌شود در آن تغییر ایجاد کرد. چرا که جنسیت یک سازه اجتماعی است و امری طبیعی نیست. جنسیت همراه با کودک متولد نمی‌شود و این امر همیشه صادق نیست که هرکس که جنس مذکر دارد، جنسیتی مردانه دارد و یا هرکس مونث است جنسیتی زنانه دارد. این تقسیم‌بندی جامعه به زنانه و مردانه، همواره یک تصمیم سیاسی پیشینی بوده است، تا با دو جنسیتی کردن جامعه بتوانند از تمایزات جنسیتی به نفع خود بهره ببرند. هنگامی که در جامعه‌ای نظام دو جنسیتی مطرح شده و تثبیت می‌شود، از همه انسان‌ها انتظار می‌-

رود که به طور قاطع به یکی از دو جنسیت تعلق داشته باشند و رفتارها و الگوهای مربوط به جنس خود را انتخاب کرده و به اجرا بگذارند. این الگوها و رفتارها از نحوه صحبت کردن افراد گرفته تا جایگاه‌های اجتماعی آنها را شامل می‌شود. با ترویج و جهان‌شمول کردن این نوع دیدگاه، شکل‌های میانی از لحاظ فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هرگز قابل پذیرش نیست. در این صورت این جامعه جنسیتی شده به راحتی می‌تواند با بهره‌کشی از الگوهای جنسیتی نفع ببرد (۶۴).

فرهنگ جامعه ما بدون توجه به جایگاه و افکار افراد همه را وادار می‌کند که خود را دختر و یا پسر بدانند. این انتخاب و تفاوت داشتن با جنس دیگر شرط لازم برای دستیابی به هویت در جامعه است. پذیرش یک فرد در جامعه فرایندی است فعال که کودک خود را در آن طبقه‌بندی می‌کند. کودک جای خود را در این نظام متعلق به یکی از دو جنسیت می‌یابد، زیرا این تطبیق حیاتی است و به معنای پذیرفتن واقعیت اجتماعی است که بدون آن کودک نمی‌تواند در جامعه زندگی کند. این تطبیق برگرفته از روابط و تعامل‌های بین زنان و مردان به‌ویژه در مورد نزدیکان کودک است. رفتاری که زنان و مردان و دختران و پسران با یکدیگر دارند، به کودکان می‌آموزد که مقررات و الگوهای روابط جنسیتی چگونه است و چه انتظاراتی از او می‌رود.

بنابراین زن یا مرد شدن فرد در فرایند شکل‌گیری در جامعه به این معنا است که به وی تلقین می‌شود که زنانه یا مردانه بودن، طبیعت زیست‌شناختی است. اگر بخواهیم از بندهای تمایزات جنسیتی بگریزیم و اگر بخواهیم برای نسل جدید دور باطل تعلق به یکی از دو جنسیت را از راه جامعه پذیری برداریم، در این صورت باید بدانیم طبیعت نیز امری جامعه‌پذیر است. اگر ساختارهای تمایزات جنسیتی تغییر کند، این طبیعت نیز دگرگون خواهد شد. اگر به کودکانمان بیاموزیم که تعلق به یکی

از دو جنسیت در اجتماع ما سازه‌ای اجتماعی است و به کودکانمان این فرصت را بدهیم که هویت خود را از میان گستره‌ای از اشکال متفاوت زندگی انتخاب کنند و اسیر انتخاب یکی از دو نقش جنسیتی قطبی شده نشوند، تمایزات جنسیتی نیز می‌تواند دستخوش تغییر شود.

اگر ما این باور را قبول کنیم که جنسیت به صورت طبیعی دنباله جنس می‌باشد، باید این مطلب را نیز در نظر بگیریم که باید خود را کنار بکشیم و اجازه دهیم که یک کودک بدون دخالت ما و جامعه، مرد بودن و یا زن بودن خود را انتخاب کند. اما همان طور که به راحتی می‌توان مشاهده کرد، ما و جامعه به صورت ناخواسته این اجازه را به فرزندانمان نمی‌دهیم تا جنسیت خود را آن گونه که می‌خواهد انتخاب کند. یک کودک یاد می‌گیرد که مرد یا زن بشود و این شدن از طریق لباس پوشیدن، صحبت کردن و نحوه رفتار اطرافیان به وجود می‌آید. در واقع جنسیت یک کودک بستگی به اطرافیان او نسبت به جنسیت دارد و این هنجارهای اجتماعی جنسیت، وی را انتخاب کرده و شروع به شکل دادن آن می‌کند. البته باید توجه کرد که این شکل‌گیری نیازمند حمایت و اجراگری‌های خود کودک و اطرافیان نیز می‌باشد. سؤالی که ممکن است به ذهن برخی خطور کند، این است که کودک چگونه به دختر یا پسر بودن خود پی می‌برد؟ چگونه رفتار مبتنی بر نقش جنسیتی با رشد کودک در او شکل می‌گیرد؟ تأثیر عوامل محیطی در فرایندی جامعه‌پذیر جنسیت چیست؟

برای یافتن پاسخ به سؤالی از این قبیل بهتر است این طور شروع کنیم که پس از تولد با بررسی اندام تناسلی کودک به او جنس مذکر یا مؤنث نسبت می‌دهند. و این نسبت ممکن است به احساس خود نوزاد درباره مذکر یا مؤنث بودن اشاره داشته باشد. بنابراین پس از آن، او نقش‌های جنسیتی را می‌آموزد. یعنی مجموعه‌ای از انتظارات درباره رفتاری که برای افراد دارای جنسیت مناسب تلقی می‌شود. همان طور

که می‌دانیم، اولین چیزی که مردم درباره کودک می‌خواهند بدانند جنسیت وی می‌باشد. برای مثال وقتی که یک سوژه به دنیا می‌آید، اولین سؤالی که مطرح می‌شود این است که پسر است یا دختر. در بیمارستان پرستاران برای دخترها کلاه صورتی و برای پسرها کلاه آبی در نظر می‌گیرند. از همان بدو تولد خواستارهای جوامع جنسیت زده را برای کودکان اعمال می‌کنند. تصور کنید که می‌خواهید برای کودک هدیه‌ای تهیه کنید. وقتی که وارد فروشگاه می‌شوید اولین سؤالی که از شما می‌پرسند این است که هدیه را برای پسر می‌خواهید یا دختر و اغلب برای دختر، لباس‌هایی با رنگ صورتی و مشابه آن را پیشنهاد می‌کنند. از همان دوران کودکی یک نوزاد همواره تحت تأثیر افراد متفاوتی قرار می‌گیرد که این افراد با تمام عقاید و افکار قالبی خود احاطه شده‌اند و کودک را طبق افکار و عقاید خود شکل داده و بازسازی می‌کنند. در واقع رفتار آنها با توجه به جنسیت کودک مشخص می‌شود و با توجه به جنسیت فرد تصمیم می‌گیرند که چه نوع رفتاری با وی داشته باشند. برای مثال اکثراً با یک کودک مؤنث همواره رفتارهای مظلومانه و احساسی از خود نشان می‌دهند و با یک کودک مذکر رفتاری خشن و خشک. بنابراین با همین رفتارها است که یک کودک شروع به رفتارهای مردانه یا زنانه می‌کند و تفاوت‌های جنسیتی را از همان کودکی فرامی‌گیرد. برای مثال وقتی که یک دختر بچه گریه می‌کند عکس‌العمل بزرگسالان همواره متفاوت از گریه کردن یک پسر بچه می‌باشد. بنابراین کودکان از همان ابتدا یاد می‌گیرند که باید چه نوع جنسیتی را با توجه به عکس‌العمل دیگران انتخاب کنند و آن را با تکرار تداوم بخشند. کودکان حتی تا آنجا پیش می‌روند که تن صدای خود را نیز تغییر دهند. برای مثال دخترها یاد می‌گیرند که باید صدای ظریف و آرامی داشته باشند و پسرها نیز صدای خشن و خشک که البته باید در نظر داشت که این یادگیری تنها و تنها از عکس‌العمل بزرگسالان نسبت به آنها می‌باشد که آنها را

در مسیری قرار می‌دهند که چگونه سیستم‌های صوتی خود را ناخواسته ظریف‌تر و یا خشن‌تر سازند.

باید به این نکته توجه کرد که کودکان نقش‌های متفاوتی را در طول زمانی رشد خود بازی می‌کنند. ممکن است که در طول زمان رشد خود نقش‌های جنسیتی متفاوتی را اجرا کنند. اما این هنجارهای اجتماعی و مردم است که راه رشد آنها را مشخص می‌کنند. برای مثال، والدین و جامعه به فرد نمی‌گویند که نباید مثل یک آدم خوب یا بد رفتار کرد، بلکه آنها انتخاب می‌کنند که به فرزندان خود بگویند که رفتار یک پسر چگونه است و رفتار یک دختر چگونه باید باشد. برای مثال ممکن است این جمله را بارها شنیده باشید که می‌گویند دخترها که بلندبلند نمی‌خندند یا مرد که گریه نمی‌کند. در واقع ما به‌صورت ناخواسته داریم هویت جنسیتی کودک را از همان دوران کودکی شکل می‌دهیم و تمایزات جنسیتی را نیز به آنها آموزش می‌دهیم. در همان دوران کودکی با نحوه خرید اسباب‌بازی‌ها به آنها آموزش می‌دهیم که چه نوع جنسیتی را باید داشته باشند و با حمایت از رفتارهای جنسیتی کودکان خود، آنها را بزرگ می‌کنیم. چرا که همیشه اجرای رفتارهای کودکان به‌مراتب قوی‌تر از افکار کودکان در رشد آنها می‌باشد.

به‌وجود آمدن تمایز جنسی معمولاً از همان کودکی رشد پیدا می‌کند. به‌طوری‌که جامعه و افراد همواره سعی می‌کنند با افراد مذکر به‌گونه‌ای رفتار کنند که جایگاه اجتماعی وی را بالاتر از فرد مؤنث قرار دهند و همین‌طور به کودکان خود نیز یاد می‌دهند که چطور این جایگاه را محکم و تداوم بخشند. برای مثال رفتار پسرها وقتی که مشابه رفتار دختر بچه‌ها می‌شود همواره مورد تهدید و تمسخر دیگران قرار می‌گیرد و به‌گونه‌ای آنها را از انجام این رفتارها منع می‌کنند. این در حالی است که وقتی که دخترها برای مثال لباس مردانه می‌پوشند، این عمل برای

جامعه کاملاً مورد قبول است. ولی پوشیدن دامن برای پسرها مورد پذیرش هیچ جامعه‌ای قرار نمی‌گیرد. یا برای مثال، استفاده اسامی مردانه برای دخترها امری قابل قبول می‌باشد، ولی انتخاب اسم زنانه برای پسرها مورد بازخواست در جامعه قرار می‌گیرد. حتی وقتی که یک دختر رفتاری مردانه از خود نشان می‌دهد مورد حمایت و تحسین قرار می‌گیرد، ولی وقتی که یک پسر رفتار زنانه از خود نشان می‌دهد مورد تمسخر قرار می‌گیرد. در واقع می‌توان گفت که هنجارهای اجتماعی همواره سعی کرده‌اند که تمایزات جنسیتی را با ضعیف‌تر نشان دادن رفتار زنانه بازسازی کنند و این هنجارهای اشتباه و خودساخته را با تکرار اجراهای جنسیتی به کودکان و فرزندان خود نیز منتقل می‌کنند. برای مثال، همواره کارهای خانه به عهده فردی است که جنسیت فیزیکی زنانه دارد و این از کودکی به دختر بچه‌ها آموزش داده می‌شود. یک پسر بچه نباید با یک عروسک بازی کند، چون او مذکر است و این رفتار یک رفتار مؤنث می‌باشد. هنجارهای نادرست و ساختگی هویت جنسیتی کودکان را زیور و می‌کنند و این اشتباهات تا جایی پیش می‌روند که متأسفانه گفته می‌شود که یک مرد نمی‌تواند پرستار خوبی باشد، چون مرد است و یا یک زن نمی‌تواند قاضی شود، چون او زن است. گرچه ممکن است که این افراد توانایی‌های قابل توجهی برای انجام این اعمال داشته باشند اما به دلیل هنجارهای اجتماعی، طرد شده و متأسفانه مجبورند رفتاری را در پیش بگیرند که مورد قبول جامعه باشد. گرچه امروزه مشاهده می‌کنیم که این امر کم‌کم مورد قبول جامعه واقع شده اما هنوز پله‌های زیادی در پیش هست تا تمام افراد جامعه بتوانند بدون هیچ سوء تفاهمی این امر را قبول کنند.

مسئله دیگری که باید به آن توجه کرد نحوه ارتباط کودکان باهم دیگر است. در اکثر جوامع پسرها ترجیح می‌دهند در یک جمع پسرانه باشند و دخترها در یک جمع دخترانه و این ارتباط هم از طرف جامعه مورد قبول می‌باشد. اما وقتی که

پسری در جمع دخترانه بازی می‌کند، مورد تحقیر اطرافیان قرار می‌گیرد و برعکس وقتی دختری در جمع پسرانه باشند، چنین تحقیری البته کمتر رخ می‌دهد. این نیز نشانگر جایگاه بالای مردانه در جوامع مرد سالارانه می‌باشد. چنین رفتاری به کودکان آموزش می‌دهد که جنسیت خود را چگونه پرورش و رشد دهند. آنها یاد می‌گیرند که رفتاری متفاوت داشته باشند، هنجارهای متفاوتی داشته باشند و همینطور درک متفاوتی از جهان اطراف خود داشته باشند. این باعث می‌شود که تمایزات جنسیتی از همان بدو کودکی در فرد رشد پیدا کند و فرد خود را از انجام فعالیت‌های جنسیتی منع کند. یا وقتی که فردی برخلاف این هنجارها حرکت کند با او مقابله شود و رفتار جنسیتی وی بازسازی شود.

یکی از موارد جنسیتی که اکثراً در عقاید دخترها و پسرها پس از بلوغ مشاهده می‌شود نیاز به جنس مخالف برای کامل کردن جنسیت خود می‌باشد و این باور نقص جنسیتی، از همان بدو تولد در ذهن کودک رشد کرده و در زمان بلوغ، خود را این‌گونه نشان می‌دهد که برای دخترها، جنس مذکر می‌تواند جنس مؤنث را کامل کند. بنابراین این افراد خود را همواره نیازمند یک جنس مخالف می‌دانند. برای مثال یک دختر همواره دوست دارد که خود را کنار یک مرد ببیند مردی که بتواند او را ببوسد و در گوش او حرف‌های زیبا زمزمه کند. مردی که بتواند زمانی که می‌ترسد از وی حمایت کند یا زمانی که گریه می‌کند، مردی باشد که بتواند اشک‌هایش را پاک کند. همواره این‌گونه است که دخترها خود را ضعیف و نیازمند جنس مذکر می‌دانند. این مواردی از عقاید فرد در تمایز جنسیتی می‌باشد و جامعه نیز همواره با نشان دادن مواردی از این قبیل این تمایزات را قوی‌تر می‌کند. مانند تبلیغاتی که برای بانوان می‌شود، از قبیل آرایش، لباس، خال‌کوبی، طلا و جواهر و هزاران موارد دیگر که این تمایزات جنسیتی را برجسته و برجسته‌تر می‌کنند. حتی پا را فراتر گذاشته و این تبلیغات را در برنامه‌های خردسال نیز می‌گنجانند و از همان کودکی، بچه‌ها را با

این تمایزات آشنا می‌کنند. ممکن است که ما این‌طور فکر کنیم که تمامی این‌ها امری کاملاً طبیعی است، اما حقیقت این است که این امر یک عمل فرهنگی طبیعی کردن است که ما یاد گرفته و یاد می‌گیریم و با تکرار آن را مقاوم‌تر می‌کنیم. ما به‌خاطر منافع اقتصادی خود حاضر هستیم حتی کودکانمان را قربانی آن کنیم. این عمل عامدانه و از روی تفکر انجام نمی‌شود. متأسفانه درد جامعه ما همین است که تفکر و تعقل نسبت به تمایزات جنسیتی، عاملی پیش‌پاافتاده و قبول‌شده برای ما هست. مهم نیست این تمایزات درست باشند یا نه، مهم نیست که چقدر بر فرزندانمان تأثیر می‌گذارد. همین‌که بتوانند منافع اقتصادی ما را تأمین کنند، لزومی به بررسی و تجزیه و تحلیل آن نمی‌بینیم. ما به‌صورت ناخواسته خود و فرزندان خود را در قالب الگوهایی شکل می‌دهیم و این الگوها ساختارهای جنسیتی، از قبیل چه کسی باید قاضی شود و یا چه کسی باید پرستار باشد را در جامعه به وجود می‌آورند. زمانی که فشار اقتصادی زیاد می‌شود و ما مجبور می‌شویم که این تمایزات را کنار بگذاریم، آنگاه این جامعه است که در مقابل ما قرار می‌گیرد. جامعه‌ای که الگوهای آن را ما خود ساخته‌ایم، چرا که این الگوها را بدون تفکر به وجود آورده‌ایم و حال که با مشکل مواجه می‌شویم، نمی‌توانیم جان سالمی به در ببریم.

جنسی شدن جامعه ما تنها در دوران کودکی رخ نمی‌دهد. جنسی شدن همواره با ما روبه‌جلو حرکت می‌کند و همواره با ما وجود دارد. ما یاد می‌گیریم که چطور مثل یک منشی رفتار کنیم، یا مثل یک قاضی یا مثل یک رئیس‌جمهور و یا هرکس دیگری. ما یاد می‌گیریم که رفتار ما نسبت به جایگاه ما چگونه باید باشد. در روابط خانوادگی یاد می‌گیریم که عمو باشیم یا خاله، شوهر باشیم یا همسر، مادر باشیم یا پدر، برادر باشیم یا خواهر، پدربزرگ باشیم یا مادربزرگ، همین‌طور که روبه‌جلو حرکت می‌کنیم و پیر می‌شویم، ما یاد می‌گیریم که چطور یک مرد و یا یک زن باشیم. همان‌طور که می‌بینید، یادگرفتن اینکه مرد یا زن باشیم، شامل این مطلب

می‌شود که ما یاد می‌گیریم که چطور در جامعه رفتار کنیم و چطور به جهان اطراف خود عکس‌العمل نشان دهیم. همه این‌ها بستگی به جنسیتی که ما داریم و از خود نشان می‌دهیم دارد. بنابراین جنسیت چیزی نیست که ما داریم، بلکه عملی است که ما انجام می‌دهیم و هرچه که ما جلوتر می‌رویم اجرای جنسیتی ما نیز قوی‌تر می‌شود.

جنسیت و هویت

قدرت باورها و هنجارهای اجتماعی تا جایی است که هرگز به فرد اجازه نمی‌دهند که با دلیل و منطق چیزی را قبول کند. بلکه قبل از اینکه بتواند در آن مورد تصمیم بگیرد آن قدرت بر او غلبه کرده و او را احاطه می‌کند و او را در مسیری قرار می‌دهد که از پیش بوده است. بنابراین هرگونه رفتاری که از وی سر بزند مورد قبول وی خواهد بود. اما این رفتارها چیزی است که نمی‌توان گفت عقیده واقعی فرد می‌باشد. یک فرد همواره در زندگی اجتماعی خود از برخی از رفتارها و دیدگاه‌ها محروم می‌گردد. در واقع محروم بودن همیشه یک نشانه و مسئولیت طبقاتی بوده است. هویت‌های مرد بودن، زن بودن، دگرجنس‌گرا بودن و یا همجنس‌گرا بودن محصول فرایندهای پیچیده‌ای است که در روابط اجتماعی روی می‌دهد. ما همگی در ذهن خود و در باورهای جنسیتی خود برداشت‌های متغیر از خود و انگیزه‌ها و خواسته‌ها و تمایل‌ها و نیازهای خود داریم. اما دنیای اجتماعی تمایزهایی را لازم می‌داند و مرزهایی را ایجاد می‌کند که در مفهوم اجتماعی امکان ندارد که مردانگی و زنانگی مفاهیمی یکپارچه داشته باشند. هر یک از آنها در زمینه‌هایی متفاوت، مفاهیمی متفاوت پیدا می‌کنند. این تمایزات در طبقه‌های مختلف جغرافیاها، نژادها و غیره معنای متفاوتی را پیدا می‌کنند. ما مفاهیم مردانگی و زنانگی را در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت و مختلف به شیوه‌های مختلفی اجرا می‌کنیم، اما همواره در تمامی جوامع

این گونه بوده است که مردم به مرد بودن و زن بودن تقسیم می‌شوند. مردم گرچه از سوی هنجارهای اجتماعی محدود می‌شوند اما همواره دنباله‌رو آن هنجارها هستند. حتی در جوامعی که نقش‌های اجتماعی متفاوتی را برای مردان و زنان تخصیص می‌دهند، مردان و زنان می‌توانند فضاهایی را پیدا کنند تا در آن فضاها این قراردادها را واژگون سازند.

هویت جنسیتی فرد، حال زن یا مرد، دگرجنس‌گرا یا همجنس‌گرا و یا هرچه که باشد، از بخش‌های متنوعی فراهم آمده است. بخش‌هایی که ما در طول زندگی خود همواره با آن روبرو می‌شویم و به گونه‌ای که ویژگی‌های زیست‌شناختی ما ممکن است آنها را محدود کند و هنجارهای اجتماعی نیز آنها را تحت کنترل خود درآورده و دگرگون می‌سازد. اما همواره راهی وجود دارد که بتوان از این بایسته‌های جنسیتی جان سالم به در برد و این وظیفه ما است که این راه‌ها را بررسی و روشن کنیم.

برای درک هویت جنسیتی افراد در درجه اول باید در نظر داشته باشیم که افراد اغلب مفاهیم جنس و جنسیت را به جای هم استفاده می‌کنند. ما جنس یک نوزاد را بر اساس اندام جنسی که دارد زن یا مرد تعیین می‌کنیم. بعد از آن که جنس نوزاد را مشخص کردیم، شروع به فرض کردن جنسیت می‌کنیم. کسی که با اندام جنسی مردانه به دنیا می‌آید پسر خواهد بود و کسی که با اندام جنسی زنانه به دنیا می‌آید دختر خواهد بود. اگرچه مسیر تعیین هویت جنسیتی فرد ممکن است در کودکی آغاز شود ولی بعد از آن با توجه به جنبه‌های دیگر از زندگی ادامه داشته و تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. در درجه اول شناخت از جسم فیزیکی خود و تجربه و درک از بدن خود و همین‌طور آگاهی از اینکه اجتماع چگونه بدن و جنسیت را نقش‌بندی می‌کند و بر اساس جنسیتی که دارد با دیگران ارتباط برقرار می‌کند. پس از آن هویت

فرد مطرح می‌شود که در واقع حس درونی فرد به‌عنوان زن و یا مرد و یا ترکیبی از هر دو و یا هیچ‌کدام می‌باشد. اینکه ما درون خود را چه می‌دانیم، همان هویت ما است. نهایتاً فرد از طریق زبان هویت خود را به جامعه معرفی می‌کند و عموم مردم چه خانواده و چه غریبه با آن ارتباط برقرار می‌کنند تا جنسیت وی را شکل داده و معنای پذیر کنند. اگر این هویت جنسیتی در قالب فرهنگ و ساختارهای اجتماعی نباشد، طرد شده و از بین می‌رود. بیان جنسیت به نقش‌های جنسیتی که فرد در جامعه دارد نیز مربوط می‌شود و اینکه جامعه چگونه از این نقش‌ها استفاده می‌کند نیز مهم است. چرا که می‌تواند آن را رشد داده و معنادار کند و یا آن را مخالف هنجارهای جامعه دانسته و آن را از بین ببرد.

بیشتر جوامع، جنس را به‌عنوان مفهوم دوتایی در نظر می‌گیرند، زن و مرد. تعریف از این دو در درجه اول با توجه به ویژگی‌های فیزیکی اندام آنها می‌باشد. اما این طبقه‌بندی ناقص بوده و نمی‌تواند تمام جنبه‌های زیست‌شناختی جنسیت را نیز در بر بگیرد. بدن‌هایی نیز وجود دارند مانند دوجنسی‌ها که نشان‌دهنده این است که جنس محکوم به دوتایی بودن نیست و احتمال وجود جنس‌های دیگر نیز وجود دارد. بنابراین باید به این نکته نیز توجه کرد که رابطه بین جنسیت فرد و بدن وی رابطه‌ای فراتر از عملکرد اندام تولیدمثلی او است.

جنسیتی کردن بدن‌هایمان بر روی اینکه ما چگونه احساسی در مورد خود داریم و دیگران چگونه ما را درک می‌کنند و با ما ارتباط برقرار می‌کنند اثر می‌گذارد. درک ما از جنسیت خود ما را قادر می‌سازد تا هویت خود را نیز درک کنیم. در واقع هویت جنسیتی تجربه درونی ما و نام‌گذاری جنسیت ما است. از رایج‌ترین هویت‌های جنسیتی در تمامی جوامع، هویت دختر و پسر است. این ایده بیان می‌کند تنها دو جنس وجود دارد به نام جنسیت زنانه و جنسیت مردانه. دوجنسیتی کردن جامعه

همان سیاست تحمیل تمایزات جنسیتی است که توسط سیاست‌مدارانی که در رأس قدرت قرار دارند حمایت می‌شود تا بتوانند به نفع خود از آن تمایزات بهره‌مند گردند. امروزه دگرجنس‌گرایی مثل هوایی است که نفس می‌کشیم و مفروض خاموشی است که زندگی روزمره ما را شکل می‌دهد. امروزه نقش‌های جنسیتی و انتظارات از این نقش‌ها چنان در فرهنگ ما ریشه دوانده که بسیاری از مردم نمی‌توانند طور دیگری به این قضیه فکر کنند. کودکان از کودکی ترجیح می‌دهند تا فعالیت‌ها و رفتارهایی را نمایش دهند که به طور معمول با جنس آنها ارتباط دارد. آنها با توجه به جنس بیولوژیکی خود رفتارهایی را برای بیان جنسیت خود به جامعه نشان می‌دهند تا مورد قبول و پذیرش جامعه قرار بگیرند. در اینجا منظور ما از بیان جنسیت، یعنی ما چگونه جنسیت خود را به جهان اطراف خود نشان می‌دهیم، مانند: لباس پوشیدن، مدل مو و هرگونه رفتاری که نشان‌دهنده جنسیت ما باشد. ما با بیان جنسیت خود، در واقع هویت خود را به جامعه نشان می‌دهیم. برای درک هویت فرد در جامعه، فرد باید در درجه اول، هویت جنسیتی خود را برای جامعه بیان کند. منظور از هویت، مجموع نگرش‌ها و ویژگی‌ها و روحیات یک فرد و آنچه وی را از دیگران متمایز می‌کند گفته می‌شود. در فرهنگ‌های سنتی مفهوم هویت فرد تقریباً وجود ندارد و چندان پسندیده نیست. پس از ظهور جنبش‌ها در جوامع جدید و بخصوص بعد از تفاوت‌یابی و تقسیم کار بود که هویت فرد به طور جداگانه در کانون توجه قرار گرفته است.

هویت فرد، یک مقوله‌ای اجتماعی است. همه انسان‌ها به هنگام تولد فارغ از اینکه در کجای زمین به دنیا می‌آیند و یا از چه تعلق قومی و قبیله‌ای برخوردارند دارای ویژگی‌های یکسان در میان افراد جامعه هستند و هیچ‌گونه تفاوتی با یکدیگر ندارند. بنابراین، مقوله هویت فرد که در دوران رشد و تکوین انسانی در جامعه شکل

می‌گیرد، کاملاً اجتماعی و جامعه‌شناسانه است و ربطی به خون و نژاد و رنگ و پوست و جنسیت ندارد.

بنابراین، در درجه اول هر شخصی یک هویت فردی دارد، یعنی آنچه که فرد از خود درک می‌کند و پس از آن یک هویت اجتماعی نیز دارد. هویت اجتماعی انسان تحت تأثیر عوامل مختلفی می‌باشد. عوامل جغرافیایی، عوامل سیاسی، تاریخی، اقتصادی، عوامل فرهنگی و هزاران عوامل دیگر که باعث می‌شود فرد در جامعه مورد پذیرش قرار گیرد. گرت^۱ اشاره می‌کند، هویت اجتماعی و اجتماعی شدن، مستلزم یادگیری رفتارهای گفتاری متفاوت از سوی زنان و مردان است. برای نمونه کودک یاد می‌گیرد دشنام دادن برای مرد پذیرفته است اما برای زن مورد قبول نیست و برای زن چنین زبانی غیر زنانه تلقی می‌شود (۶۵). در جایی دیگر در کتاب دیوید سن^۲ و گوردون^۳ آمده است، مردان یاد می‌گیرند با دویدن میان حرف دیگران تبادل افکار را کنترل کنند. آنها می‌آموزند میان حرف زنان بدونند و نه مردان، و صحبت‌های آنها را قطع کنند. رفتار زبانی زنان در جمع مختلط با جمع زنانه فرق دارد. زنان در جمع زنانه معمولاً آزادانه سخن می‌گویند و حرف یکدیگر را قطع می‌کنند، اما در جمع مختلط، زنان به گونه‌ای ساکت هستند و بسیار به‌ندرت حرف سخنگویان مرد را قطع می‌کنند. در کلاس‌های مختلط زنان اغلب ساکت هستند، حال آنکه مردان بر کلاس تسلط دارند (۶۶).

تفاوت جنسیتی مردانه و زنانه از همان روزهای نخست برای سوژه آشکار می‌گردد. به طور روزافزون، نقش‌های جنسیتی در قالب‌ها و الگوهای متفاوت نقش-های جنسیتی متفاوتی را ایفا می‌کنند. آنچه در خانواده و جامعه به شما می‌آموزند و

¹ Garrett

² Davidson

³ Gordon

آنچه به آسانی نمی‌توانید از یاد ببرید، آن است که زن و مرد متفاوت و نابرابرند. تفاوت میان زنان و مردان در آن است که زن‌ها می‌دانند سرنوشت‌شان همانند مادر است و راهی ندارند جز آنکه زیر چتر حمایت مردانه باشند که این حمایت در عین حال همواره تهدید هم هست. اما مردها می‌دانند که می‌توانند زن‌ها را تحت سلطه و مالکیت خود بگیرند. مردان و زنان قادر به غلبه بر مردسالاری درون خود نیستند. اکثر افراد جوامع اینطور باور دارند که عوامل زیست‌شناختی در شکل‌دادن به نقش‌های جنسیتی زن و مرد در جامعه بسیار موثر می‌باشند و همینطور عوامل بیولوژیک باعث تفاوت در شخصیت و رفتار دو جنس می‌شود. به همین دلیل اغلب اعتقاد دارند که زنان رفتارهای و کارهای عاطفی دارند و مردان کارهای سخت جسمانی. اکثر مردم معتقدند زن و مرد تفاوت‌های بیولوژیک آشکاری دارند و این تفاوت‌ها هستند که نقش‌های اجتماعی زن و مرد را تعیین می‌کنند، نه ارزش‌های فرهنگی که در فرایند جامعه پذیری کسب می‌شود. اما اکثر افراد نیز متأسفانه بیولوژی را تعیین‌کننده رفتار افراد می‌دانند و در بسیاری از فرهنگ‌ها این واقعیت‌های بیولوژیکی، دست‌آویز و بهانه‌ای برای محروم کردن زنان و مردان از فعالیت‌های اجتماعی شده است. متأسفانه علم نیز تحت سلطه این تمایزات جنسیتی قرار گرفته است. اگر به تاریخ بنگریم نقش علم در صحنه گذاردن بر ستم‌دیدگان زنان و مردان تازگی ندارد. متأسفانه علم زمانی بس دراز در خدمت مشروعیت بخشیدن به این تصور بوده که زنان به دلیل بیولوژی‌شان از مردان پایین‌تر هستند و زنان نیز دیرزمانی است که بررسی‌های علمی ناقص و بس محدودی درباره بیولوژی خود را بی‌چون و چرا پذیرفته‌اند. اگر ساختار بیولوژیکی دلیلی بر تمایزات جنسیتی است، باید به این نکته نیز اشاره کنیم که زن و مرد هورمون‌های جنسی یکسانی در بدن دارند و فقط مقدار آنها متفاوت است و همینطور دوره‌های ماهیانه تنها مختص به زنان نمی‌باشد. اوکلی به شمار کارهای تخصصی اشاره می‌کند که در واقع نشان می‌دهد مردان نیز چون

زنان دستخوش دوره‌های ماهانه و تغییرات حالت روحی هستند. گرت اشاره می‌کند، پروسکی^۱ حالت روحی نسبت به زن را در سه زمان مختلف در دوره‌ای قاعدگی را آزمایش کرد و نتایج را با یک گروه شاهد از مردان مقایسه کرد. نتایج این آزمایش در زن و مرد همانند است (۶۷). بررسی‌هایی از این دست تاییدی است بر این نظر که بین زن و مرد شباهت و همپوشی بیش از تفاوت است.

این یک امر کاملاً بدیهی است که زن و مرد، از پاره‌ای جهت‌ها باهم متفاوت هستند. این تفاوت‌ها شامل ویژگی‌های فیزیولوژیکی و آناتومی بدن آنها می‌باشد که امری کاملاً طبیعی و قابل قبول بین تمامی افراد و جامعه می‌باشد. مسئله دیگر نحوه استفاده از پوشاک، آرایش، حرکات و رفتارهای اجتماعی از قبیل: نحوه راه رفتن، رانندگی کردن، خندیدن و غیره می‌باشد. اما باید به این مطلب توجه کرد که تفاوت بین زن و مرد تنها به این مسئله محدود نمی‌شود و تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد. مانند تفاوت رفتار زبانی که در بحث‌های بعدی به آن اشاره خواهد شد. وجود تفاوت بین زن و مرد غیرقابل انکار بوده و هست. این تفاوت‌ها در وهله اول از نظر جسمانی می‌باشد و در مراحل بعدی تفاوت‌های روانی نیز بین زن و مرد وجود دارد. رفتارهای ذهنی و فکری زن‌ها و مردها همواره باهم متفاوت بوده است و این رفتارها کاملاً تحت تأثیر جنسیت می‌باشد. زن و مرد هر دو موجودی یکسان می‌باشند و تنها در مواردی باهم تفاوت دارند. غیر از ساختار فیزیکی آنها مابقی ساخته ذهن بشر می‌باشد. در اینجا ابتدا ویژگی‌های فیزیکی را کنار می‌گذاریم و به کلیشه‌های جنسیتی که در اکثر جوامع مشابه بوده است می‌پردازیم. برای مثال همواره گفته می‌شود که مردها به صورت کلی به موضوع اطراف خود نگاه می‌کنند، در حالی که زن‌ها به جزئیات توجه بیشتری دارند. مردها علاقه‌مند به ساختارهای جدید در زندگی می‌باشند، در حالی که زن‌ها اکثراً دوست دارند آنچه که وجود دارد را به نسل بعدی خود

¹ Persky

انتقال دهند. مردها بیشتر به خود توجه می‌کنند، ولی زن‌ها رابطه اجتماعی برایشان بیشتر مهم است. زن‌ها حسود بوده، درحالی‌که حس حسادت در مردها کمتر می‌باشد. زنان بیشتر از مردها به رابطه اجتماعی توجه می‌کنند. زن‌ها ترسو تر از مردها می‌باشند. مردها خشن تر از زن‌ها می‌باشند. زن‌ها برون‌گرا و مردها درون‌گرا هستند. زن‌ها بیشتر عاطفی هستند و در روابط خود با دیگران از عواطف خود استفاده می‌کنند و مردها بیشتر منطقی می‌باشند. زنان علاقه‌مند به گفتگو می‌باشند و مردها سکوت را دوست دارند. زنان بیشتر از مردها تحت تأثیر کلمات و زبان قرار می‌گیرند. مردها پرخاشگر و سلطه‌جو و زنان بیشتر به صلح و آرامش توجه می‌کنند. تمامی این‌گونه کلیشه‌های جنسیتی برگرفته از فرهنگ‌ها و دیدگاه‌های مردمی است که در آن جامعه زندگی می‌کنند. این دیدگاه‌ها همواره تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی زیادی بوده و می‌باشد. عواملی از قبیل سنت، مذهب، دین، سیاست و غیره که کلیشه‌های جنسیتی را به وجود می‌آورند و در ذهن جامعه تزریق می‌کنند. به‌گونه‌ای که امروزه اکثر ما یا بهتر بگوییم همه ما این موارد را امری طبیعی در ویژگی‌های مردانه و زنانه می‌دانیم. اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا واقعاً چنین کلیشه‌هایی واقعیت دارد؟ چطور می‌شود شخصی را به سوژه یا فردی اختصاص داد، قبل از اینکه خود بخواهد در مورد داشتن چنین ویژگی‌هایی تصمیم بگیرد؟

در اکثر جوامع متأسفانه به زن‌ها و دخترها اینطور آموزش داده می‌شود که مرد یک تکیه‌گاه و حامی برای وی خواهد بود. و زنان به دلیل نداشتن این حامی و تکیه‌گاه همواره خود را ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر از مردهای جامعه می‌دانند. هر وقت که زنی بخواهد جایگاه بالاتر در خانواده یا جامعه داشته باشد، مرد خانواده از طرف آن جامعه و یا آن خانواده مورد تمسخر قرار می‌گیرد، و الفاظی از قبیل زن ذلیل و یا غیره استفاده می‌شود که نشان‌دهنده این امر است که جایگاه زن در فرهنگ هنوز پایین‌تر از جایگاه مرد قرار دارد. تفاوت بین زن‌ها و مردها از گذشته وجود داشته و

متاسفانه امروزه با اینکه شرایط زندگی تغییرات زیادی کرده بازهم افراد جامعه اینگونه به خود می‌قبولانند که زنان و مردان تمایل دارند از گذشته بیولوژیکی خود پیروی کنند. گذشته‌ای که خود ساخته‌اند و به وجود آورده‌اند و امروزه امر طبیعی-بودن را به آن نسبت می‌دهند.

برخی مطالعات این‌طور بیان می‌کنند که زنان و مردان مکمل همدیگر هستند. ویژگی‌های مردان کمبودهای زنان و ویژگی‌های زنان کمبودهای مردان را تکمیل می‌کند. به عبارتی دیگر هرکدام کمبودهای دیگری را برطرف می‌کند. اما هرگز به این نکته توجه نمی‌کنند که مشخص‌کننده این کمبودها چه کسانی هستند. چرا زن‌ها احساس کمبود و ضعف می‌کنند و برای کامل کردن آن نیاز به جنس دیگری دارند و یا برعکس و اصلاً چه کسی مشخص کرده است که این کمبودها حتماً با جنس مخالف کامل خواهد شد. کسانی که چنین اظهاراتی می‌کنند، آنقدر تحت تاثیر جامعه دوجنسیتی قرار گرفته‌اند که همیشه نیاز به جنس مخالف را از ارکان طبیعی و نیاز بشری می‌دانند. نیازی که خود و جامعه خود برای آنها می‌سازد و چیزی را در مقابل آنها قرار می‌دهد که قدرت تشخیص و انتخاب ندارد. گرچه ممکن است هر فردی در چنین جامعه‌ای اینگونه ادعا کند که این امر کاملاً طبیعی است، اما باید توجه کرد که این طبیعت خودساخته بشری است که آن را برای آنها طبیعی جلوه می‌دهد. اینکه مردها و زن‌ها تفاوت‌هایی از نظر ساختار بیولوژیکی دارند، دلیل نمی‌شود که تفاوت‌های روحی و روانی را نیز تفاوت‌های طبیعت زن و مرد بدانیم. درواقع این تفاوت‌ها تفاوت‌های فرهنگی جامعه‌ای است که تحت تاثیر عواملی که اشاره شده ساخته شده‌اند. از آنها می‌خواهند که این تفاوت‌ها را درک کنند تا بتوانند رابطه بهتری در به وجود آوردن یک جامعه دو جنسیتی داشته باشند. جامعه‌ای که در آن همواره جنس مرد بر جنس زن برتری داشته باشد. متاسفانه تک‌تک ما هم بدون

درک و توجه این مطلب طبیعی بودن تفاوت‌های جنسیتی را با آغوش باز می‌پذیریم. تفاوت‌هایی که اگر بهتر بنگریم کاملاً بی‌معنا و مضحک به نظر می‌رسد (۶۸).

دوگانگی جنسیتی همواره در تمامی فرهنگ‌ها وجود داشته و وجود دارد. همواره گفته می‌شود که چه ویژگی‌هایی مربوط به مردان می‌باشند و چه ویژگی‌هایی مربوط به زنان. هنگامی که در مورد برابری جنسیتی صحبت می‌شود، متأسفانه بدون هیچ‌گونه تفکری این دوگانگی‌های جنسیتی، چه فیزیکی و چه غیرفیزیکی به زبان آورده می‌شوند. با هزاران دلیل و برهان می‌شود تمایلات جنسیتی را مستحکم کرد و وجود آنها را نیز مقاوم‌تر کرد. برخی از این دوگانگی‌ها می‌تواند موارد زیر باشد که در اکثر فرهنگ‌ها می‌توان مشاهده کرد. برای مثال: مردها قوی هستند و زن‌ها موجوداتی ضعیف. اکثر مردها شجاع و زن‌ها ترسو می‌باشند. مردها خونسرد و بی-احساس و زن‌ها احساسی هستند. مردها منطقی و زن‌ها غیرمنطقی می‌باشند. مردها قدرت اداره کردن را دارند و زن‌ها این قدرت را ندارند. مردها حس رقابتی دارند و زن‌ها حس همکاری. مردها عملگرا هستند و زن‌ها غیر عملگرا. مردها نقش اجرایی دارند و زن‌ها نقش پرورش و تربیتی. مردها خشن و زن‌ها مهربان هستند. این مثال‌ها می‌تواند همین‌طور اضافه شده و تکرار شود. در واقع هنجارهای اجتماعی نمی-خواهند بگویند که زن‌ها و مردها می‌بایست متفاوت باشند. بلکه می‌خواهند بگویند که زن‌ها و مردها متفاوت هستند. این تفاوت‌های جنسیتی بسیار قوی و مستحکم هستند. به گونه‌ای که اگر فردی بخواهد برخلاف آن در جامعه دوجنس‌گرا زندگی کند، مورد تمسخر قرار گرفته و از آن جامعه طرد می‌شود.

اکثر جوامع ما مردسالارانه هستند و تسلط جنس مرد در جوامع وجود دارد. حتی در جوامعی که ادعا برابری جنسیتی می‌کنند، سلطه جنس مردانه وجود دارد به گونه‌ای که در اکثر جوامع فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی برحسب جنسیت

افراد و گروه‌ها تعیین می‌شود. همان‌طور که می‌دانید برای تقسیم‌بندی فعالیت‌های اجتماعی عوامل مهمی از قبیل تجربه، مهارت، علم و غیره دخیل هستند. ولی اکثریت آنها جنس را نیز دخیل می‌دانند و آن را از عوامل مهمی برای انجام فعالیت‌ها می‌دانند. برای مثال، فعالیت‌های سنگین و همین‌طور امور سیاسی در جایگاه‌های بالا، اکثراً به عهده مردان است. از طرفی دیگر زنان مشغول اموری هستند که جایگاه پایین‌تر و فعالیت کمتری دارد. متأسفانه مردسالاری بودن جامعه امری است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. عواملی که تفاوت‌های جنسیتی بین زن و مرد را تقویت می‌کنند، به دور از ساختار فیزیولوژیک آنها به شیوه نگرش جامعه و نحوه تربیت کودکان بستگی دارد. همان‌طور که اشاره کردیم، وقتی که کودکی به دنیا می‌آید، اولین سؤالی که مطرح می‌شود این است که نوزاد پسر است یا دختر. با مشخص کردن جنسیت وی از همان بدو تولد همه‌ای از بازخواست‌ها و عوامل فرهنگی جنسی شروع به شکل دادن وی می‌کنند. ما از همان کودکی به فرزندان خود آموزش می‌دهیم که یک دختر چطور باید رفتار کند و یک پسر چگونه باید رفتار کند. همواره رفتار ما و جامعه در رابطه با کودکان متفاوت می‌باشد. از انتخاب رنگ لباس و عروسک‌ها گرفته تا نحوه صحبت کردن با آنها. همه و همه با توجه به جنسیت بیولوژیکی فرد انتخاب می‌شود و ناخواسته طبیعتی ساختگی را وارد روح و روان کودک می‌کند و پس از آن امری کاملاً طبیعی تلقی می‌شود. بنابراین تفاوت‌های جنسیتی زن و مرد در یک‌مرتبه بسیار تأثیرگذارتری از تفاوت‌های رفتاری اطرافیان و جامعه به وجود می‌آید و با تکرار تقویت می‌شود. رشد جنسیت از همان دوران کودکی تحت تأثیر عواملی زیاد قرار می‌گیرد و رشد می‌کند. برای مثال وقتی دختری رفتارهای مادرانه و زنانه را تقلید می‌کند مورد تشویق اطرافیان قرار می‌گیرد و اثر این تشویق با تکرار آن تقویت می‌شود. اما اگر همین دختر بچه رفتار پدر خود و یا رفتار مردانه را انتخاب کند، نه تنها تشویق نمی‌شود، بلکه از انجام آن منع نیز می‌گردد.

بنابراین باورها و عقاید ما در هر جامعه باعث رشد جنسیت می‌گردند. ما باید قبول کنیم که جوامع امروزی ما همچنان جوامعی مردسالارانه هستند. حتی در جوامعی که به ظاهر زن‌ها و مرد‌ها باهم برابر می‌باشند، باز هم تصمیم‌های عمده و مهم سیاسی، علمی، اجتماعی و فرهنگی توسط مرد‌ها گرفته می‌شود. بنابراین، این امر کاملاً بدیهی است که تفاوت‌های بین دو جنس هنوز وجود داشته باشند و جوامع جنسیت زده باشند.

جنسیت و جهت‌گیری جنسیت

آیا جنسیت جهت‌مند است؟ اگر جنسیت جهت‌مند است، چه عواملی در این جهت-گیری دخیل هستند؟ منظور از جهت‌مندی جنسیت چیست؟ برای درک بهتر این مطالب بهتر است در ابتدا نگاهی به کتاب *پدیده/رشناسی کوئیر سارا احمد*¹ داشته باشیم. احمد کتاب خود را با این سؤال آغاز می‌کند، «جهت‌مندی به چه معناست؟» وی همان جا اشاره می‌کند، «ابزار و اشیا اطراف نشانه‌هایی از جهت‌مندی است. اگر ما بدانیم که کجا هستیم، جهت‌مند گشته‌ایم». وی همین‌طور در ادامه می‌گوید، «بدن و جنسیت فرد، وقتی که به سمت اشیا سوق می‌گیرد، جهت‌مند می‌گردد». با توجه به این تفاسیر، سؤالی که مطرح می‌شود این است که، اگر بدن فرد از طریق اشیا اطراف خود شکل گرفته و جهت‌مند می‌گردد، بنابراین ما باید بتوانیم هویت هر فردی را با توجه به جهان اطراف وی درک کنیم. آیا واقعاً چنین است؟ چگونه بدن فرد از طریق اشیا اطراف خود شکل می‌گیرد؟ اگر بدن فرد به وسیله اشیا اطرافش شکل می‌گیرد، آیا می‌توانیم جهان را با بدن شخص و اشیا اطرافش درک کنیم؟ آیا می‌توانیم بدن را که به شکلی جدید توسط اشیا اطراف شکل گرفته است، بفهمیم؟ آیا می‌توانیم بفهمیم که بدن ما چگونه توسط اشیا شکل می‌گیرد؟ اگر بدن ما شکل جدیدی می‌گیرد، بنابراین ما می‌توانیم بفهمیم چه کسی هستیم؟ یا کجا هستیم؟ بنابراین، همان

¹ Sara Ahmed

طور که احمد می‌گوید، «اگر ما بفهمیم که کجا هستیم، درواقع ما جهت‌مند گشته‌ایم و اگر ما جهت‌مند گشته و شکل جدیدی گرفته‌ایم، به‌ناچار از لحاظ جنستی نیز جهت‌مند گشته‌ایم» (۶۹).

برای اینکه بدانیم کجا هستیم و در چه جهتی از لحاظ جنسیتی قرار گرفته‌ایم، در درجه اول باید سعی کنیم اطلاعات کافی را درباره خودمان و محیط اطرافمان کسب کنیم و همین‌طور اشیاء و لوازمی که ما را احاطه کرده‌اند. به صورت کلی می‌توان گفت برای اینکه بدانیم جهت‌مند گشته‌ایم یا نه، باید مکان، زمان، فضا و اطراف خود را درک کنیم. با درک کردن این موارد می‌توانیم جهت‌مندی خود را نیز درک کنیم.

دانستن درباره اشیایی که ما را احاطه کرده‌اند راهی برای شناخت خودمان است. اگر می‌خواهیم بدانیم که از لحاظ جنسی و جنسیتی چه نوع گرایشی داریم و کجا هستیم، باید خودمان و اشیاء اطرافمان را نیز بشناسیم. وقتی من به خودمان اشاره می‌کنم منظورم بدن، میل و احساسات است. ما باید از وضعیت اولیه بدن خودآگاه باشیم. همچنین باید آگاه باشیم که بدن ما چگونه توسط اشیاء اطراف خود شکل جدیدی می‌گیرد. وقتی می‌گویم حالت اولیه، تغییرات اولیه‌ای است که توسط نزدیک‌ترین اشیا یا فرد اتفاق می‌افتد. همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردیم، تغییرات کوچک در ابتدا باعث ایجاد تغییرات عظیمی در آینده می‌شوند. برای روشن شدن این موضوع، اجازه دهید مثالی تکراری را از یک نوزاد متولد شده برای شما بیان کنیم. تشکیل جنسیت نوزاد همیشه با سؤالاتی آغاز می‌شود که فرد دختر یا پسر است. وقتی کودک متولد می‌شود یا مادر به سونوگرافی می‌رود، اولین سؤالی که مطرح می‌شود این است که کودک پسر است یا دختر. در حقیقت، با نام‌گذاری کودک به دختر یا پسر، ما مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و ساختارهای فرهنگی را برای

شکل دادن به هویت فردی و هویت جنسیتی ارائه می‌دهیم. ما با نام‌گذاری دختر یا پسر به دیگران و جامعه اجازه می‌دهیم تا بر اساس هنجارهای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، نوزاد را شکل دهند. همان‌طور که می‌بینید، تغییر کوچکی در وضعیت اولیه نوزاد، باعث می‌شود هویت وی برای زندگی آینده در یک جامعه ایجاد شود.

بدن توسط افراد و اشیاء اطراف فرد شکل می‌گیرد و به‌ناچار تأثیرات آنها را نیز می‌گیرد. این اشیاء فرد را در مسیری قرار می‌دهند که همواره وجود دارد و وی را شکل می‌دهند. همین‌طور باید در نظر داشت که فضای اطراف بدن نیز ممکن است اشیاء را به بدن نزدیک‌تر یا بدن را به اشیاء نزدیک‌تر کند. بنابراین، فرد توسط اشیاء اطراف خود شکل می‌گیرد و آن اشیاء هویت فرد را تشکیل می‌دهند. این روند شکل‌گیری در یک فضای آشنا اتفاق می‌افتد که مورد قبول فرد و همچنین جامعه است. حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که اگر فرد در یک مسیر مشخصی جهت‌مند گشته و شکل می‌گیرد، چرا برخی از هویت‌ها در برخی از جوامع مورد قبول آن جامعه نیست؟ چرا ما هویت‌های غیر از هویت‌های جنس مذکر و مؤنث را هویت‌های غیر ملموس و عجیب می‌دانیم؟ مگر همین افراد در مسیر مشخص جامعه شکل نگرفته‌اند؟ بنابراین، همه هویت‌های جنسیتی شکل گرفته باید معنادار و قابل قبول باشند چرا که زیر دانش ساختار جامعه شکل گرفته‌اند. اگر آنها برای ما قابل شناسایی نیستند، نباید به خود اجازه دهیم که آنها را نادیده بگیریم. اگر می‌خواهیم آنها را بفهمیم، باید تمام اعتقادات سنتی و کلیشه‌های جنسیتی را از بین ببریم، چرا که، آنچه در حیطه آگاهی انسان است، می‌تواند واقعیت و قابل فهم باشد.

وقتی واقعیت را بپذیریم، خودمان را در یک مسیر جهت‌مند پیدا خواهیم کرد و قادر خواهیم بود خودمان و دیگران را درک کنیم. چرا که ما و جامعه ما ساخته

اشیاء اطرافمان هستیم. این اشیاء ما را راهنمایی می‌کنند تا ما راه خود را پیدا کنیم. آنها می‌توانند یک فضای جدید و مکانی جدیدی ایجاد کنند. آنها ممکن است با قرار دادن ما در یک مسیر جدید، میل جدیدی را برای ما به وجود بیاورند. همه آنها با شکل دادن بدنمان و خواسته‌هایمان هویت ما را می‌سازند. آنها هویت جنستی ما را نیز می‌سازند. ما نمی‌توانیم ادعا کنیم، این یک مسیر غیرطبیعی است. ما در مسیری قرار داریم که از طریق جامعه هدایت و رهبری می‌شود. بنابراین، هر هویتی که در این مسیر می‌گیریم، باید به عنوان یک هویت طبیعی قابل قبول باشد.

محیط جامعه، افکار افراد جامعه، سیاست، تبلیغات، رفتارهای خصوصی فرد، آرزوها، احساسات، دردها و همه این‌گونه عوامل، برای شکل دادن به شخصیت و هویت فرد مهم هستند. هویتی که در زندگی اجتماعی می‌گیریم، می‌تواند متفاوت از هویت زندگی خصوصی ما باشد. هویت ما همواره بر اساس احساسات، فضاها و مکان‌هایی که ما داریم تغییر می‌کند. اگرچه احساسات و تمایلات، فضا و مکان مهم‌ترین جنبه شکل‌گیری هویت ما هستند، اما باورها و هنجارهای جامعه، همواره تأثیر زیادی در این شکل‌گیری دارند و نمی‌توانیم از آنها چشم‌پوشی کنیم.

میل جنسی نیز نوعی جهت‌گیری است و همان‌طور که دیدید جهت‌گیری تأثیر زیادی در شکل‌دهی و تشکیل بدن فرد دارد. باین‌حال، این جهت‌گیری همیشه تحت تأثیر دیدگاه‌های دگرجنس‌گرایان قرار دارد. در همه‌جا می‌توانیم قدرت دگرجنس‌گرایی را ببینیم. موسیقی، فیلم، تبلیغات و مواردی از این دست، همه آنها ایده دگرجنس‌گرایی را به همراه دارند و باعث می‌شوند افراد دگرجنس‌گرا احساس آرامش کنند. اما از طرفی دیگر، همین جهت‌گیری‌های متأثر از دگرجنس‌گرایی، کمبود آرامش را برای جامعه کوئیر دارد. آنها نمی‌توانند در این جامعه آرامش پیدا کنند و فضای خود و همچنین جای خود را از دست می‌دهند و یا از جامعه طرد می‌-

شوند. باید بپذیریم، کوئیر بودن غیرطبیعی نیست. اگر ما نتوانیم احساس آنها را درک کنیم، به این معنی نیست که این گرایش درستی نیست. ما نباید گرایش‌های جنسی افراد کوئیر را مقایسه کنیم. وقتی قادر نیستیم توصیفشان کنیم، مجاز به قضاوت درباره آنها نیز نیستیم.

تفکر قالبی جنسیت

هر فرد بدون توجه به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند می‌تواند جنسیت‌ها و نقش-های جنسیتی متفاوتی داشته باشد. گرچه وجود نقش‌های جنسیتی وی تحت‌الشعاع جامعه و محیطی است که در آن زندگی می‌کند، اما با تمامی این وجود باز خود فرد است که انتخاب می‌کند چه نوع جنسیتی را و در چه نوع محیطی به نمایش بگذارد. البته باید به این نکته نیز توجه کرد که تمامی افراد در هر جامعه‌ای، متأسفانه، تحت تأثیر دیدگاه‌های جنسیتی قرار می‌گیرند. از کوچک‌ترین جامعه اجتماعی که همان خانواده است گرفته تا یک کشور و ملت، همه و همه تفکرات و باورهای جنسیتی را به کودکان خود آموزش می‌دهند. البته این باورهای جنسیتی به صورت ناخودآگاه و ناخواسته به فرزندانمان انتقال داده می‌شود. دلیل آن نیز نهادینه شدن و نفوذ عمیق آن باورها در ذهن تک‌تک افراد جامعه است. گمان نمی‌کنم به این زودی بتوان از چنگ چنین تفکراتی رهایی یافت. در هر صورت باید نقش‌های جنسیتی که در جوامع به اجرا گذاشته می‌شود را مورد بررسی قرار داد و نباید شروع به مخالفت و مبارزه با آن کرد. چرا که مخالفت با چنین نقش‌های جنسیتی در جوامع در واقع مبارزه با هویت جنسیتی و همین‌طور هویت واقعی فردی می‌باشد، چرا که جنسیت بخش بسیار مهم و بزرگی از هویت واقعی هر فرد را تشکیل می‌دهد. مرد بودن و یا زن بودن تنها یک واژه و اصطلاح است و هیچ ربطی به جنسیت ندارد. امروزه مرد به کسانی گفته می-

شود که به عنوان یک جنس مذکر بار مسئولیت‌های زندگی را به دوش می‌کشد. اما این تعریف تنها مختص جنس مذکر نیست، چرا که هر فردی خواه پسر و یا دختری که خرج خانواده را می‌دهد و بار مسئولیت خانواده را به عهده دارد نیز می‌تواند در این جایگاه قرار گیرد. ما تنها عادت کرده‌ایم که با باورهای سنتی و قدیمی به جامعه نگاه کنیم. این دیدگاه مردسالارانه در تمامی جنبه‌های زندگی ما مشهود است. همین امر باعث به وجود آمدن تبعیض جنسیتی در اکثر جوامع، بهتر است بگوییم در تمامی جوامع شده است. تبعیض جنسیتی متعلق به کشور و مردم خاصی نیست. این رفتار متعصبانه همواره در تمامی کشورها بوده است و اکثر مردم نیز ناخودآگاه به دفاع از این تعصب‌ها برمی‌خیزند و حقیقت را با آنچه که باید باشد اشتباه می‌گیرند. تبعیض جنسیتی فقط خشونت علیه مردان و زنان نمی‌باشد. نمی‌توان این‌طور تصور کرد که تبعیض جنسیتی تنها با کبود شدن چشم و یا تحقیر فرد اتفاق می‌افتد. تبعیض جنسیتی اضطراب و نگرانی است که در وجود فرد قرار دارد. اضطرابی که ناخودآگاه وقتی در محیطی قرار می‌گیرد و ترس اینکه مبدا امنیت شغلی و اجتماعی او توسط دیدگاه‌های گذشته درباره جنسیت وی تأثیر گذاشته و آینده وی را رقم بزند. این ترس همواره خود را نشان می‌دهد به گونه‌ای که فرد خود نیز ناخواسته باعث تداوم و تکرار دیدگاه‌های تبعیض جنسیتی می‌شود. ترس اینکه مبدا خود باشد، دلیلی است که باعث می‌شود فرد چیزی باشد که فکر می‌کند باید باشد و نه آنچه که هست. این تصور، نقابی است که وی به صورت خود می‌زند تا خودش را برای جامعه تعریف-پذیر کند. امروزه اکثر ما از ترس طردشدن مدعی هستیم، کسی هستیم که نیستیم. ترس از طردشدن، تبدیل به ترس از مطلوب نبودن شده است و سرانجام ما به کسی تبدیل شدیم که در حقیقت نیستیم. تبدیل به چیزی شدیم که از باورهای مادر، پدر، جامعه، مذهب و غیره ساخته شده است. ما امروزه من واقعی را از دست داده‌ایم و ترس از اظهار دیدگاه و تفکر و عقیده، خود ما را تبدیل به فردی کرده است که

همواره با ترس و دروغ و ریا در جامعه ریاکار رشد کند. ما ناخودآگاه خواهان جامعه‌ای هستیم که ما را با ترس و دروغ بزرگ کند و هرازچندگاهی تصور آزادی در خیالمان پرواز می‌کند، اما هرگز توان مقابله با تفکرات جامعه‌ای را نداریم که ما را با ترس بزرگ کرده است.

در مورد جنسیت عقاید و باورهای تاریخی وجود دارند که در عمیق‌ترین

جایگاه ذهن بشری رخنه کرده است و هر فردی توانایی بررسی مجدد آن باورها را ندارد، چرا که آن امور برای وی همواره امری طبیعی تلقی می‌شوند. متأسفانه همین تفکرات و باورهای قالبی است که باعث تمایزات عمیق جنسیتی شده است. بهتر است بحث در این مورد را با یک مثال بسیار ساده شروع کنیم. البته این داستان را در جایی خوانده‌ام و متأسفانه از منبع آن اطلاعی ندارم تا بتوان مستقیم به آن اشاره کنم. بنابراین، سعی می‌کنم این داستان را به‌گونه‌ای که امیدوارم تغییر چندانی در آن نداشته باشم برایتان ذکر کنم. روزی پسری همراه پدر خود سوار بر ماشینی بوده و در جاده‌ای پر پیچ‌وخم مشغول حرکت بودند که ناگهان کنترل ماشین از دست پدر خارج شده و بعد از یک تصادف سخت ماشین به دره سقوط می‌کند. پدر درجا فوت می‌کند اما پسر توسط نیروهای امدادی نجات می‌یابد و به بیمارستان انتقال می‌یابد. زمانی که رئیس بیمارستان برای بررسی وضعیت جسمانی کودک به ملاقات او می‌رود به یکباره و با شگفتی متوجه می‌شود که آن کودک پسر خود اوست. سؤالی که مطرح می‌شود این است که اگر پدر کودک فوت کرده است، پس رئیس بیمارستان چه کسی است؟ چند ثانیه فکر کنید. گاهی انسان به‌صورت ناخودآگاه به افکاری چنگ می‌زند که هیچ پشتوانه منطقی برای آن ندارد. آیا کسی به فکرش رسید که رئیس بیمارستان ممکن است یک زن باشد؟ اگر تفکر قالبی در مورد جنسیت وجود نداشت بیشتر ما به این سؤال جواب درست می‌دادیم. رئیس بیمارستان مادر پسر بود. مگر فقط مرد می‌تواند رئیس باشد؟ امروزه ما بیشتر از همیشه اسیر تفکرات قالبی خود هستیم. تفکر قالبی

فقط در مورد جنسیت نیست، بلکه می‌تواند مربوط به هر موضوعی باشد. اما آنچه که در این بحث مطرح می‌شود، داشتن دیدگاه مردسالارانه در جوامع می‌باشد. چرا که مردها هنوز پیش‌گامان امور مدیریتی در تمامی نقاط جهان می‌باشند. این مطلب بیانگر وجود همان تفکر مردسالارانه می‌باشد. تفکری که می‌گوید، زن‌ها می‌بایست به خانه‌داری برسند و تمامی کارهای مدیریتی را به مردها بسپارند.

امروزه در اکثر کشورهای اروپایی این دیدگاه‌ها همواره مورد بحث و چالش جدی بوده و می‌باشد و تا حدودی سعی شده است که این تفکرات قالبی در مورد جنسیت کمتر و کمتر گردد. امروزه کشورهای اروپایی نسبتاً از موقعیت بهتری در این زمینه برخوردارند. حضور زنان در اکثر دولت‌های اروپایی به طور مداوم افزایش یافته است. به طوری که امروزه بیش از یک‌چهارم اعضای اتحادیه اروپا را زنان تشکیل می‌دهند. امروزه، روزبه‌روز نقش زنان در امور مدیریتی جامعه بیشتر شده است. اما متأسفانه کمتر زنی در نقش ارشد جامعه حضور داشته است. به طوری که در اکثر جوامع غربی و پیشرفته بیش از نیمی از افراد شاغل را زنان تشکیل می‌دهند، اما هنوز نقش‌های مدیریتی و ارشد جامعه به عهده مردها می‌باشد. اکثراً نقش زنان در اموری از قبیل پرستاری، خدمات درمانی و پزشکی و امور تربیتی می‌باشد.

اگر ما با این تفکری که امروزه داریم و با این سرعت حرکت کنیم، بعید به نظر می‌رسد که در چند سال آینده نیز به برابری جنسیتی در جامعه دست یابیم. متأسفانه هنوز هم اکثر جوامع پیشرفته و چه غیر پیشرفته این‌گونه باور دارند که عوامل زیست‌شناختی و بیولوژیک در نقش‌های زن و مرد در جامعه بسیار مؤثر می‌باشند. به همین دلیل اغلب اعتقاد دارند که زنان می‌بایست به رفتارها و کارهای عاطفی بپردازند و مردها به کارها و امور مدیریتی. محروم کردن یک فرد از فرصت‌های اجتماعی با توجه به جنسیتی که وی دارد، در واقع مصداق بارز از بین بردن و

نادیده گرفتن ارزش‌های انسانی در جامعه می‌باشد. در واقع همواره در طول زمان از گذشته تا به امروز این واقعیت بیولوژیک افراد دست‌آویز و بهانه‌ای برای محروم کردن افراد از فعالیت‌های اجتماعی شده است.

جنسیت شامل رفتارها، نقش‌های اجتماعی و تفکرات جامعه‌ای است که فرد در آن زندگی می‌کند. در رابطه با نقش‌های جنسیتی افکار قالبی در مورد جنس‌ها در جوامعی وجود دارد که دامنه انتظارات را از هر جنس طرح‌ریزی کرده و تعیین می‌کند و زمانی که جنس شکل گرفته، تعریفی در طرح و الگوی جامعه نداشته باشد، از طرف آن جامعه و افراد طرد شده و از بین می‌رود.

جنسیت و زبان

جوڈیث باتلر در ارتباط با جنسیت سؤال‌هایی را مطرح می‌کند: آیا جنسیت وجود دارد تا گفته شود کسانی چنین جنسیتی دارند؟ یا ویژگی خاصی وجود دارد که به کسی نسبت داده شود تا در پاسخ به پرسش، شما چه جنسیتی دارید؟ به آن اشاره شود؟ وقتی نظریه‌پردازان فمینیستی مدعی می‌شوند که جنسیت تفسیر فرهنگی جنس است یا اینکه جنسیت تحت تأثیر فرهنگ ساخته می‌شود. روش یا مکانیسم این ساختار چیست؟ اگر جنسیت ساخته می‌شود، آیا می‌تواند به شکل دیگری ساخته شود؟ یا اینکه ساخته شدن در گرو جبرگرایی اجتماعی و عدم امکان وجود عامل و دگرگونی است؟ آیا ساختار اشاره به این دارد که قوانین به خصوصی اختلاف‌های جنسیتی را بر طبق محورهای جهان‌شمول اختلاف جنسی تولید می‌کنند؟ چگونه و کجا این ساختار جنسیت رخ می‌دهد؟ ساختاری که نمی‌توان بر آن وجود سازنده انسانی پیشینی را تصور نمود، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ (۷۰). سؤالاتی از این قبیل، ما را ممکن است در درجه اول با سردرگمی مواجه کند. سردرگمی درباره اینکه اصلاً جنسیت چیست و چگونه ساخته می‌شود؟ در برخی از تحلیل‌ها تصور اینکه جنسیت ساخته شده است، به این اشاره دارد که جبرگرایی به خصوصی از معانی جنسیتی بر بدن‌های متفاوت آناتومیکی نقش بسته است که این بدن‌ها پذیرندگان منفعل یک قانون سنگدلانه فرهنگی هستند. وقتی فرهنگ مورد نظر که جنسیت را می‌سازد با چنین قانونی یا مجموعه‌ای از قوانین فهمیده شود، پس به نظر

می‌رسد که جنسیت با همان قانونی تعیین و استوار می‌گردد که صورت‌بندی زیست-شناختی تحمیل می‌کند. در چنین حالتی نه عامل زیست‌شناختی بلکه فرهنگ، تقدیر محسوب می‌شود. از طرفی دیگر سیمون دوبووار به نقل از باتلر، در جنس دوم اظهار می‌دارد که هیچ‌کس زن به دنیا نمی‌آید، بلکه زن می‌شود. نزد بووار، جنسیت ساخته شده است اما فرمول بندی وی به یک عامل، یک کوچیتو^۱ (۷۱) کسی بستگی دارد که به طریقی آن جنسیت را قبول کرده و یا مختص خود ساخته است و در اصل می‌توانسته جنسیت دیگری را برای خود تصور نماید. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا جنسیت تا آن حد متغیر و ارادی است که دوبووار بیان می‌کند؟ آیا ساختار در چنین حالتی می‌تواند به یک شکل‌گزینی فرو کاسته شود؟ بووار آشکار ساخته که شخص، زن می‌شود. اما همیشه تحت اجبار فرهنگی زن می‌شود. مشخصاً این اجبار از جنس نشئت نگرفته است. در استدلال او هیچ چیز تضمین نمی‌کند که کسی که زن می‌شود ضرورتاً مؤنث است. اگر همان طور که او مدعی است بدن یک موقعیت است پس هیچ ارجاعی به بدنی که پیش‌تر با معانی فرهنگی تفسیر نشده باشد وجود ندارد و از این رو جنس نمی‌تواند به‌عنوان یک واقعیت آناتومیکی پیشا-گفتمانی توصیف گردد. در واقع جنس بر اساس تعریف نشان داده خواهد شد که همیشه با جنسیت همراه بوده است. به نظر باتلر هیچگاه جنس بدون جنسیت وجود نداشته است. بنابراین مفهوم جنسیت پیشینه‌ای گفتمانی و فرهنگی دارد.

زبان به‌عنوان یکی از ابزارهای تجلی جنسیت است. زبان نیز یکی از عواملی است که باعث می‌شود سوژه‌ای زن و یا مرد شود و در ساختار اجتماعی فرد، همواره دخیل بوده و هست. زبان مهم‌ترین عامل تعیین جنسیت و مقدمه شروع ساختار جنسیت نیز می‌تواند قلمداد گردد. چرا که برای اشاره به جنسیت فرد، به ناچار ما محکوم به این هستیم که از زبان استفاده کنیم و این زبان است که در درجه

^۱ Cagito

اول الگوهای جنسیتی را بر فردی اعمال می‌کند. «یادگیری نقش زن یا مرد در واقع چیزی جز یادگیری زبان جنسیتی مناسب نیست» (۷۲). «ما به واسطه فرایند یادگیری چگونه پسر یا دختر شدن، فرهنگ جنسیتی را یاد می‌گیریم. این فرایند می‌تواند به راحتی نشانه این مطلب باشد که کدام یک باید صورتی یا آبی بپوشد» (۷۳).

برخی معتقد هستند که تفاوت‌های جنسیتی ذاتی است و زنان از بنیاد با مردان تفاوت دارند و برخی اعتقاد دارند که ما با تصورات ذهنی درباره تفاوت‌های جنسیتی به دنیا نمی‌آییم، بلکه این تصورات به تدریج در فرایند رشد پدیدار می‌شوند. در بحث مطالعات جنسیت و بررسی آن از دیدگاه‌های زبان‌شناختی، ما با پیکر مردانه و زنانه کاری نداریم، گرچه این پیکرها در مسئله تفاوت جنسیتی بی‌تأثیر نیستند. ما در جسم خود زندگی می‌کنیم با همان اندام‌هایی که از نظر فیزیولوژی مرد بودن و زن بودن ما را تعیین می‌کنند. اما با استناد به روانکاوی احساس می‌شود که منصفانه باشد اگر قبول کنیم که هیچ چیز درباره زیست‌شناسی بدیهی نیست. اینکه هر انسانی از فیزیولوژی خود چه می‌داند و درباره آن چگونه خیال‌بافی و نمادسازی می‌کند و تصور و احساس درونی او از این فیزیولوژی چیست همگی حاصل رشد و تجربه‌اندوزی در خانواده است و محصول مستقیم خود این زیست‌شناسی به شمار نمی‌آید. تازه این احساس‌ها ممکن است بنا بر ملاحظات کاملاً غیر زیست‌شناختی شکل بگیرند. یعنی ملاحظاتی که به تصورات ذهنی درباره تفاوت‌های جنسی اندام‌ها شکل می‌دهند و این تفاوت‌ها را طی فرایند رشد روانی به صورت‌هایی از حالت جنسی یا هدف جنسی یا به زنانگی و مردانگی مطابق توصیف روانکاوی یا به فعالیت و اتصال یا با اندامی که شخص برای لذت جنسی برمی‌گزیند بدل می‌کنند.

باتلر در مقاله‌ای با دیدی کاملاً متفاوت به جنسیت و جایگاه آن در اجتماع پرداخته است در این مقاله وی قصد دارد نظریه اجراگری جنسیت را با تزلزل امتحان و ثابت کند و این کار را به وسیله ارجاع دادن به کسانی انجام می‌دهد که در معرض

آسیب و خشونت قرار گرفته‌اند (۷۴). کسانی که با قرار گرفتن در این شرایط به عنوان یک سوژه قابل قبول جامعه نیستند. تزلزل دقیقاً به معیارهای جنسیتی متصل است. تزلزل گونه‌ای از شرایطی را توصیف می‌کند که در آن یک موجود زنده هست و هر چیز زنده‌ای فانی است، بنابراین برای به حداقل رسانده شدن تزلزل موضع‌های سیاسی و اجتماعی شکل داده شده‌اند. کاملاً واضح است که اکثر مردم به خاطر خطر آزار و اذیت و خشونت معمولاً با جنسیتشان زندگی نمی‌کنند و این معیارهای جنسیتی هستند که ما را وادار می‌کنند که چطور در فضاهای عمومی ظاهر شویم. در این حالت اجراگری جنسیت با روش‌های متفاوتی خود را نشان می‌دهند تا یک سوژه تولید شده مطلوب واقع شود. در درجه اول این سوژه باید معیارها را قبول کند. معیارهایی که شناخت او را هدایت می‌کنند. وقتی که این کار انجام شد این سوژه قابل تشخیص، سوژه‌ای است که دارد زندگی می‌کند، سوژه‌ای که قابل قبول جامعه است و وقتی زندگی‌اش را از دست داد لایق عزاداری و سوگواری است. در این بین یک زندگی متزلزل مشخص می‌شود، چنان زندگی‌ای که کسی لیاقت و شرایطش را ندارد. در این حالت تزلزل خط قرمزی است که زنان را، کوئیرها را، انسان‌هایی که تغییر جنس داده‌اند، فقرا و افراد فاقد هویت ملی را به وجود می‌آورد و به آنها ارزش می‌دهد.

امین قضایی (۷۵) نیز در بررسی نوشته‌های جودیت باتلر از منظر دیگری به مقوله جنسیت نگاه می‌کند. وی قصد دارد رویکرد ساخت‌گرایی به مقوله جنسیت را بررسی کند. ساخت‌گرایی بر این عقیده استوار است که پدیده‌های اجتماعی مانند جنسیت ذاتی نبوده بلکه در طی فرایند معنابخشی در تعامل میان انسان ساخته می‌شود. یک نمونه از رویکرد به مقوله جنسیت را می‌توان در آرای سیمون دوبوار یافت. دوبوار جنسیت را پدیده‌ای نه ذاتی بلکه فرهنگی می‌داند، اما در عین حال متأثر از

آرای ژان پل سارتر^۱ (۷۶) معتقد است که فرد با انتخاب آزادانه خود قادر به شکستن قیود جنسیتی است که جامعه سنتی بر او تحمیل می‌کند. در رویکرد جودیت باتلر، یک پدیده اجتماعی مانند جنسیت، در تعامل زبانی میان انسان‌ها به وجود می‌آید. ما در تعامل با یکدیگر به رفتارهای خود معنا و تعبیر می‌بخشیم و رفتار جنسی، یعنی مردانه و زنانه رفتار کردن نیز طی فرایند معنابخشی به وجود می‌آید. اگر چه ما جنسیت را با سخن گفتن به وجود می‌آوریم، اما ابزارها و نیازمندی‌های معنابخشی و استدلال را شخصاً ابداع نمی‌کنیم، بلکه آن را از گفتمان اخذ می‌کنیم. به این ترتیب اگر چه جنسیت در زبان رخ می‌دهد اما اختیاری و دلخواهی نیست، چرا که زبان در گفتمان وارد عمل می‌شود. در مورد جنسیت نیز گفتمان جنسیتی پدرسالار مسلط بوده و سرنوشت زنان را تعیین می‌کند.

با این مقدمه کوتاه درباره جنسیت بحث در مورد زبان و نقش آن در تعیین جنسیت را شروع می‌کنیم. همان طور که می‌دانیم زبان بیانگر هویت ما می‌باشد. در واقع زمانی که ما شروع به صحبت کردن می‌کنیم اولین ویژگی که آشکار می‌شود جنسیت مذکر یا مؤنث ما است که برای مخاطب جلوه‌گر می‌شود. زن‌ها و مردها با توجه به هنجارهای جامعه، نقش‌ها و عملکردهای زبانی متفاوتی را از خود نشان می‌دهند که با انجام این الگوهای زبانی تمایزات جنسیتی را نیز تداوم می‌بخشند. باید توجه کرد که اجرای اعمال و رفتارهای فرد در زبان آنها نیز رخنه می‌کند و تمایز جنسی زبانی را نیز به وجود می‌آورد. بنابراین می‌توان گفت که در مورد وجود جنسیت و تفاوت‌های جنسیتی، یک عامل کاملاً خارجی جوامع وجود دارد که وارد حوزه زبانی فرد می‌شود و زبان وی را نیز جنسیت زده می‌کند. این امری است که اتفاق افتاده و ما امروز وظیفه تکرار و تداوم آن را به عهده گرفته‌ایم. البته ویژگی‌های جنسیتی که زبان را نیز احاطه کرده‌اند در گفتارهای زنان و مردان مشاهده می‌شود. به

¹ Sartre, Jean-Paul

طور مثال یک زن به ندرت از واژه نوکرتم و واژه‌هایی از این قبیل استفاده می‌کند. زبان نهادی است که ارزش‌های اجتماعی را بازتاب می‌دهد. در واقع می‌توان چنین گفت، زبان ابزاری برای انتقال مفاهیم و دیدگاه‌های مربوط به مردها و زن‌ها می‌باشد. چرا که زبانی که افراد یک جامعه به آن سخن می‌گویند بازتاب شیوه‌ای است که آنها جهان را تجربه می‌کنند. اکثر مردم جوامع، امروزه بر این باور هستند که زبان امروز و گذشته ما، مردسالاری را رواج می‌دهند و با بیان واژه‌هایی جایگاه زن را همواره پایین‌تر از مرد قرار می‌دهند. بنابراین می‌توان گفت زبان ابزار بسیار مهمی برای تقویت جایگاه زنانگی و مردانگی می‌باشد. برای مثال، وقتی به واژه‌های توهینی که برای افراد استفاده می‌شود نگاه کنیم اکثر آنها توهین به زن می‌باشد. گرچه بخواهیم به مردها توهین کنیم باز از واژه‌هایی که از زنانگی اقتباس می‌شود استفاده می‌کنیم. برای مثال واژه‌هایی چون جنده، روسپی، پتیاره و غیره در مورد زنان استفاده می‌شود و همین‌طور در مورد توهین به مردها ما از واژه‌هایی استفاده می‌کنیم که متوجه خود مرد نیست. مانند: حرام‌زاده و زن‌ذلیل. بنابراین می‌توان چنین ادعا کرد که زبان ساخته شده امروزی ما بیانگر مخالفتی با تمایلات جنسیتی است.

با توجه به نظریه آشوب^۱ (۷۷)، تمام پدیده‌ها به شدت تحت تأثیر شرایط اولیه می‌باشند و از آنجایی که زبان فرد، جزء لاینفکی از دارایی‌های بشر است، هرگز نمی‌تواند خود را به دور از هرگونه تأثیراتی فردی و اجتماعی بداند. در واقع زبان یک سیستم دینامیک و پویاست، به شدت تحت تأثیر شرایط اولیه می‌باشد و این زبان آشفته هر لحظه در بین افراد جامعه مبادله می‌شود. زبان در هیچ یک از جنس‌های مذکر و مؤنث زندانی نیست بلکه از برخورد این دو بیرون می‌جهد. تقسیم‌بندی جنس‌ها در اصل یک اصل مسلم بیولوژیکی است، نه زبانی. افراد برای رسیدن به اهداف خود از منابع زبانی ناخودآگاه خود بهره می‌گیرند تا عقاید خود را بازگو کنند

^۱ Chaos theory

یا بر روی مخاطب تأثیر بگذارند. مسیر گفتگوها را تغییر دهند و با قدرت خود را به مخاطب اعمال کنند. بنابراین باید در نظر داشت که هر جنبه‌ای از زبان و الگوهای آن می‌تواند اهمیت داشته باشد. الگوهای رفتار زبانی زنان و مردان در زبان‌های دنیا نهادینه شده است. اما در تمام زبان‌های دنیا اقسام و گونه‌های متنوع زبانی از زنانگی و مردانگی وجود دارد که در واقع این گونه‌های زبانی مختص به جنس خاصی نیست، بلکه به صورت اختیاری پس از به‌کارگیری آن گونه است که جنسیت شکل می‌گیرد.

جنسیت و جایگاه اجتماعی از منظر زبان‌شناسی

نقش‌های اجتماعی گوناگون الگوهای رفتاری متفاوت و انتظارات مختلفی را به وجود می‌آورند. به همین جهت است که انتظارات اجتماعی از زنان و مردان در زمینه رفتار اجتماعی آنها یکسان نیست. رفتار زبانی یکی از جنبه‌های رفتار اجتماعی انسان است. بنابراین تابع ملاک‌ها و اصول کلی آن است (۷۸). علت پیدایش گونه‌های جنسیتی آن است که زبان به عنوان یک پدیده اجتماعی رابطه تنگاتنگی با طرز تلقی اجتماعی دارد. مردان و زنان از آن رو از نظر اجتماعی تفاوت دارند که جامعه نقش اجتماعی متفاوتی برای آنان تعیین می‌کند و الگوهای رفتاری متفاوتی را از آنان انتظار دارد و زبان صرفاً این تفاوت را منعکس می‌نماید. گفتار مردان و زنان صرفاً متفاوت نیستند، بلکه گفتار زنان از نظر اجتماعی بهتر از گفتار مردان است (۷۹). زنان از صورت‌های زبانی بهتر یا صحیح‌تر به طور کلی بیشتر استفاده می‌کنند. شاید علت این باشد که فشارهای اجتماعی - فرهنگی در هر جامعه روی زنان به طور کلی بیشتر است و همین امر آنان را نسبت به رفتار زبانی خود و کاربرد و ویژگی‌های زبانی معتبر حساس‌تر می‌کند (۸۰).

در تمام طبقه‌های اجتماعی مردان نسبت به زنان از زبان عامیانه بیشتر استفاده می‌کنند. اما باید توجه کرد، در طبقات اجتماعی بالا و پایین زبان جنسیت

تقریباً به هم نزدیک است ولی در طبقات متوسط این فاصله زیاد می‌شود به گونه‌ای که زنان خود را به صورت‌های استاندارد نزدیک می‌کنند (۸۱). از دیدگاه هولمز، دلایل استفاده از این الگوهای گفتاری می‌تواند به شرح زیر باشد:

۱. توجه به جایگاه اجتماعی

دلیل آنکه زنان سعی می‌کنند بیشتر از صورت معیار زبانی استفاده کنند. نشانه این است که به جایگاه خود توجه زیادی دارند و برای بالا بردن آن می‌کوشند. وی در همان جا اشاره می‌کند که کسانی که جایگاهشان در اجتماع پایین‌تر است قصد دارند تا جایگاه خود را بالا ببرند و حتی برخی مواقع زیاده‌روی نیز می‌کنند که این مورد اغلب در بین افرادی که از تحصیلات کمتری برخوردارند دیده می‌شود. لیکاف^۱ زبان‌شناس آمریکایی اشاره می‌کند که «زنان به خاطر مستحکم‌تر کردن و مطمئن‌تر کردن جایگاه خود از زبان معیار استفاده می‌کنند» (۸۲).

۲. نقش جنسیت به‌عنوان محافظ ارزش‌های اجتماعی

جامعه انتظار دارد که زنان از زبانی مؤدبانه‌تر و رفتاری بهتر استفاده کنند. در اینجا نقش جنسیت به‌عنوان محافظ ارزش‌های اجتماعی در نظر گرفته می‌شود.

۳. افراد تابع باید مؤدب‌تر باشند

افرادی که مقام و جایگاه پایین‌تری نسبت به دیگران دارند باید از زبانی مؤدبانه‌تر و صورتی معیارتر استفاده کنند. جایگاه این افراد ایجاب می‌کند که نسبت به فردی که در جایگاه بالاتری قرار دارد، از زبان مؤدبانه‌تری استفاده کند.

۴. زبان معیار عامیانه نشانه مردمی بودن

مردان ترجیح می‌دهند عامیانه صحبت کنند زیرا احساس می‌کنند که رابطه اجتماعی‌شان صمیمی‌تر و نزدیک‌تر می‌شود. ولی زنان معمولاً در محیط‌های خیلی راحت از این صورت زبانی استفاده می‌کنند. ترادگیل نیز معتقد است که «جامعه،

¹ Lakoff

نقش‌های متفاوتی را برای زنان و مردان قایل می‌شود» (۸۳). با این حال این امر نیز به همان اندازه صادق است که بگوییم آنچه که جامعه قایل می‌شود، می‌تواند تغییر کند و تغییر هم می‌یابد و تغییر هم خواهد یافت، مشروط بر اینکه تعداد کافی از افراد جامعه احساس نمایند که وقوع چنین تغییری مطلوب است.

تعامل جنسیتی از منظر زبان‌شناسی

تعامل یا کنش متقابل جنسیتی می‌تواند شامل قطع گفتار و اظهار نظرها یا واکنش‌های افراد باشد. هولمز اشاره می‌کند، در گروه‌های جنسیتی مشابه، قطع گفتار تا حدودی برابر است. اما در گروه‌های جنسیتی متفاوت اکثراً قطع گفتارها شامل مردها می‌باشد. در مورد واکنش‌ها و اظهار نظرها، زنان بیشتر واکنش‌های تشویقی دارند و سعی می‌کنند تا به دیگران توهین نشود ولی مردها اکثراً واکنش‌های مخالفی و غیر تشویقی را پیش می‌گیرند (۸۴). تعامل جنسیتی همواره نشان دهنده برتری زبانی جنس مذکر نسبت به جنس مؤنث است. به طوری که زن‌ها در استفاده از زبان خود، با احتیاط صحبت می‌کنند و از الگوهای استفاده می‌کنند که توهین کمتری را در بر داشته باشد. در حالی که مردها در استفاده کردن از زبان خود بی‌پروا بوده و توجه چندانی به الگوهای جنسیتی ندارند. قدرت، خود را در درجه اول نسبت به جنسیت افراد مشخص می‌کند که اکثراً جنسیت مردانه، از قدرت زبانی خود بیشتر بهره می‌گیرند. اما جایگاه فرد نیز، می‌تواند در استفاده کردن از الگوهای زبانی تأثیرگذار باشد. می‌توان ادعا کرد که قدرت، همواره عامل مهمی در تعامل بین افراد می‌باشد.

ویژگی‌های زبان جنسیت

زبان‌شناسان در تلاش برای کم‌رنگ کردن کلیشه‌های متداول و رایج در جامعه در مورد تفاوت گفتاری زنان و مردان از جمله کلیشه‌هایی مانند، زنان پرحرف‌تر از

مردان هستند، مطالعات فراوانی را انجام داده‌اند و بر جنبه‌های مختلف زبان از نحو، آواشناسی، کاربرد واژگان و کاربرد نشانه‌های گفتمانی تأکید کرده و مطالعات ارزشمندی را در این زمینه انجام داده‌اند. هولمز اشاره می‌کند، برخی از فرم‌ها و شکل‌های زبانی تنها توسط مردان و برخی توسط زنان استفاده می‌شوند. این ویژگی-های زبانی مسئولیت و جایگاه افراد در جامعه را مشخص می‌کنند و هیچ‌کس به‌خاطر داشتن جایگاه خود در جامعه شکایت و گله نمی‌کند. در برخی از جوامع ویژگی‌های زبانی خاصی برای جنسیت وجود دارد. یعنی یک ویژگی خاص که در زبان زنان وجود دارد ولی در زبان مردان مشاهده نمی‌شود و یا بالعکس. این ویژگی-ها می‌تواند شامل نحوه تلفظ واژه‌ها و یا ساختار واژه‌ها باشد. وی در ادامه اشاره می‌کند، این تفاوت‌های زبانی جنسیت می‌تواند نشان دهنده جایگاه و قدرت افراد در جامع باشد. البته اگر جامعه‌ای به صورت طبقاتی باشد، یعنی مردان در جایگاهی بالاتر و برتر قرار داشته باشند در آن صورت نحوه استفاده واژگان در ساخت و ساز آنها می‌تواند نشانه جایگاه اجتماعی آن افراد باشد (۸۵). از طرفی دیگر فرامکین^۱ بر این باور است، از آنجایی که برخی از لغات نشانه‌هایی از دیدگاه‌های اجتماعی در مواردی همچون نژادپرستی، مذهبی و یا جنسیتی هستند. زبان خود به تنهایی نشانه نژاد یا جنسیت خواص نیست، اما بازتابی از دیدگاه بخش‌هایی از جامعه است که از آن واژه‌ها در زبان خود بهره می‌گیرند (۸۶).

در حالت کلی در اکثر جوامع، زنان علاقه‌مند هستند تا از صورت معیار زبانی استفاده کنند و مردان تمایل به استفاده از صورت‌های عامیانه را دارند. زنان به خاطر جایگاه اجتماع خود در جامعه زبان معیار را اختیار می‌کنند که این شکل زبانی در زبان مردان کمتر دیده می‌شود.

¹ Fromkin, V

تفاوت‌های جنسیتی در زبان‌شناسی

لیکاف در مطالعات خود نشان داد، دخترها در مقایسه با پسرها بیشتر از فرم‌های مجهول زبان استفاده می‌کنند. زبان زنان شامل صفت‌های تنها، قیدهای تأکیدی، وابسته‌های وصفی، سؤالات ضمیمه‌ای و شکل‌های مؤدبانه در گفتار می‌باشد. او همین‌طور در ادامه اشاره می‌کند، زنان در استفاده از لغت‌های تابو و ناسزا، معمولاً شکل‌های ضعیف‌تر و ملایم‌تری را استفاده می‌کنند. در حالی که مردان از اصطلاحات قوی‌تر استفاده می‌کنند. وی می‌گوید که زنان و مردان هرگز از زبان یکدیگر استفاده نمی‌کنند. مخصوصاً مردان که برای آنها بسیار نامناسب خواهد بود (۸۷). در رابطه با تفاوت‌های جنسیتی در زبان‌شناسی، یسپرسن^۱ اشاره می‌کند، زنان لغات و واژه‌های مخصوص به خود را دارند که شامل صفت‌ها و قیدهای فراوانی است. زنان بیشتر از مردان صحبتشان را ناتمام رها می‌کنند. زیرا آنها صحبت‌های خود را بدون اینکه فکر کنند که چه چیزی قصد دارند بگویند شروع می‌کنند و به همین خاطر جملات مربوط کمتری را تولید می‌کنند و صحبت‌های خود را بدون آنکه به پایان برسانند ناتمام رها می‌کنند (۸۸). در بررسی‌های زبان جنسیت مشاهده شده است که قطع گفتار به نحوی نشانه جنسیتی می‌باشند. مشاهدات نشان داده در جنسیت‌های مشابه برش و وقفه تا حدودی برابر است ولی در جنسیت‌های متفاوت اکثر برش‌ها از سوی مردان بوده است. اینها یکی از ویژگی‌ها بازخوردهای زبانی هستند. در بررسی‌ها مشاهده شده که زنان تمایل بیشتری در استفاده از بازخوردها نسبت به مردان دارند. در حالت کلی زنان از الگوهای زبانی استفاده می‌کنند که شامل تعجب، ادب و نزاکت بیشتر نسبت به مردان است و همین‌طور بیشتر از سؤالات با لحن خیزان و سؤالات ضمیمه‌ای استفاده می‌کنند که این ویژگی‌های زبانی نشانه عدم اعتماد و اطمینان نسبت به گفته‌های خود می‌باشند. مطالعات انجام شده در این زمینه این‌گونه نشان

¹ Jespersen, O

می‌دهد که مردان به راحتی موضوع مکالمه را عوض می‌کنند درحالی‌که زنان همواره سعی می‌کنند که بر روی یک موضوع صحبت کنند. زنان ترجیح می‌دهند که در مورد موضوعات و مسائل شخصی حرف بزنند در حالی‌که مردان بیشتر درباره ورزش، سیاست و موضوعات عمومی صحبت می‌کنند و اکثراً سعی می‌کنند از صحبت کردن درباره مسائل خصوصی افراد دوری کنند، درحالی‌که زنان به صحبت کردن در مورد این‌گونه موضوعات تمایل نشان می‌دهند.

علاوه بر زبان گفتار تفاوت‌های جنسیتی در زبان نوشتار نیز وجود دارد. تفاوت‌های جنسیتی در زبان نوشتار به سخنرانی‌ها و کتاب‌های مکتوب محدود می‌شود. کاناریس^۱ اشاره می‌کند، زنان علاقه‌مند هستند که اصطلاحاتی را به کار ببرند که صفت‌های زیادی در آنها به کار رفته و جایگاهی پایین‌تری دارند. او همچنین اضافه می‌کند که پسرها در نوشته‌های خود اغلب از ضمیر من و دخترها از ضمیر ما استفاده می‌کنند. وی اشاره می‌کند که زنان در مقایسه با مردان در نوشته‌های خود ملاحظه بیشتری دارند و سعی در رعایت کردن آن‌ها دارند (۸۹). از منظر زبان‌شناسی تفاوت‌های زبانی مختلفی بین زنان و مردان وجود دارد. یکی دیگر از این تفاوت‌ها، تفاوت واژگانی بین زبان زنان و مردان که در جزایر هند غربی کشف شده است. ترادگیل در مطالعات خود نشان می‌دهد که زنان واژه‌های خاصی را استفاده می‌کنند و مردان نیز واژه‌های خاص. هر دو کاملاً از معانی واژه‌ها آگاه‌اند ولی هرگز از واژه‌های جنس مخالف خود استفاده نمی‌کنند (۹۰).

هولمز در مطالعات خود نشان می‌دهد که یکی از تفاوت‌های بارز زبان میان زن و مرد مربوط به تلفظ واژگان می‌باشد. برای مثال، در قبایل هندی آمریکایی زنان برای واژه نان (kjatsa) و مردان (dzatsa) تلفظ می‌کنند. یکی دیگر از تفاوت‌ها در ساخت واژه‌ها است. برای مثال، در زبان یانسا^۲ صورت واژه بین مردان بلندتر از

¹ Kanaris

² Yana

صورت واژه میان زنان است. برای مثال، واژه گوزن برای زنان (ba) و برای مردان (ba na) می‌باشد. تفاوت دیگر در واژگان می‌باشد. یعنی لغات مخصوص به آقایان و بانوان وجود دارد برای مثال در زبان ژاپنی برای واژه پدر، زنان می‌گویند (otoosa) و مردان (oyaji) می‌گویند (۹۱). از طرفی دیگر ترادگیل نشان می‌دهد، یکی دیگر از تفاوت‌ها، تفاوت واجی می‌باشد. تفاوت‌های واجی برای مثال در زبان مغولی^۱ واکه گرد پسین /u/ و /o/ در گفتار مردان متناظر با واکه میانی /θ/ و /θ/ در گفتار زنان است. تفاوت‌های ساختاری برای مثال در زبان کوزاتی^۲ نشان می‌دهد که صورت صرفی برخی افعال برحسب جنسیت گوینده فرق می‌کند. مثلاً مفهوم او دارد می‌رود، در زنان /ka/ و در مردان /kas/ می‌باشد (۹۲). همان طور که دیدید از منظر زبان‌شناختی تفاوت‌های زبانی مختلفی بین زنان و مردان در تمامی زبان‌ها وجود دارد که هرکدام به نوبه خود قابل تأمل و بررسی جداگانه است. ما در اینجا سعی کردیم تنها بخشی از این بررسی‌های زبان‌شناختی را ارائه کنیم تا خواننده فهیم‌آشنایی مختصری نسبت به این مطالب داشته باشد.

تفاوت جنسیتی زبان بین زنان و مردان

وارداف^۳ با تمایز گذاشتن میان جنس زیست‌شناختی و جنسیت فرهنگی اجتماعی، مسئله جنسیت در زبان را بیشتر پدیده‌ای فرهنگی و بافت محور تلقی می‌کند. با این حال وی قائل به دو نظام جنسیتی طبیعی و دستوری در زبان‌ها می‌شود. به‌علاوه او به تفاوت‌های آوایی و زبرزنجیری، واژگانی، دستوری، معنایی و گفتمانی یا ارتباطی نیز اشاره می‌کند. او به سه رویکرد غالب برای توجیه تفاوت‌های زبانی در دو جنس به شرح زیر اشاره می‌کند: تفاوت زیست‌شناختی زن و مرد، تسلط مرد بر

¹ Mongolian

² Koasati

³ Wardhaugh, R

زن و تفاوت اجتماعی زن و مرد. در رابطه با تفاوت‌های اجتماعی زن و مرد به گرایش‌های دو جنس به موضوعات متفاوت برای گفتگو اشاره می‌کند و تفصیل یا اختصار در کلام را ناشی از علائق زیربنایی هر یک می‌داند. سپس به استراتژی‌های ارتباطی نظیر بحث و مجادله، واکنش نشان‌دادن، سؤال کردن، تشویق به صحبت کردن، تأیید، قطع گفتار، اهداف مختلف آن، همدلی، کنترل و مانند آن و تفاوت آن در دو جنس می‌پردازد. به هر ترتیب، او اظهار نظرهای قاطعانه و بدون توجه به بافت را در مورد هر نوع مقایسه بین دو جنس مردود می‌داند. مبحث دیگری که وارداد مطرح می‌کند، مبحث جنسیت زدگی و امکان برنامه‌ریزی جنسیتی زبان-هاست. وارداد معتقد است با تغییر صوری زبان‌ها نمی‌توان به تحولی اساسی در جهت رفع تبعیض‌های جنسیتی دست یافت. به نظر او این تبعیض‌ها وقتی رفع می‌شوند که مبانی فکری زنان و مردان تغییر کرده باشد (۹۳). از طرفی دیگر گیلگارد^۱ در پژوهش‌های خود به این نتیجه رسید که زنان و مردان در استفاده صورت‌های زبانی، متفاوت عمل می‌کنند. زنان بیشتر فرم‌های ادبی را استفاده می‌کنند تا یک برتری را نسبت به مردان نشان دهند. در واقع زنان در نوشته‌های خود بیشتر از مردان توانایی-های فکری و ذهنی خود را نشان می‌دهند (۹۴). مدرسی نیز در توجیه تفاوت‌های زبانی زن و مرد بیشتر قائل به تفاوت‌های اجتماعی این دو گروه می‌باشد. او می‌گوید چون هر یک از دو جنس در برخی حوزه‌های فعالیتی فعال‌تر از جنس دیگر است، اصطلاحات مربوط به آن حوزه مردانه و یا زنانه تلقی می‌شود. وی به الگوهای زبانی ویژه دو جنس نیز اشاره می‌کند و معتقد است که در صورتی که زنان و مردان هر جامعه از این الگوها پیروی نکنند، پایگاه اجتماعی ویژه خود را از دست خواهند داد و یا لاقط مورد تمسخر قرار خواهند گرفت. او به تفاوت میزان تفاوت‌های جنسیتی زبان‌های مختلف نیز اشاره می‌کند و به نقل از لیکاف پایگاه اجتماعی زنان را بی-

¹ Gyllgard, L

ثبات تر و متزلزل تر از مردان دانسته و انعکاس این پایگاه‌های اجتماعی را در زبان جستجو می‌کند. از جمله تفاوت‌های منظر گفتمانی زنان و مردان به این نکته اشاره می‌کند که زنان معمولاً از موضعی پرسشگر، مردد و حمایت‌طلب سخن می‌گویند، در حالی که مردان از موضعی پرخاشگرانه، رقیبانه و کنترل‌کننده گفتگو می‌کنند (۹۵).

در توجیه تفاوت‌های جنسیتی موجود در زبان‌ها، گرایش بیشتر به فرضیه تسلط مردان بر زنان و نابرابری دو جنس دارد. البته دو شیوه مختلف اجتماعی شدن پسران و دختران در جوامع را در شکل‌گیری این نابرابری‌ها باید در نظر داشت. محدود شدن دختران به محیط خانه باعث می‌شود که آنها در یک محیط غیررقابتی رشد کنند، اما پسران که آزادانه می‌توانند از منزل خارج شده و در محیط خارج از خانه باشند، رفتاری رقابتی و کنترل‌جویانه پیدا می‌کنند. موقعیت بالاتر مرد نسبت به زن در خانه و خارج از خانه و موقعیت اجتماعی پایین‌تر زنان همواره امری بدیهی تلقی می‌شود که این دیدگاه و تفکر نسبت به جنسیت در هر دو محیط، خانه و خارج از خانه، به کودکان منتقل می‌شود.

در مورد علت اصلی تفاوت میان رفتار زبانی مردان و زنان نظریات مختلفی ابراز شده است. گروهی این تفاوت‌ها را نتیجه برخورد و آمیزش زبان‌های مختلف دانسته‌اند که به سبب برخوردهای نظامی، فرهنگی و غیره حاصل می‌گردد. در مواردی ممکن است یکی از دو گروه بیش از دیگری در معرض این برخوردها قرار گیرد. در چنین حالت‌هایی ممکن است برخوردهای زبانی به عنوان عامل تعیین‌کننده در پیدایش تفاوت‌های زبانی میان زنان و مردان مورد توجه قرار گیرند. مثلاً برخی از دانشمندان تفاوت‌های زبانی مردان و زنان در جزایر آنتیل کوچک^۱ (۹۶) را نتیجه تهاجم اقوام کاراییب^۲ (۹۷) به این سرزمین و برخورد و آمیزش زبان آنها با زبان

¹ Lesser Antilles

² Caribbean

آراواکها^۱ (۹۸) که ساکنان بومی این سرزمین بوده اند دانسته‌اند (۹۹). زبانشناسانی مانند یسپرسن پدیده تابو را عامل تعیین‌کننده‌ای در پیدایش تفاوت‌های زبانی میان مردان و زنان دانسته‌اند (۱۰۰). گروه دیگری معتقدند که دلیل اصلی تفاوت‌های زبانی زنان و مردان، موقعیت و نقش اجتماعی متفاوتی است که هر یک از این دو گروه در یک جامعه دارند. به نظر رابین لیکاف، تفاوت‌های زبانی میان زنان و مردان یکی از نتایج نابرابری‌های اجتماعی است و ویژگی‌های زبانی آنان بازتاب تفاوت‌هایی است که از نظر نقش و موقعیت اجتماعی میان اعضای این دو گروه وجود دارد (۱۰۱). دلیل تفاوت‌های واجی می‌تواند تاریخی باشد برای مثال صورت یکی از دیگری قدیمی‌تر است گرچه این دلیل نمی‌تواند دلیل مناسبی باشد. زبان گونه‌های جنسیتی ناشی از تفاوت اجتماعی است. چون از زنان و مردان طرز تلقی‌های اجتماعی و رفتاری متفاوتی انتظار می‌رود و زبان گونه‌های جنسیتی نماد این واقعیت هستند (۱۰۲). دلایل تفاوت زبان مردان و زنان می‌تواند ناشی از عامل قدرت و جایگاه اجتماعی نیز باشد. برای مثال یک زن جوان در برخی از جوامع نمی‌تواند یک مرد دیگر را با اسم کوچک خطاب کند. طبقه‌های اجتماعی نیز یکی دیگر از فاکتورهای تفاوت زبان زنان و مردان می‌تواند باشد ولی در حالت کلی زنان تمایل به استفاده از صورت درست‌تر و رسمی‌تر دارند (۱۰۳). لیکاف می‌گوید زنان زبانی را استفاده می‌کنند که در جایگاه زیرساخت‌شان تقویت و تثبیت شده است و زنان تصمیم گرفته‌اند که از این زیرساخت‌ها استفاده کنند. زنان در انتخاب گونه‌ی زبانی خود محکومند؛ یعنی اگر گونه زنانه صحبت‌کردن را نادیده بگیرند مورد انتقاد قرار می‌گیرند و اگر انجام دهند باز محکومند که قادر نیستند به گونه خود فکر کنند و تصمیم بگیرند. زنان یاد می‌گیرند که در مکان‌ها و زمان‌های مختلف زبان خود را تغییر دهند و به گونه‌ای دیگر صحبت کنند اما مشکلی که این تغییر به وجود می‌آورد، نشان دهنده این است که فرد به دو

¹ Arawak

گونه صحبت می‌کند و هرگز نمی‌تواند اطمینان حاصل کند که کدام گونه زبانی مناسب و پسندیده‌تر است. هرگز قادر نخواهد بود که شکل درست زبانی را به کار بگیرد. لیکاف در مشاهدات خود نشان داد که زنان هنگام پاسخ دادن با الگوی زبان طبیعی و زبان زنانه مواجه می‌شوند و از بین این دو گونه انتخاب می‌کنند، در حالیکه مردان با این گونه‌های زبانی مواجه نمی‌شوند (۱۰۴).

به این ترتیب رفتار زبانی زنان و مردان در جامعه‌های زبانی مختلف با توجه به عوامل مختلفی از قبیل جایگاه و یا طبقه اجتماعی فرد با یکدیگر متفاوت است. در برخی از جامعه‌ها این تفاوت‌ها بسیار ناچیز می‌باشند و تنها تفاوت را در اختلاف واژگانی محدود خلاصه می‌شوند. در جامعه‌های دیگر میزان تفاوت قابل ملاحظه‌تر است و ویژگی‌های واژگانی، تلفظی و دستوری زیادی را در بر می‌گیرد. تفاوت‌های زبانی مردان و زنان دلایل غیر زبانی مختلفی دارند که یکی از مهم‌ترین آنها نقش‌های اجتماعی متفاوتی است که این دو گروه در هر جامعه بر عهده دارند. به نظر می‌رسد که هرچه تفاوت نقش‌های اجتماعی این دو گروه در یک جامعه بیشتر باشد، تفاوت الگوهای رفتاری آنها و از جمله الگوهای رفتار زبانی آنها نیز بیشتر است.

نظریه‌های زبان‌شناسی درباره جنسیت

در زیر با توجه به مطالعات انجام شده درباره زبان و جنسیت، سعی شده است که آن نظریه‌های مختلف ذکر شود. این نظریه‌ها با توجه به مطالعات زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان ارائه شده است و یکی کردن آنها به خواننده اجازه می‌دهد که درک بهتری نسبت به مطالعات جنسیتی زبان‌شناختی انجام شده داشته باشد. نظریه‌های زبان-شناختی جنسیت عبارت‌اند از:

۱. نظریه نقصان

۲. نظریه تسلط

۳. نظریه تفاوت
۴. نظریه اصلاح طلبانه
۵. نظریه مدل فرهنگی
۶. نظریه ساختارگرایی اجتماعی
۷. نظریه عمل گرایی اجتماعی
۸. نظریه اجراگری جنسیت

البته باید این نکته را نیز در نظر گرفت که ممکن است نظریه‌های دیگری هم درباره جنسیت و زبان ارائه شده باشد. ولی ما در اینجا سعی کرده‌ایم بخشی از این مطالعات را که پایه و اساس بحث مربوطه را شامل می‌شود ارائه کنیم. در زیر به صورت مختصر درباره هر کدام از این دیدگاه‌ها توضیحاتی را ارائه می‌دهیم.

نظریه نقصان^۱

نظریه نقصان یکی از جذاب‌ترین مطالعات درباره زبان و جنسیت است. کامرون^۲ درباره این نظریه می‌گوید، روشی که زنان صحبت می‌کنند نسبت به مردان غیر نرمال و کمتر از مردان طبیعی‌تر است (۱۰۵). لیکاف نیز این نظریه را حمایت می‌کند. از دید او زنان همواره احساس می‌کنند که روش گفتارشان دچار نقصان و کمبودی است و آن به خاطر عدم قدرتشان می‌باشد. او نشان می‌دهد که زنان همواره با دو موضوع مواجه هستند، اگر آنها سعی کنند که با جامعه و مردان همراه شوند و مانند آنها صحبت کنند، سرزنش می‌شوند که به عنوان یک زن صحبت نمی‌کنند و اگر سعی کنند که مانند یک زن صحبت کنند این طور محکوم می‌شوند که قادر نیستند زبان

¹ The deficit theory

² Cameron, D

خود را با جامعه و رفتارشان وفق دهند (۱۰۶). یسپرسن نیز درباره نظریه نقصان اشاره می‌کند که زبان زنان بیشتر فرم صحیح زبان را نشان می‌دهد و همین‌طور آنها سعی می‌کنند که در مکالماتشان کمتر از اصطلاحات زشت و عامیانه استفاده کنند. در حالی که مردان با استفاده از فرم‌های عامیانه سعی می‌کنند، روشی که زنان در ساختار گفتارشان انجام می‌دهند را محدود کنند و این باعث می‌شود که زنان در مقایسه با مردان زبانی محدودتر و ناقص‌تر داشته باشند (۱۰۷).

نظریه تسلط^۱

صادقی^۲ درباره نظریه تسلط این‌طور اشاره می‌کند که در صحبت بین زنان و مردان، معمولاً مردان بیشتر قطع گفتار دارند. تفاوت‌های زبانی بین مردان و زنان با قدرتی کاملاً غیرمنصفانه بین دو جنس به وجود آمده است (۱۰۸). لیکاف نیز در حمایت از این نظریه این‌طور بیان می‌کند که تفاوت اساسی بین زنان و مردان ناشی از قدرت است و جایگاه مردان به خاطر تسلط و غلبه‌ای بر کمبود قدرت زنان است (۱۰۹). کامرون اشاره می‌کند که چارچوب نظریه تسلط پیشنهاد می‌کند که روش و نحوه صحبت زنان نتیجه تفاوت‌های جنسیتی است که توسط مردان به وسیله قدرت تثبیت شده است (۱۱۰).

در حالت کلی نظریه تسلط اشاره می‌کند که جایگاه زنان و مردان به صورت غیرمنصفانه و نابرابر در جامعه توزیع شده است. به زبانی دیگر، مرکز توجه این نظریه به تسلط مردان و تقسیم‌پذیری جنسیت‌ها می‌باشد. نظریه لیکاف در مورد اینکه زنان قدرت عمل کمتری دارند مورد انتقاد برخی از محققان قرار گرفته است. زیرا آنها اعتقاد دارند، وقتی ما در مورد تفاوت‌های جنسیتی صحبت می‌کنیم، تسلط در توصیفات جهانی کاملاً از بین می‌رود و نادیده گرفته می‌شود.

¹ The dominance Theory

² Sadiqi, F

نظریه تفاوت^۱

این نظریه توسط مالز و بورکر^۲ مورد بررسی قرار گرفته شده است. آنها می‌گفتند که زنان و مردان بر اساس فرهنگ‌های جنسیتی متفاوتی ساخته می‌شوند و در این دو فرهنگ، پسرها و دخترها یاد می‌گیرند تا کارهای متفاوت و فرم‌های زبانی متفاوتی را در مکالماتشان وارد کنند (۱۱۱). کامرون در حمایت از این نظریه اشاره می‌کند، این نظریه بر اساس این فرض می‌باشد که زنان و مردان در دو نوع فرهنگ، جامعه و دنیای زبانی متفاوتی رشد می‌کنند. به زبانی دیگر این نظریه می‌گوید که روش صحبت زنان معیارها و هنجارهای جامعه‌ای را که زنان در آن هستند را منعکس می‌کند. جامعه و فرهنگی که همه سال‌های شکل‌گیری خود را در آنجا سپری می‌کنند (۱۱۲). از طرفی دیگر، تانن^۳ اشاره می‌کند که دخترها و پسرها فرهنگ‌های متفاوتی دارند و این باعث می‌شود که ساختار زبانشان نیز متفاوت باشد (۱۱۳). اما کرافورد^۴ می‌گوید که مردان و زنان درگیر این حقیقت هستند که نمی‌توانند همدیگر را درک کنند. مگر اینکه آنها سعی کنند تا تفاوت‌های جامعه‌شناختی عمیق یکدیگر را تشخیص دهند. وی همچنین اشاره می‌کند که تفاوت‌های اساسی بین زن و مرد، روش مکالمه و صحبت آنها را نیز شکل می‌دهد (۱۱۴).

نظریه اصلاح‌طلبانه^۵

این نظریه به تفاوت‌های بین زبان و جنسیت اشاره می‌کند. این نظریه می‌گوید که اندیشه و تصور زبان جنسیتی به وجود آمده از کشمکش بین جنبش‌های متفاوت است. بنابراین این نظریه زبان را به‌عنوان یک منبع فشار در نظر نمی‌گیرد و به منظور

¹ The difference theory

² Maltz & Borker

³ Tannen, D

⁴ Crawford, M

⁵ The reformist theory

کمتر کردن این کشمکش‌های از ساخت‌های مانند chairperson به‌جای chairwoman استفاده می‌کند. در نظریه اصلاح‌طلبانه تأکید بر درستی، طبیعی بودن، حقیقت، عدالت در زبان با احترام گذاشتن به هر دو جنس مذکر و مؤنث مطرح می‌شود (۱۱۵).

نظریه مدل فرهنگی^۱

این مدل بر اساس تفاوت‌های جنسیتی بر روی فرهنگ ساخته شده است. تانن در رابطه با این نظریه بیان می‌کند که تفاوت‌های بین مردان و زنان از تعابیر غلط بین جنس‌های مخالف به وجود آمده است و آن هم می‌تواند به خاطر این باشد که مردان سعی نمی‌کنند تا زنان را در طول صحبت و مکالمه‌ها بفهمند. تانن همان‌جا اشاره می‌کند که مردان و زنان روش‌های مختلفی را به کار می‌گیرند تا تمایلات خودشان را بر اساس فرضیات و آموزش‌های فرهنگی خود نشان دهند. زنان سعی می‌کنند تا زبان خود را با زبان مردان یکی کنند. مشکل گفتگوهای بین جنسیت‌های مختلف می‌تواند به خاطر تعابیر غلط از حادثه فرهنگی بزرگی باشد (۱۱۶).

نظریه ساختارگرایی اجتماعی^۲

نظریات ساختارگرایی باعث شده است که دانشمندان به فکر نظریه‌های جدیدی درباره زبان و جنسیت بیافتند. تأکید ساختارگرایان بیشتر بر روی جنسیت است که به عنوان یک سازه در هویت فرهنگی عمل می‌کند. ساختارگرایان همین‌طور اشاره می‌کنند که زبان به عنوان شکل‌دهنده فهم جهان یک اجتماع عمل می‌کند. یعنی زبان نقش بسیار مهمی در شکل دادن روابط و ساخت هویت اجتماع بازی می‌کند. اکارت

¹ The cultural model

² The social constructivist Theory

و کنل^۱ در رابطه با این نظریه اشاره می‌کنند که اصول اصلی مدل ساختارگرایانه بر روی دریافت‌ها و مشاهدات جنسیت به عنوان یک سازه اجتماعی قرار دارد. تفاوت-های جنسیتی در جنبه‌هایی از زندگی مانند طبقه اجتماعی، نژاد، هویت و غیره محدود شده‌اند (۱۱۷). از طرفی دیگر، ساندرلند^۲ اشاره می‌کند که نظریه ساختارگرایان زبان و جنسیت یک چارچوب را برای زبان و جنسیت در مقایسه با نظریه تسلط فراهم می‌کند. او اشاره می‌کند که ساختار فراتر از واژه‌های گفتاری و نوشتاری زبان می‌باشد (۱۱۸).

نظریه عمل‌گرایی اجتماعی^۳

این نظریه توسط اکارت و کنل معرفی بررسی شده است. هدف آن بررسی و پژوهش درباره ساخت جنسیتی در برابر الگوهای جنسیتی بود. آنها نه تنها از مطالعات قبلی درباره تفاوت‌های زبانی بین جنسیت انتقاد کردند، بلکه مطالعات جامعه‌شناسان زبان صورت‌گرا را که الگوهای بر مردم اعمال می‌کردند را نیز مورد نقد قرار دادند. هدف اصلی این نظریه مطالعه روش‌های متغیر زبانی است که مورد استفاده قرار می‌گیرند تا به یک سازه معنا ببخشند. در حقیقت توجه اصلی این نظریه، مطالعه جنسیت به عنوان جنبه‌ای از هویت اجتماعی است (۱۱۹).

نظریه اجراگری جنسیت

نظریه اجراگری جنسیت نظریه‌ای است که باتلر در کتاب *گفتار تحریک‌کننده*^۴ طرح می‌کند. فرض نخستین باتلر یک فرض ساخت‌گرایی اجتماعی است. او به جنسیت اعتبار نمی‌دهد و آن را امری برخاسته از منابع فرهنگی معرفی می‌کند. پیش‌فرض

¹ Eckert, P. and McConnell-Ginet, S

² Sunderland, J

³ The community of practice Framework

⁴ Excitable speech

باتلر این است که در فرهنگ، عموماً وضعیت جنسیت، دگرجنس گرایانه است که به مثابه هنجار و معیار معرفی می‌شود. بر این اساس، او معتقد است که جنس و جنسیت ساختارهایی اجتماعی هستند. باتلر اشاره می‌کند، نظریه اجراگری جنسیت فرض می‌گیرد که معیارها عملی را بر روی ما انجام می‌دهند، قبل از اینکه ما شانس این را داشته باشیم که کاری بکنیم و وقتی ما عملی را انجام می‌دهیم در واقع ما معیارها و هنجارهایی که بر ما اعمال شده را داریم تکرار می‌کنیم. معیارهایی که بر ما سبقت می‌گیرند و بر ما تجاوز می‌کنند، یعنی بر ما اعمال می‌شوند و از ما چیزی را می‌سازند که خواسته مطلوب آنها است، و ما همواره خود را در جایی پیدا می‌کنیم که حرکت کرده و جهت گرفته‌ایم (۱۲۰).

اجراگری جنسیت و زبان

جو دیت باتلر فیلسوف و استاد ادبیات در دانشگاه کلمبیا شهر نیویورک است. وی در علم اخلاق نیز صاحب نظر است. مفهوم کاربردپذیری جنسیت هسته کار باتلر است. در پیچیدگی جنسیت، قوانین و مقررات باتلر عملکرد جنسیت و جنس و تمایلات جنسی در مورد قدرت در جامعه است. او در واقع به ساخت و ساز جنسیتی و جنسی و سوژه در مباحث می‌پردازد. بخشی از استدلال باتلر مربوط به نقش جنسیت در ساخت جنسیت و تمایلات جنسی طبیعی است. با توجه به بررسی‌های او جنس و دگرجنس‌گرایی طبیعی ساخته شده‌اند، زیرا مخالف هم بودن در جنس زن و مرد در تصور اجتماعی طبیعی تلقی شده است. باتلر در رابطه با جنسیت افراد می‌گوید که جنسیت، ما را به گونه‌ای شکل می‌دهد که برای دیگران قابل فهم باشیم. تصور ساختاری جنسیت در درک ما از دیگران و فهم رفتار آنها نقش اساسی دارد. وی به این نکته نیز اصرار دارد که چگونه جنسیت می‌تواند ابعاد وجودی ما را تحت تأثیر قرار دهد. از نظر او جنسیت تنها در رابطه با دیگران تعریف نمی‌شود. بلکه طرز فکر

و شیوه درک ما از خودمان به عنوان یک فرد تحت تأثیر جنسیتمان است. او معتقد است که انسان جنسیت را کسب می‌کند، اما اگر بدن کودک تازه متولد شده یک سری ویژگی‌های خاص را داشته باشد به او پسر و اگر ویژگی‌های خاص دیگری داشته باشد به او دختر می‌گوییم. بنابراین پس از اطلاق این به او می‌فهمیم که با او باید چه رفتاری داشته باشیم و از او نیز انتظار داریم با ما چه رفتاری داشته باشد. وقتی نوزادی متولد می‌شود و پزشک به ما می‌گوید که دختر یا پسر است، در واقع این نوزاد بخشی از چارچوب اجتماعی بزرگ‌تری می‌شود که در این چارچوب ما او را از طریق باورهایی که در مورد جنسیت داریم درک می‌کنیم. به این فرایند دختر شدن یک دختر و یا پسر شدن یک پسر می‌گویند. باتلر^۱ بیان می‌کند، ما یک جنسیت ثابت زبانی نداریم. منظور از جنسیت فرایندی است که آن را مکرر انجام می‌دهیم یا اجرا می‌کنیم و در موقعیت‌های مختلف ممکن است اجرای جنسیت‌ها متفاوت باشد (۱۲۱). در واقع جنسیت یک سازه فرهنگی و اجتماعی است. چیزی است که فرد با تکرار رفتارها آن را اجرا می‌کند. منظور از اجراگری جنسیت که یک دیدگاه پسانوگرایی است، یک نوع عمل اجرایی می‌باشد که فرد آنچه را که بیرون از خود فرض می‌نماید، تولید می‌کند. از دید باتلر این یک عمل منفرد نیست بلکه تکرار یک نوع معیار و آیین است که تأثیرات خود را از طریق طبیعی کردن این معیارها به دست می‌آورد و باید آن را یک دوره زمانی و موقتی دانست که از لحاظ فرهنگی نیز حمایت می‌شود. اجراگری جنسیت با روش‌های متفاوتی خود را نشان می‌دهد تا یک سوژه تولید شده یعنی کسی که رفتار و افکارش توسط زبان به وسیله جامعه ساخته می‌شود، مطلوب واقع شود. یعنی این سوژه باید معیارهای جامعه خود را قبول کند، معیارهایی که شناخت و قبول کردن او از طرف جامعه را هدایت می‌کنند. از دیدگاه پسانوگرایی ما مجبور نیستیم تنها یک خود را داشته باشیم و به آن بچسبیم. در

¹ Butler, Judith

پسانوگرایی، ایده خود واقعی از بین می‌رود و مجموعه‌ای از ساخت‌های اجتماعی جای آن را می‌گیرند. یعنی هویت، خود چیزی است که در بیرون و از طریق اجرای گونه‌های زبانی ساخته می‌شود. گونه‌هایی که ما به کار می‌گیریم و انجام می‌دهیم و ظاهری از خود را به نمایش می‌گذاریم که ساخته شده است. یکی از جنبه‌های پسانوگرایی این است که معنا پایدار و ثابت نیست. ما دائماً در حال نوسازی خود می‌باشیم و خود را با شرایط وفق می‌دهیم و با اجرای معیارهای جامعه، هویت خود را شکل می‌دهیم. اما چگونه یک فرد از طریق اجرای گونه‌های زبانی، جنسیت خود را شکل می‌دهد؟ چگونه و کجا این ساختار جنسیت شکل می‌گیرد؟ اصلاً این کیست که در وضعیت جنسیتی شدن قرار دارد؟

سیاست اجراگری نظریه‌ای است که باتلر در کتاب گفتار تحریک‌کننده طرح می‌کند. فرض نخستین باتلر فرض ساخت‌گرای اجتماعی است، او به جنسیت اعتبار نمی‌دهد و آن را امری برخاسته از منابع فرهنگی معرفی می‌کند. پیش فرض باتلر این است که در فرهنگ عموماً وضعیت جنسیت، دگرجنس‌گرایانه است که به‌مثابه هنجار معرفی می‌شود. بر این اساس او معتقد است جنس و جنسیت ساختارهای اجتماعی هستند. وی می‌گوید، اینکه بگویم جنسیت به اجرا در می‌آید با اینکه بگویم اجراگری جنسیت، کمی تفاوت دارد. وقتی می‌گویم جنسیت به اجرا در می‌آید معمولاً منظورمان این است که ما نقشی را به عهده گرفته‌ایم یا اینکه به شیوه‌ای عمل می‌کنیم و ایفای نقش ما برای جنسیتی که داریم و جنسیتی که برای جهان به اجرا در می‌آوریم ضروری است. اما اینکه بگویم اجراگری جنسیت، کمی تفاوت دارد، زیرا اجراگری بودن یک چیز بدین معنا است که آن چیز مجموعه‌ای از پیامدها را ایجاد می‌کند. انجام اعمالی نظیر راه رفتن، صحبت کردن و غیره، احساس زن بودن و یا مرد بودن ما را تقویت کند. ما به گونه‌ای رفتار می‌کنیم که انگار مرد بودن یا زن بودن حقیقتاً یک واقعیت درونی است یا چیزی است که در مورد ما حقیقت دارد.

یک امر مسلم در مورد ما. اما به واقع پدیده‌ای است که در تمام مدت تولید می‌شود و باز تولید می‌شود. بنابراین اجراگری جنسیت بدین معنا است که بگوییم هیچ کسی به واقع از ابتدا یک جنسیتی نیست. اجراگری جنسیت هسته تفکر و مفاهیم در کارهای باتلر است. باتلر بیان می‌کند، وقتی که می‌گوییم جنسیت اجراگر است یعنی یک نوع قانون و اجرا می‌باشد. ظهور جنسیت اغلب با نشانه‌های درونی و حقیقت ذاتی آن اشتباه گرفته می‌شود. جنسیت به وسیله معیارهای اجتماعی ظاهر می‌شود تا یک نوع از جنسیت را نشان دهد. تولید جنسیت همواره با قدرت همراه است یعنی با توجه به قدرت معیارهایی تولید می‌شوند که این معیارها تنها نشانه قدرت نیستند، بلکه روشی برای ظهور قدرت می‌باشند و بدون آن‌ها قدرت دوام نخواهد آورد، بلکه دوام آن با تکرار بیشتر خواهد شد. اجراگری جنسیت به روش‌های متفاوتی خود را نشان می‌دهد تا یک سوژه تولید شده مطلوب واقع شود. نظریه اجراگری جنسیت فرض می‌گیرد که معیارها عملی را بر روی ما انجام می‌دهند قبل از اینکه ما شانس این را داشته باشیم که کاری بکنیم. وقتی که ما عملی را انجام می‌دهیم در واقع ما در حال تکرار معیارهای تحمیل شده بر خود هستیم. معیارهایی که بر ما سبقت می‌گیرند و بر ما اعمال می‌شوند و از ما چیزی را می‌سازند که خواسته مطلوب آنها است. گاهی اوقات به اشتباه ادعا می‌کنیم که ما مالک اعمالمان هستیم، اما باید توجه کرد که این تنها به خاطر این است که ما توانایی مواجه شدن به روش‌ها و اصولی که در حال ساختن ما هستند را نداریم. ما نمی‌دانیم که معیارهای جنسیتی دقیقاً چگونه و کی بر ما اعمال می‌شوند و ما همواره خود را در جایی پیدا می‌کنیم که حرکت کرده‌ایم و جهت گرفته‌ایم.

باتلر در کتاب گفتار تحریک‌کننده خود در ابتدا اشاره می‌کند که ما توسط زبان آسیب دیده‌ایم و می‌گویید وقتی که ما این ادعا را می‌کنیم که توسط زبان آسیب دیده‌ایم منظورمان این است که عملی را به زبان نسبت می‌دهیم که یک قدرت

آسیب‌رسانی توسط زبان وجود دارد و ما همواره خودمان را در مسیر زبان قرار می‌دهیم. زبان نیز همواره بر انسان عملی را انجام می‌دهد، حتی زمانی که ما سعی می‌کنیم نسبت به اعمال زبانی واکنش نشان دهیم در واقع داریم نیروی زبان را تکرار و تمرین می‌کنیم. اولین آسیب‌رسانی زبان نیز زمانی است که یک فرد به یک اسم مذکر و یا مؤنث نامیده می‌شود. نامیده شدن در واقع یکی از شروطی است که به وسیله آن سوژه در حال شکل‌گیری در زبان قرار می‌گیرد. با نامیده شدن با یک اسم به یک فرد امکان مسلم و آشکاری برای وجود وی در جامعه داده می‌شود. همین‌طور پا را فراتر گذاشته و می‌تواند با گفتارهایی سوژه را در مکالمات شکل دهد. در این صورت تأثیر اولیه یک نمونه گفتار که در طول زمان تکرار شده به وجود می‌آید و در مسیری به سوی آینده سوژه را شکل می‌دهد. در باب اجراگری، سوژه به‌مثابه فرمانروا در نظر گرفته می‌شود. کسی که سخن می‌گوید و در سخنش آنچه را که به زبان می‌آورد اجرا می‌کند. همچون قاضی یا شخص مشابهی است که معرف و نمایشگر قانون است. درست مانند دکتری که بچه‌ای را از شکم مادر بیرون می‌کشد و حکم می‌دهد که بچه دختر است. دقیقاً در همان دم رشته‌ای از بازخواست‌ها را آغاز می‌کند. آن‌هم به واسطه اینکه یک دختر به صورت نامیده شدن، دختر شده است: جنسیت به طور آیینی و یا مراسم دینی بازگویی و تکرار می‌شود. قدرت جنسیت داشتن مقدم بر فردی است که از چنین قدرتی سخن می‌گوید ولیکن فرد سخن می‌گوید تا نشان دهد که از آن قدرت برخوردار است (۱۲۲). سلیمی اشاره می‌کند، باتلر مدعی است که بدن یک نهاد مادی یا طبیعی نیست. بلکه بر اساس یک ساخت‌بندی فرهنگی سامان یافته است. برای وی جنسیت و هویت جنسی نه چیزی از پیش موجود و طبیعی، بلکه حاصل دلالت‌گری یک بافت هنجارمند اجتماعی است. اگرچه او این مسئله که سوژه میل به هویت دارد را از طریق نارسیم اولیه وجود می‌پذیرد، اما معتقد است این میل به هویت‌یابی قبل از سوژه‌شدگی به واسطه ساختارهای اجتماعی

صورت می‌گیرد. ساختارهای اجتماعی سیاست هویتی را ترتیب می‌دهند تا با همسان‌سازی بدن‌ها را به راحتی تحت کنترل و نظارت خویش درآورند. باتلر با استفاده از نظریه کنش گفتاری آستین^۱، در حوزه زبان‌شناسی اجراگری را در مقابل اشاره‌گری^۲ زبان قرار می‌دهد. بدین شکل که اگر اشاره‌گری در زبان، گفتن آنچه هست باشد، برعکس اجراگری در اصل متکی بر کنش‌های تأثیرگذاری است که از زبان برمی‌خیزد و از آن فراتر می‌رود. سیاست اجراگری تعیین و شناسایی گریزگاه‌هایی است که از طریق آنها می‌توان از این پروژه همسان‌سازی هویت‌ها فراروی کرد و دست به افشاگری آنها زد (۱۲۳).

اسطوره‌ها و کلیشه‌ها درباره زبان و جنسیت

در درجه اول لازم است اشاره شود که دیدگاه ما، رفتار ما و گرایش‌های ما، همگی نتیجه فرهنگی هستند که ما در آنجا رشد کرده و بزرگ شده‌ایم. معیارهای خاصی از یک فرهنگ، کلیشه‌های خاصی را نیز به وجود می‌آورد که زبان ما را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. این معیارها در گذشته به وجود آمده و آموخته شده و در فرم‌های زبانی انعکاس یافته‌اند. فرانک و آشن^۳ اشاره می‌کنند، شاید کلیشه‌های رایج درباره زبان زنان این باشد که آنها زیاد صحبت می‌کنند (۱۲۴). به نظر می‌رسد هیچ منطق علمی پشت این گفته نباشد تا بتواند آن را حمایت کند، در حالی که امروزه پژوهش‌هایی هستند که نتیجه عکس را نشان می‌دهند. گرادل و سوان^۴ در مطالعات خود اشاره می‌کنند، کلیشه‌ها درباره تفاوت‌های جنسیتی در زبان رشد کرده‌اند. مانند ضرب-المثل‌ها، جوک‌ها، شعرها، روزنامه‌ها، ادبیات. حتی بین زبان‌شناسان کلیشه‌ها درباره زبان زنان و مردان زیاد است و به نظر می‌رسد که هرکدام از آنها دارای تاریخی بسیار

¹ Austin

² Constative

³ Frank, F. and Ashen, F

⁴ Graddol, D. and Swann, J

دورودراز باشند. آنها اضافه می‌کنند که زنان همواره به‌عنوان وراح‌ها، شایعه‌پراکن‌ها و انسان‌هایی که همیشه گله می‌کنند و شکایت دارند به تصویر کشیده شده‌اند که این‌ها در مقابل صبر و تحمل و سکوت سنگین مردان قرار دارند (۱۲۵). روماین^۱ اشاره می‌کند، کلیشه‌ها، رفتارها و گفتارهای ما را منعکس می‌کنند (۱۲۶). کلیشه‌ها درباره اینکه مردان و زنان چگونه باید صحبت کنند، بینش و درک ما را آشکار می‌کنند و همین‌طور نشان می‌دهند که مردان و زنان چگونه باید باشند و چگونه هستند. درک درست تفاوت‌های جنسیتی به جای اینکه نتیجه تفاوت‌های واقعی و موجود باشد، اغلب نتیجه این کلیشه‌ها می‌باشند. آنچه که از مطالعات و گفته‌های بالا فهمیده می‌شود این است که، کلیشه‌ها همواره بر نحوه سخن گفتن و استفاده زبان زنان و مردان و سبک گفتار آنها تأثیر گذاشته است.

¹ Romaine, S

برابری جنسیت

نقش زبان در برابری جنسیت

جایگاه و نقش قدرت اجتماعی مردها همواره برتر از جایگاه اجتماعی زن‌ها در جامعه امروز می‌باشد. چرا که امروزه بیشتر زن‌هایی که نقش‌های اجتماعی را دارا هستند، بیشتر از زنانی که نقش اجتماعی خاصی را ندارند، تمایل به داشتن جنسیت مردانه دارند. زن‌هایی که تمایل به داشتن جنسیت مردانه از خود نشان می‌دهند، در یک بحث سعی می‌کنند تا نظر خود را بر کرسی بنشانند. این می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که جایگاه زبانی مردانه به نسبت بالاتر از جایگاه زبانی زنانه در جامعه امروز ایران می‌باشد. این می‌تواند نشان‌دهنده این مطلب نیز باشد که زن‌ها جایگاه جنسیتی خود را در جامعه همواره به عنوان جنس دوم می‌بینند و برای رسیدن به جایگاه بالاتر ترجیح می‌دهند که جنسیتی مردانه را انتخاب کنند. برای رسیدن به چنین جایگاهی علاوه بر زبان از نقش‌های اجتماعی متفاوتی نیز استفاده می‌کنند که این رفتار، اجراگری می‌باشد که بیان می‌کند، زبان به تنهایی قادر نیست هویت جنسیتی افراد را نشان دهد، بلکه افراد با اجرای رفتارهایی خاص سعی می‌کنند هویت واقعی خود را

در قالب آنچه که انجام می‌دهند، نشان دهند.

در جامعه امروزی، جنسیت عاملی برای به وجود آمدن الگوهای زبانی نیست. گرچه در نتایج و بررسی‌های زبان‌شناسی، جنسیت عاملی اصلی برای تشکیل الگوهای جنسیتی بوده است. اما امروزه این زبان است که بر روی زن‌ها و مرد‌ها تأثیر می‌گذارد و نقش جنسیت اجتماعی آنها را در جامعه تعیین می‌کند. به گونه‌ای که از همان بدو تولد یک نوزاد، زبان نقش خود را در تشکیل جنسیت فرد نشان می‌دهد. با نامیده شدن دختر یا پسر از طریق زبان، جنسیت فرد جهت داده می‌شود و بعد از آن نیز این الگوهای زبانی هستند که قدرت خود را بر فرد اعمال می‌کنند. نقش جنسیتی وی را در محیط‌های مختلف اجتماعی مشخص می‌کنند. پس از آن نیز فرد با به‌کارگیری الگوهای زبانی، جنسیت و هویت جنسیتی خود را به‌مثابه آنچه که می‌گوید و بیشتر از آن، یعنی آنچه که به اجرا می‌گذارد شکل می‌دهد.

اگرچه چیزی که جنسیت بیولوژیکی نامیده می‌شود در مورد افراد مشهود است، اما افراد همواره جنسیت اجتماعی خود را به شکل جنسیت زیست‌شناختی نشان نمی‌دهند، بلکه در محیط‌های اجتماعی مختلف نقش‌هایی را غیر از جنس زیست‌شناختی خود به کار می‌گیرند. بنابراین می‌توان گفت چیزی که جنسیت نامیده می‌شود به طور ذاتی در فرد وجود ندارد، بلکه این فرد است که با به‌کارگیری الگوها و گونه‌ی زبانی خاص نقش جنسیتی خود را شکل می‌دهد. همین‌طور باید اشاره کرد که الگوهای زبانی به تنهایی قادر نیستند هویت واقعی فرد را نشان دهند، بلکه فرد با اجرای الگوهای زبانی جنسیت خود را به‌مثابه آنچه که انجام می‌دهد شکل می‌دهد، البته نه فقط آنچه که در زبان وجود دارد و به زبان می‌آورد.

به صورت کلی زبان توانسته است بر جنسیت ما تأثیر بگذارد و باعث تحمیل الگوهای رفتاری و جنسیتی خاص شود. اما آنچه که امروزه در مورد افراد مشاهده می‌شود، نارسایی زبان در توصیف هویت جنسیتی افراد است. یعنی آنچه که

به صورت ذاتی جنسیت نامیده می‌شود در فرد وجود ندارد، بلکه این فرد است که با به‌کارگیری و اجرای الگوها و گونه‌های زبانی نقش جنسیتی خود را شکل می‌دهد، از بین می‌برد و دوباره آن را بازسازی می‌کند.

بررسی نقش زبان در جامعه امروزی به ما اجازه می‌دهد که کاربردها و نقش‌های زبان در تشکیل جنسیت و مشخص کردن هویت واقعی افراد را بدانیم و با توجه به نحوه گفتار و رفتار افراد، جنسیت و هویت آنها را به عنوان فردی از اجتماع قبول کرده و به نقش‌های متغیر جنسیتی وی در بافت‌های مختلف جامعه احترام بگذاریم. همین‌طور باید به این موضوع اشاره کرد که هرچقدر نقش‌ها و الگوهای زبانی در مشخص کردن جنسیت‌ها خنثی‌تر عمل کنند، به همان میزان تفاوت‌های جنسیتی در جامعه نیز کمتر خواهد شد.

نقش جامعه در برابری جنسیت

واژه جنسیت به تفاوت‌های اجتماعی بین جنس مذکر و مؤنث در طی دوره زندگی اطلاق می‌شود که اصولاً بر اساس یادگیری به وجود آمده است و در تمامی فرهنگ‌ها ریشه دارد. باید به این نکته توجه کرد که این امر در طول زمان قابل تغییر بوده و در فرهنگ‌های گوناگون تفاوت‌های قابل قبولی داشته است. به گونه‌ای که مفهوم جنسیت مرد و زن امروزه در مقایسه با گذشته کاملاً متفاوت است. بررسی و مطالعه در رابطه با جنسیت در ضرورت پاسخ‌دادن به نیازهای زنان به وجود آمده است. چرا که در تمامی جوامع، زنان امتیازات کمتری نسبت به مردان داشته‌اند. بسیاری از افراد واژه جنسیت را امری سکشوآلیته و یا مربوط به سکس می‌دانند. برخی هم فکر می‌کنند صحبت از جنس تنها در مورد زن‌ها می‌باشد. برخی نیز بر این باورند که صحبت از جنس مربوط به موضوعاتی از قبیل بهداشت در باروری، خشونت جنسی

و یا غیره می‌باشد. متأسفانه تعریف درستی از جنس برای عموم مردم وجود ندارد و کمتر در رابطه با این امر صحبت شده است. برخی جوامع دینی آن را مقابل با هنجارهای جامعه می‌دانند و اجازه بحث و بررسی در رسانه‌های عمومی و جمعی به آنها داده نمی‌شود. برخی از جوامع نیز به خاطر سیاست جنسی مردسالارانه خود همواره احتیاجی به بحث و بررسی در این زمینه نداشته و اجازه بررسی عمومی را نیز در اختیار دیگران قرار نداده است.

جنسیت شامل تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تمامی بخش‌های زندگی بین جنس مذکر و مؤنث و دیگری می‌باشد. بنابراین وجود جنسیت ریشه در فرهنگ جوامع دارد و در طول زمان همواره مورد تغییر و دگرگونی و بازاندیشی قرار گرفته است. اما متأسفانه همواره با نیروی مردسالاری سرکوب شده و بازبینی درستی از آن به انجام نرسیده است. وجود جنسیت همواره با طبقه اجتماعی، نژاد و فرهنگ آمیخته شده است. همواره از جنسیت به عنوان یک نیاز اجتماعی صحبت شده است. نیازی که پاسخگوی روابط جنسی بین زنان و مردان باشد و این نیازها همواره در جامعه دوجنس‌گرا از طرف جنس مردانه تحکیم و قوی‌تر شده و می‌شود و اجازه وجود برابری بین زن و مرد را از بین می‌برد. برابری جنسیتی که درک آن امروزه برای کلیه اقشار جامعه امری نامأنوس می‌باشد و درک آن گرچه هر از گاهی دم از فهم آن می‌زنند وجود نداشته و ندارد و این جامعه فرهنگ مردسالارانه در تک‌تک جوامع مدرن و سنتی نفوذ کرده و اجازه برابری جنسیتی را تنها از دید جنسیت مذکر می‌بینند و آن را برای جنسیت مؤنث تفسیر می‌کنند.

متأسفانه در جوامع سنتی ما، جنسیت‌های دیگر سرکوب شده و از بین می‌روند. وقتی از برابری جنسیتی صحبت می‌کنیم برابری در تمامی طبقه‌های اجتماعی فرهنگی و سیاسی و هنری و غیره بین تک‌تک جنسیت‌ها می‌باشد. برابری که در

واقع، وجود جنسیت نباید مورد بررسی قرار گیرد و هرکسی به اندازه دانش و فهم و شایستگی خود از پاداش، حقوق، فرصت‌ها و منابع جامعه برخوردار گردد. برابری جنسیتی به این معنا نیست که تمامی جنسیت‌ها همانند هم هستند، بلکه منظور برخورداری آنها از تک‌تک فرصت‌ها و حقوق و منابع جامعه و زندگی می‌باشد. هرگز فردی به خاطر وجود جنسیتی که دارد از رسیدن به فرصتی در زندگی با این مشکل مواجه نشود که به خاطر جنسیتی که دارد از داشتن آن حقوق محروم گردد.

منظور از برابری جنسیتی و برابری بین زنان و مردان، به معنی برخورداری برابر زنان و مردان در همه سنین و دیدن و در نظر گرفتن جهت‌گیری جنسی آنان از حقوق، فرصت‌ها، منابع و پاداش‌ها می‌باشد. برابری به این معنا نیست که زنان و مردان مانند هم نیستند بلکه به این معنا است که برخورداری آنها از حقوق، فرصت‌ها و شانس‌های موجود در زندگی نباید بر اساس جنس بیولوژیکی آنها تعیین گردد. برای رسیدن به برابری جنسیتی باید رفتار متفاوتی اتخاذ کنیم. در واقع باید زمینه را به نحوی آماده کنیم که همه بتوانند از فرصت‌های مساوی بهره‌مند شوند. برای مثال ترغیب و آموزش خانواده‌های محروم جهت فرستادن دخترانشان به مراکزهای آموزشی و انتخاب شغل‌های اجتماعی و همین‌طور حمایت‌های هدفمند از زنان علیه خشونت‌های جنسی جوامع. در واقع ما باید کاری کنیم که هرگز اقدامات ما باعث شرمندگی و حقارت زنان و جنسیت‌های دیگر نشود. در واقع ما باید زمینه را طوری فراهم کنیم که نابرابری‌های جنسیتی که از گذشته از قبل محرومیت از حق آموزشی و خدمات بهداشتی آگاهانه مشارکت در تصمیم‌گیری‌های عمومی وجود داشته را بتوانند جبران کنند. ما باید بتوانیم با برنامه ریزی مناسب زنان و مردان و همه سوژه-های جامعه را به مرحله‌ای برسانیم که هیچ گروه جنسیتی از موقعیت پایین‌تر و یا بی‌عدالتی‌های سیاسی و اجتماعی آسیب نبیند. این امر مستلزم این است که تمامی

جنسیت‌ها دارای منابع و سازمانی باشند که بتوانند از حقوق خود دفاع کنند. در واقع ما باید با برنامه‌ریزی مناسب و دقیق، تمامی افراد جامعه را درگیر این مطلب کنیم.

با درست کردن چارچوبی برای برنامه‌ریزی برابری جنسیتی، می‌توانیم جامع و افراد جامعه را وادار کنیم که به این برابری احترام بگذارند. جامعه باید به درجه‌ای از این تفکر برسد که بتواند با یک دید و عینک برابری جنسیتی به اطراف خود بنگرد و قوانین را بازبینی کند. قوانینی که بتواند پاسخگوی نیازهای زنان، دختران، پسران، مردان و تمامی جنسیت‌های مشهود و غیر مشهود باشد. برای رسیدن به این امر ما نیازمندیم که بتوانیم تمامی تفاوت‌های جنسی، فیزیکی و غیر فیزیکی را درک کرده و قبول کنیم و به طور کامل آن را تجزیه و تحلیل کنیم. پس از درک این تفاوت‌ها و تمایزهای به وجود آمده، سعی کنیم قوانین را به گونه‌ای برنامه‌ریزی کنیم که بتواند پاسخگوی نیازهای همه جنسیت‌های جامعه باشند و تمامی جنسیت‌ها در تمام مراحل و بخش‌های جامعه بتوانند به صورت برابر مشارکت داشته باشند.

برای برابری جنسیتی می‌توان به بررسی مسائل مختلفی پرداخت. برای مثال، می‌توانیم نیازهای جامعه و نیازهای جنسیتی را مورد ارزیابی قرار دهیم. یک تعاملی بین این دو به وجود بیاوریم. می‌توانیم از تمامی قشرهای جامعه و طبقات اجتماعی به اندازه یکسان کمک گرفته و هدف برابری جنسیتی از حقوق جامعه را مورد ارزیابی قرار دهیم. رسانه‌های جمعی، دانشگاه‌ها و مدارس محلی مناسب برای آموزش برابری جنسی است و تکرار آن در این بخش‌ها موجب مستحکم شدن این تفکر در جامعه خواهد شد. همواره از افرادی که به صورت مالی و علمی از جنسیت صحبت می‌کنند حمایت کنیم تا بتوانیم تمامی دیدگاه‌ها و نظرات افراد را در این زمینه به کار بگیریم. تا بالاخره بتوانیم این تمایزاتی را که در فرهنگ و جامعه ما نهادینه و طبیعی شده‌اند را از بین ببریم.

نمایه

۱. آنتونی گیدنز، سیاست جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱.

۲. آنتونی گیدنز، سیاست جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱.

۳. ژوپیتر در اساطیر رومی، خدای خدایان یا پادشاه خدایان بود. وی، خدای آسمان و خدای آذرخش‌های آسمانی، خدای رعد محسوب می‌شد. همسان و معادل او در خدایان یونان، زئوس بود. ژوپیتر در دین رم باستان مورد پرستش و احترام قرار داشت و هنوز هم در آیین رومی، پرستش می‌شود. ژوپیتر فقط یک الوهیت محافظ و پشتیبان قوم نبود، بلکه حافظ و نگهبان اخلاقیات عمومی و ناظر و ضامن سوگندها، قراردادهای، عهدنامه‌های اتحاد و جنگ‌ها بود. همچنین وظایف اخلاقی و دینی شهروندان نسبت به خدایان، کشور و خانواده‌هایشان به او مربوط می‌شد. رفته‌رفته او به ایزد پشتیبان امپراتوران تبدیل شد و به همین عنوان، در سرتاسر امپراتوری رم مورد پرستش قرار گرفت.

۴. آناهیتا یا ناهید، یکی از ایزدبانوان ایرانی - آریایی است. آناهیتا الهه‌ای است که در یشت پنجم اوستا پرستیده و توصیف شده است. او توسط اهورا مزدا و زرتشت ستایش می‌شود و دارای ارزش و اعتبار بسیاری است. آناهیتا هدایت و نگهداری تمام آب‌های جهان را به عهده دارد. به خاطر قدرت بسیاری که ناهید داشت، فره زرتشت به او سپرده شد تا از آن محافظت کند. آناهیتا بانویی زیبا، شکوهمند، خوش‌اندام، فره‌مند، کمر بند بر میان بسته، دارای موزه‌هایی که تا قوزک پایش با بندهای زرین، همه آراسته، درخشان و با بالاپوشی پوشیده، آراسته، پرچین و زرین، سپید بازو،

آراسته به زیورهای زیبا از جمله گوشواره‌های چهار گوش زرین و گردنبند پنجم زرین، گردن زیبا و مقدس، تاج زرین هشت پر بر سر، آراسته به گوهرهایی همچون ستارگان درخشان، روشنایی دارای همه گونه آسانی، آراسته به صد ستاره زرین هشت پاره، گردونه شکل، آراسته با نوارها، زیبا، دارای پنبری برجسته، نیکو ساخته، پوشانده در جامه‌هایی ببرین توصیف شده است.

۵. آرس، خدای جنگ و پسر زئوس و هرا در اساطیر یونانی است. رومی‌ها خدای جنگ خود یعنی مارس را با آرس یونانی مطابق می‌دانستند. البته مارس نزد رومیان از جایگاه برجسته‌تری برخوردار بود تا آرس نزد یونانیان. آرس را چندان قابل اعتماد نمی‌دانستند و او را زاده سرزمین دور بشمار می‌آوردند. در ادبیات یونان باستان او را در مقایسه با خواهر خود آتنا که مقام او در جایگاه ایزدبانوی عقل و خرد شامل راهبرد نظامی و رهبری ارتش بود، اغلب به عنوان جنبه فیزیکی، خشونت‌آمیز و غیرقابل انکار جنگ در نظر می‌گیرند.

۶. بخشی از این مطالب از کتاب توپ مرواری، صادق هدایت اقتباس شده است. توپ مرواری رمانی است نوشته صادق هدایت. این کتاب در سال ۱۳۲۶ نوشته شد، اما در زمان حیات نویسنده اجازه چاپ نیافت، نخستین چاپ کتاب به سال ۱۳۵۸ برمی‌گردد که به صورت زیرزمینی چاپ و منتشر شد.

۷. در فرهنگ لغت وبستر تعریفی از کلیشه ارائه شده است. کلیشه یک تصور ذهنی است که در بین اعضای گروه و افراد جامعه رایج است و همین‌طور یک نظریه یا عقیده و دیدگاهی را با یک قضاوت عادی بسیار ساده جلوه سازی می‌کند. بنابراین آنچه که به عنوان یک الگوی جامع در جامعه‌ای فراگیر می‌شود را کلیشه گویند.

۸. سیمون دو بووآر با نام اصلی سیمون لوسی ارنستین ماری برتراند دو بووآر فیلسوف، نویسنده، فمینیست و اگزیستانسیالیست فرانسوی بود که در ۹ ژانویه، ۱۹۰۸ در پاریس در خانواده‌ای بورژوا به دنیا آمد. بووآر به عنوان مادر فمینیسم بعد از ۱۹۶۸ شناخته می‌شود. معروف‌ترین اثر وی جنس دوم نام دارد که در سال ۱۹۴۹ نوشته شده است. این کتاب به تفصیل به تجزیه و تحلیل ستمی که در طول تاریخ به جنس زن شده است می‌پردازد. پس از آنکه این کتاب چند سال پس از چاپ فرانسه، به انگلیسی ترجمه و در آمریکا منتشر شد، به عنوان یک کتاب فمینیستی شناخته شد.

۹. در فرهنگ لغت وبستر فمینیسم، نظریه سیاسی، اقتصادی و برابری اجتماعی در جنس‌ها را گویند، سازمان و جنبشی است که به بررسی حقوق و علایق زنان می‌پردازد. بسلی^۱ فمینیسم را این‌گونه تعریف می‌کند: فمینیسم گستره‌ای از جنبش‌های سیاسی، ایدئولوژی‌ها و جنبش‌های اجتماعی است که هدفی مشترک را دنبال می‌کنند. برقراری و دستیابی به سطحی از حقوق زنان که در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، شخصی و اجتماعی، با مردان برابر باشد. این هدف شامل تلاش برای برقراری فرصت‌های برابر برای زنان در اشتغال و برابری حقوق مادی به ازای کار برابر با مردان می‌شود.

۱۰. ویلیس^۲ درباره فمینیسم رادیکال این‌گونه اشاره می‌کند که فمینیسم رادیکال، یکی از گرایش‌های فمینیسم است که بر روی نظریه مردسالاری متمرکز می‌شود. در واقع تمرکز فمینیسم رادیکال به مردسالاری به عنوان یک سیستم قدرت نگاه می‌کند که جامعه را به شکل روابط پیچیده‌ای بر اساس پیش‌فرض برتری مردان، سازمان می‌دهد و از آن برای ستم بر زنان استفاده می‌شود.

¹ Beasley, Chris

² Willis, Ellen

۱۱. گلن وارد در کتاب پست‌مدرنیسم ترجمه قادر فخر رنجبری و ابوذر کرمی درباره بودریلار و دیدگاه وی اشاره می‌کند. از طرفی دیگر در کتاب نظریه برای پژوهش‌های دینی نوشته ویلیام دیل و تیموتی بیل، ترجمه حمید پرنیان، درباره بودریلار این‌گونه اشاره شده است که ژان بودریلار نظریه پرداز پست‌مدرن فرهنگی است که بیش‌تر به خاطر نقدهایش بر جامعه مصرف‌گرای معاصر شناخته شده است. او که جامعه‌شناسی خوانده، یکی از نظریه‌پردازان مهم پست‌مدرنیسم است. بودریار در آثاری که درباره فرهنگ پست‌مدرن نوشته، آثاری که داعیه‌های رادیکالی دارند، ایده‌های مختلفی را از حوزه‌های مختلفی مانند زبان‌شناسی و فلسفه و جامعه‌شناسی و علوم سیاسی گرفته و به کار بسته است. وی به مسائل گوناگون و گسترده‌ای پرداخته که شامل رسانه‌های جمعی، مصرف‌انبوه، جامعه مصرفی، جنگ، و تروریسم می‌شود.

۱۲. گلن وارد، پست‌مدرنیسم، ترجمه قادر فخر رنجبری و ابوذر کرمی وارد، ۱۳۹۲، ص ۲۷.

۱۳. جونز، ظهور دوباره فمینیسم، ۱۹۹۶، ص ۹۲.

۱۴. در کتاب نظریه برای پژوهش‌های دینی نوشته ویلیام دیل و تیموتی بیل، ترجمه حمید پرنیان درباره میشل فوکو این‌گونه آمده است که، میشل فوکو فیلسوف، خبره در زمینه تاریخ اجتماعی و روشنفکری و منتقد فرهنگی بود. فوکو در آثارش بی‌وقفه دارد دانش مرسوم ما از ماهیت انسان و تاریخ و جهان و کاربست‌های اجتماعی و سیاسی چنین دانشی را به چالش می‌کشد. در همین راستا، وی پیش‌فرض‌های صاحب‌نظران مدرنیستی مانند فروید و مارکس را به پرسش می‌گیرد، کسانی که ایده‌هایشان روشنفکری مرسوم سده بیستم فرانسه را پی‌ریزی کرده است. از دید

فوکو، برخورد با خود به این مربوط می‌شود که فرد خودش را چگونه ببیند و چگونه از خودش سوژه‌ای اخلاقی بسازد. این جنبه در تضاد با آن ایده‌های اخلاق است که رفتار فرد را با یک قاعده‌ی ترانسندانت اخلاقی می‌سنجند. برای نمونه، به این پرسش می‌پردازد که تاریخ امور جنسی فوکو در کتاب سه‌جلدی امور جنسی، برخلاف دیگر حوزه‌ها، حوزه‌هایی مانند غذا یا ورزش، چرا و چگونه به ابژه‌ی گفتمان اخلاقی تبدیل شده است.

۱۵. لویس مک‌نی، جنسیت، زیستگاه و زمینه: پیر بوردیو و محدودیت‌های انعطاف‌پذیری، ۱۹۹۲، ص ۲۳.

۱۶. ویلیام دیل و تیموتی بیل در کتاب نظریه برای پژوهش‌های دینی، ترجمه حمید پرنیان درباره جودیت باتلر این‌طور اشاره می‌کنند که وی در گروه بلاغت و ادبیات تطبیقی دانشگاه کالیفرنیا تدریس می‌کند. باتلر را بیش‌تر نظریه‌پرداز جنسیت و هویت و قدرت می‌دانند. کتاب تأثیرگذار وی، آشفتگی جنسیت، این بحث را مطرح می‌کند که نه جنسیت و نه جنس و نه هیچ‌یک از مقوله‌های هویت انسانی، طبیعی نیستند. باتلر می‌گوید این مقوله‌های هویتی از طریق کنش تکرار در یک فرهنگ، شکل اجتماعی و نمادین پیدا کرده‌اند. هویت جنسی، اجراگری است. ورای نموده‌های جنسیت، هویت جنسیتی وجود ندارد. هویت برساخته‌ای اجراگرانه است که همین نمودها می‌سازندش، همین نمودهایی که گفته می‌شود اثرات یا پی‌آمدهای آن هویت هستند. جنسیت بودن نیست بلکه کردنی است. جنسیت این نیست که شما چه کسی هستید، بلکه این است که چه کار می‌کنید. به زبانی دیگر جنسیت شما را واژه‌ها و کنش‌ها و پوشاک و حالت رفتاری شما یعنی نحوه بیان هویتتان مشخص می‌کند.

۱۷. جودیت باتلر، آشفته‌گی جنسیت، ۱۹۹۰، صفحه ۳۲.

۱۸. ویلیام دیل و تیموتی بیل در کتاب نظریه برای پژوهش‌های دینی، ترجمه حمید پرنیان درباره لوس ایریگاری این‌طور اشاره می‌کنند که وی در بلژیک به دنیا آمد. کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه لوون گرفت و در دبیرستانی در بروکسل آموزگاری کرد. بعد به پاریس مهاجرت کرد و از دانشگاه پاریس در رشته روان‌شناسی فارغ‌التحصیل شد. در سمینارهای ژاک لاکان شرکت کرد و عضو مدرسه فرویدی لاکان شد و روان‌کاوی خواند. یک دکترای دیگر در رشته زبان‌شناسی گرفت، و به سمت استادی دانشگاه و سن درآمد. ایریگاری، برخلاف دیگر فمینیست‌های فرانسوی همیشه مدعی بوده که چیزی به‌مثابه تفاوت جنسی هست و این‌که هویت جنسی زنانه خودمختار و تکین است و در تجربه خاص تجسم‌یافته زنان ریشه دارد. موضعی که گاهی آن را فمینیسم تفاوت می‌نامند.

۱۹. کارولین بین بریج، زن که جنس نیست، نگاهی به زندگی و آموزه‌های لوس ایراگری، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، انتشارات فرهنگ ارشاد، ۱۳۹۲.

۲۰. در کتاب نظریه برای پژوهش‌های دینی نوشته ویلیام دیل و تیموتی بیل، ترجمه حمید پرنیان درباره فردینان دو سوسور این‌گونه آمده است فردینان دو سوسور زبان‌شناس سوئسی بود که بعد از مرگش کتاب درس گفتارهایی در زبان‌شناسی عمومی منتشر شد. انتشار این کتاب را آغاز رویکرد ساختارگرایی می‌دانند. سوسور از همان کودکی در مطالعه زبان استعداد داشت. در دانشگاه ژنو نه‌تنها زبان‌شناسی آموخت که در رشته‌های الهیات و حقوق و شیمی هم درس خواند. دیدگاه سوسور درباره زبان که در کتاب درس گفتارهایی در زبان‌شناسی عمومی به‌طور مفصل آمده است حوزه‌های دانشگاهی زیادی همچون دین و ادبیات و فلسفه و انسان‌شناسی و

روان‌شناسی را متأثر ساخته است. سوسور تأکید داشت که معنی زبان‌شناختی در روابط بین واژه‌ها جاری است و نظریه‌پردازان انتقادی بسیاری در سده بیستم مانند میشل فوکو، لوئی آلتوسر، رونالد بارت، کلود لوی استروس، ژاک لکان، ژولیا کریستوا، و ژاک دریدا از همین نقطه شروع کردند و دیدگاه‌های انتقادی‌شان را بر ساختند.

۲۱. در کتاب نظریه برای پژوهش‌های دینی نوشته ویلیام دیل و تیموتی بیل، ترجمه حمید پرنیان درباره ژاک لاکان این‌گونه آمده است که وی در پاریس و در خانواده‌ای با کیش کاتولیک رمی به دنیا آمد. مدرک پزشکی‌اش را از سوربن گرفت و بعد به عنوان روان‌کاو تعلیم دید. با روان‌کاوی غالب در اروپا رابطه‌ای شکرآب داشت و در ۱۳۵۹ از انجمن روان‌کاوی پاریس استعفا داد. در همین سال بود که سخنرانی مشهورش (کارکرد و حوزه گفتار و زبان) را در انجمن بین‌المللی روان‌کاوی رم ایراد کرد. آثار لاکان عمدتاً روی شکل‌گیری سوژه و نقش ناخودآگاه متمرکز می‌شوند و در پرتو ساختارگرایی به‌ویژه زبان‌شناسی ساختارگرایی سوسور و مردم‌شناسی ساختارگرایی لوی استروس تفسیری دوباره و رادیکال از فروید و روان‌کاوی به دست دهند.

۲۲. در کتاب نظریه برای پژوهش‌های دینی نوشته ویلیام دیل و تیموتی بیل، ترجمه حمید پرنیان درباره زیگموند فروید این‌گونه آمده است که وی در خانواده‌ای یهودی در فرایبورگ آلمان به دنیا آمد. وقتی زیگموند چهارساله بود خانواده‌اش به وین مهاجرت کردند. زیگموند دانش‌آموز برجسته‌ای بود و به دانشگاه وین رفت و در سال ۱۸۸۱ از دانشکده پزشکی فارغ‌التحصیل شد. فروید در ۱۸۸۶ در وین به عنوان پزشک شروع به کار کرد و تمرکز کاری‌اش را روی اختلالات عصبی گذاشت. وی

در وین ماند اما در سال ۱۹۳۸ مجبور شد در پی اشغال اتریش به دست نازی‌ها، به انگلستان بگریزد. فروید در لندن جان سپرد. فروید بنیان‌گذار روان‌کاوی است. وی در سال ۱۹۲۲ مقاله‌ای عمومی نوشت و در آن مقاله سه تعریف از روان‌کاوی پیش گذاشت: رشته‌ای که دربارهٔ ناخودآگاه تحقیق می‌کند، روشی درمانی برای بهبود اختلالات عصبی، و مجموعه‌ای از اطلاعات پژوهشی که به تدریج در حال توسعه یافتن است.

۲۳. ژوئیسانس در زبان فرانسوی به معنای لذت، هم از نظر برخورداری از حقوق و دارایی و هم بهره‌مندی از ارگاسم جنسی است. این معنای دوم ژوئیسانس در پساساختارگرایی به صورت‌های مختلف مورد توجه قرار گرفته است. ژاک لاکان از جمله صاحب‌نظرانی است که بر این مفهوم تأکید دارد (ندری دوست و رشیدپور، ۱۳۹۵).

۲۴. شون هومر، ژاک لاکان، ترجمه محمد علی جعفری و سید ابراهیم طاهایی، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۸، صص ۶۷، ۱۲۵-۱۳۴.

۲۵. ویلیام دیل و تیموتی بیل در کتاب نظریه برای پژوهش‌های دینی، ترجمه حمید پرنیان درباره ژولیا کریستوا این‌طور اشاره می‌کنند که وی روان‌کاو و نظریه‌پرداز فمینیست زبان و ادبیات است. وی در بلغارستان به دنیا آمد. در سال ۱۹۶۶، پس از گرفتن یک بورس پژوهشی برای نوشتن تز دکترایش، به پاریس رفت. کریستوا در آنجا به سرعت به جنبش روشنفکران چپی پیوست. کریستوا در تلافی گاه زبان‌شناسی و روان‌کاوی و نظریه فمینیستی کار می‌کند. وی دربارهٔ موضوع‌های بی‌شماری نوشته، از وحشت گرفته تا عشق و افسردگی. روی هم‌رفته، وی علاقه کمی به ساختارهای

رسمی زبان و معنی دارد. کریستوا به هر چه از این ساختارها می‌گریزد و این ساختارها را ویران می‌کند، علاقهٔ بیش‌تری نشان داده است. علاقهٔ او به دیگری بازنمایی نشدنی و بیان نشدنی در زبان و در خود و در جامعه است. در این دیگری است که کریستوا امکانی برای دگرگونی انقلابی اجتماعی می‌بیند.

۲۶. نوئل مک آفی، ژولیا کریستوا، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴، ص ۱۲۲.

۲۷. نظریه کوئیر یا فراهنجار مجموعه‌ای از عقاید بر پایه این امر است که هویت‌ها ثابت نیستند و نمی‌توانند مشخص‌کننده خصوصیات یک انسان باشند. طبق این نظریه، به‌طور کلی صحبت کردن در مورد گروهی تحت عنوان زنان، همجنس‌گرایان و غیره، بی مفهوم است، چرا که هر هویتی متشکل از تعداد زیادی عناصر مختلف است و پیش فرض این‌که بتوان انسان‌ها را بر پایه یک هویت مشترک طبقه‌بندی کرد بسیار اشتباه است. این نظریه پیشنهاد می‌کند که انسان‌ها مفاهیم مربوط به هویت‌های ثابت را به گونه‌های مختلف و مبتکرانه زیر سؤال ببرند. نظریه کوئیر تا حدودی بر پایه اثر جودیت باتلر تحت عنوان آشفتگی جنسیتی و آثار میشل فوکو است. باید توجه داشت که نظریه کوئیر نام دیگری برای نظریات دگرباشی نیست، بلکه با کمک نظریه کوئیر می‌توان پیش فرض‌های مربوط به جنسیت، جنس‌گونگی و همجنس‌گرایی را مورد سؤال قرار داد (آناماری، ۱۹۹۶).

۲۸. کوئیر در لغت به معنی عجیب است و به عنوان یک اصطلاح برای افرادی با گرایش جنسی و یا هویت جنسیتی متفاوت بکار می‌رود. دانشمندان و فعالان کوئیر شروع به اصلاح کلمه برای دفاع از هویت سیاسی مجزا از هویت سیاسی گی کردند.

کوئیر معمولاً به عنوان جایگزینی مبهم‌تر برای دگرباشی به کار می‌رود تا به افرادی اطلاق شود که خود را در معیارهای سنتی جنس و جنسیت قرار نمی‌دهند.

۲۹. مطالعات زنان یک حوزه میان‌رشته‌ای دانشگاهی در زمینه علوم انسانی و علوم اجتماعی است که به مسائل زنان، فمینیسم، جنسیت، جنس‌گونگی و تبعیض‌های جنسیتی می‌پردازد. مطالعات زنان مباحثی همچون نظریه‌های فمینیستی، نظریه فراهنجار، تاریخ جنبش زنان، ادبیات زنان، تاریخ اجتماعی، مسائل مربوط به بهداشت و سلامت زنان و زنان و توسعه را در برمی‌گیرد.

۳۰. مطالعات مردان برای بیان دغدغه‌های مردان، مبارزه با سکسیم، نفرت‌پراکنی، رادیکالیسم جنسیتی، بی‌عدالتی و ترسیم چهره منفی از مردان در رسانه‌ها می‌باشد. این مطالعات تلاشی است برای از بین بردن ضوابط و قوانین و فضای حاکم بر جوامع است که باعث شده مردان از شخصیت اصلی خویش دور شده و برای گفتن طبیعی‌ترین نیازش، احساساتش و غرایزش از هر راهی جز خود بودن و صادق بودن استفاده کند.

۳۱. در فرهنگ لغت وبستر، سوژه به کسی اطلاق می‌شود که در ابتدا هیچ جنسیتی ندارد و رفتار و افکارش توسط جامعه ساخته می‌شود.

۳۲. مهران رضایی. سیاست نا/حقیقت در گفتمان جنسی ایران پس از انقلاب. مجله مطالعات جنسیت، بدن و سیاست. ۱۳۹۴، شماره دوم.

۳۳. جانت هولمز، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی زبان، ۲۰۰۸، ۱۵۷.

۳۴. جودیث باتلر، آشفتگی جنسیت، ترجمه امین قضایی، ۱۳۸۵، ص ۷۸.

۳۵. فرهنگ لغت وبستر.

۳۶. جودیت باتلر، عملکرد، دقت و سیاست جنسی. ۲۰۰۹، ص ۵.

۳۷. فرهنگ لغت وبستر.

۳۸. فرهنگ لغت وبستر.

۳۹. فرهنگ لغت وبستر.

۴۰. فرهنگ لغت وبستر.

۴۱. فرهنگ لغت وبستر.

۴۲. فرهنگ لغت وبستر.

۴۳. فرهنگ لغت وبستر.

۴۴. فرهنگ لغت وبستر.

۴۵. LGBTQA، شامل افرادی است که گرایش جنسی و رفتار جنسی به غیر از دگرجنس‌گرایی دارند که شامل همجنس‌گرایی مردانه، همجنس‌گرایی زنانه، دوجنس‌گرایی و تراجنسیتی و غیر جنس‌گراهاست. با این حال جامعه دگرباشان به این گرایش‌ها محدود نبوده و دامنه وسیع‌تری از گرایش‌ها اعم از Lesbian, Asexual, Transgender, Bisexual, Gay, Queer, intersexual است.

۴۶. فرهنگ لغت ویستر.

۴۷. فرهنگ لغت ویستر.

۴۸. (۲۷) نظریه کوئیر یا فراهنجار مجموعه‌ای از عقاید بر پایه این امر است که هویت‌ها ثابت نیستند و نمی‌توانند مشخص‌کننده خصوصیات یک انسان باشند. طبق این نظریه، به‌طور کلی صحبت‌کردن در مورد گروهی تحت عنوان زنان، همجنس‌گرایان و غیره، بی‌مفهوم است، چرا که هر هویتی متشکل از تعداد زیادی عناصر مختلف است و پیش‌فرض این‌که بتوان انسان‌ها را بر پایه یک هویت مشترک طبقه‌بندی کرد بسیار اشتباه است. این نظریه پیشنهاد می‌کند که انسان‌ها مفاهیم مربوط به هویت‌های ثابت را به گونه‌های مختلف و مبتکرانه زیر سؤال ببرند. نظریه کوئیر تا حدودی بر پایه اثر جودیت باتلر تحت عنوان آشفتگی جنسیتی و آثار میشل فوکو است. باید توجه داشت که نظریه کوئیر نام دیگری برای نظریات دگرباشی نیست، بلکه با کمک نظریه کوئیر می‌توان پیش‌فرض‌های مربوط به جنسیت، جنس‌گونگی و همجنس‌گرایی را مورد سؤال قرار داد (آناماری، ۱۹۹۶).

۴۹. آن اوکلی، جنس، جنسیت و جامعه، ۱۹۷۲، ص ۱۶۰.

۵۰. سارا میلز، جنسیت و ادب، ۲۰۰۳.

۵۱. جورج یول، مطالعات زبان، ۲۰۰۶، ص ۲۲۲.

۵۲. جانت هولمز، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی زبان، ۲۰۰۸، ص ۲۰۱.

۵۳. جودیث باتلر، آشفتگی جنسیت، ۱۹۹۰، صفحه ۷. جودیث باتلر، عملکرد، دقت و سیاست جنسی. ۲۰۰۹.

۵۴. جیمز گلیک، نظم در آشفتگی، ترجمه مسعود نیازمند، تهران: شرکت هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران (هما) مرکز بهسازی و آموزشی نیروی انسانی، ۱۳۷۶، صص ۲۳-۴.

۵۵. جودیث باتلر، کتاب آشفتگی جنسیت، ۱۹۹۰.

۵۶. یحیی مدرس، در آمدی بر جامعه‌شناسی زبان، ۱۳۶۸، ص ۱۶۰.

۵۷. لزلی فاینبرگ، Stone Butch Blues، ۱۹۹۳، ص ۱۵.

۵۸. استفانی گرت، جامعه‌شناسی جنسیت، ۱۹۸۸، صص ۳۵، ۳۶.

۵۹. فاطمه شعبی، زنان و مردان، ۱۳۹۲، ص ۳۷.

۶۰. جفری ویکس، سکشوالیته، ۲۰۰۹، صص ۱۱-۱۲.

۶۱. جفری ویکس، سکشوالیته، ۲۰۰۹، ص ۸.

۶۲. جفری ویکس، سکشوالیته، ۲۰۰۹، ص ۱۰.

۶۳. جودیث باتلر، کتاب آشفتگی جنسیت، ۱۹۹۰.

۶۴. جودیث باتلر، کتاب آشفتگی جنسیت، ۱۹۹۰.

۶۵. گرت، جنسیت، ۱۹۹۸، صص ۵۳-۵۲.
۶۶. دیوید سن و گوردون، ۱۹۸۲، صص ۱۱۱-۱۰۸.
۶۷. گرت، جنسیت، ۱۹۹۸، ص ۲۱.
۶۸. فاطمه شعبی، زنان و مردان، ۱۳۹۲، ص ۳۰.
۶۹. سارا احمد، پدیدارشناسی کوئیر، ۲۰۰۶، ص ۲.
۷۰. جودیث باتلر، کتاب آشفتگی جنسیت، ۱۹۹۰، ص ۵۴.
۷۱. کوچیتو می‌تواند به جمله معروف رنه دکارت، فیلسوف فرانسوی اشاره داشته باشد: می‌اندیشم پس هستم.
۷۲. جنیفر کوتس، زن، مرد و زبان، ۱۹۹۳.
۷۳. جورج یول، مطالعات زبان، ۲۰۰۶، ص ۲۲۳.
۷۴. جودیث باتلر، عملکرد، دقت و سیاست جنسی. ۲۰۰۹.
۷۵. امین قضایی، رویکردهای جامعه‌شناختی به جنسیت، ۱۳۹۱.
۷۶. ژان پل سارتر فیلسوف، اگزیستانسیالیست، رمان‌نویس، نمایشنامه‌نویس و منتقد فرانسوی بود. به‌طور کلی دو دوره در زندگی حرفه‌ای سارتر وجود داشت. اولین دوره زندگی حرفه‌ای او دوره پس از نوشتن اثر معروفش، هستی و نیستی، بود و نوشتن

رمان تهوع. سارتر به آزادی بنیادی انسان اعتقاد داشت و باورداشت که انسان محکوم به آزادی است. در دومین دوره حرفه زندگی اش، سارتر به عنوان روشن فکری فعال از نظر سیاسی شناخته می شد. سارتر از طرفداران کمونیسم بود، هرچند که هرگز به طور رسمی به عضویت حزب کمونیست فرانسه درنیامد. وی بیشتر عمر خویش را صرف مطابقت دادن ایده های آگزیستانسیالیستی اش کرد. سارتر معتقد بود که انسان باید خود سرنوشتش را تعیین کند. وی همچنین، مطابق با اصول کمونیسم، باور داشت که نیروهای اقتصادی - اجتماعی جامعه که از کنترل انسان خارج هستند، نقشی حیاتی در تعیین مسیر زندگی اشخاص دارند. در سال ۱۹۶۴ جایزه ادبی نوبل به سارتر تعلق گرفت، ولی او از پذیرفتن این جایزه خودداری کرد. او در نامه ای که به آکادمی نوبل نوشت توضیح داد که نمی تواند جایزه را بپذیرد و نمی خواهد که هرگز نامش در فهرست دریافت کنندگان آن جایزه قرار گیرد. سارتر به عنوان یک نویسنده نمی خواست نامش با سازمانی مرتبط گردد (آلیسون، ۲۰۱۵).

۷۷. یکبار به هم خوردن بال های پروانه کافی است تا شما با یک رفتار آشوب گونه روبه رو شوید. این رفتار به آرامی به آشوب گونگی میل نمی کند، بلکه از نقطه ای ناگهان به سمت بی نهایت می رود. اثر پروانه نام فنی است تحت عنوان ارتباط و وابستگی حساس به شرایط اولیه. یک تغییر کوچک در شرایط اولیه یک سیستم به تغییری بزرگ در خروجی آن سیستم در طول زمان منجر می شود؛ یعنی رفتار آینده سیستم های معین با دانستن شرایط اولیه آن ها معین می شود. حساسیت به شرایط اولیه مهم ترین شاخص آشوب می باشد که رفتار یک سیستم را با تغییری هر چند اندک در شرایط اولیه به طور چشمگیری عوض می کند (گلیک، ۱۳۷۶).

۷۸. یحیی مدرسی، در آمدی بر جامعه شناسی زبان، ۱۳۶۸، ص ۱۶۹.

۷۹. پیتر ترادگیل، زبان‌شناسی اجتماعی، درآمدی بر زبان و جامعه، ترجمه محمد طباطبایی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۶.
۸۰. یحیی مدرس، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، ۱۳۶۸، ص ۱۶۹.
۸۱. جانت هولمز، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی زبان، ۲۰۰۸، ص ۱۶۴.
۸۲. رابین لیکاف، زبان و جایگاه زن، ۱۹۷۵.
۸۳. پیتر ترادگیل، زبان‌شناسی اجتماعی، درآمدی بر زبان و جامعه، ترجمه محمد طباطبایی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۶.
۸۴. جانت هولمز، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی زبان، ۲۰۰۸، ص ۱۷۰.
۸۵. جانت هولمز، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی زبان، ۲۰۰۸، صص ۱۵۷-۱۵۹.
۸۶. فرامکین و همکاران، مقدمه‌ای بر زبان، ۲۰۰۳.
۸۷. رابین لیکاف، زبان و جایگاه زن، ۱۹۷۵.
۸۸. اتو یسپرسن، فلسفه گرامر، ۱۹۹۲، ص ۲۵۱.
۸۹. آنه کاناریس، سفرهای جنسیتی: نوشتن کودکان و ساختار جنسیت، ۱۹۹۹.
۹۰. پیتر ترادگیل، زبان‌شناسی اجتماعی، درآمدی بر زبان و جامعه، ترجمه محمد طباطبایی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۵.

۹۱. جانت هولمز، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی زبان، ۲۰۰۸، ص ۱۵۸.
۹۲. پیتر ترادگیل، زبان‌شناسی اجتماعی، درآمدی بر زبان و جامعه، ترجمه محمد طباطبایی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۰.
۹۳. وارداف، ۲۰۰۶، صص ۳۳۱ - ۳۱۵.
۹۴. گیلگارد، ۲۰۰۶.
۹۵. یحیی مدرس، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، ۱۳۶۸، صص ۱۷۰ - ۱۶۰.
۹۶. جزایر آنتیل کوچک نام مجموعه‌ای دراز از جزیره‌های آتشفشانی کمانی شکل در نیمکره غربی است. بیشتر این جزیره‌ها، مرز میان دریای کارائیب و اقیانوس اطلس را می‌سازند. بخشی از این جزیره‌ها هم در شمال آمریکای جنوبی جای دارند. جزایر آنتیل بزرگ و کوچک با هم اندلیس را می‌سازند که کارائیب را احاطه کرده است.
۹۷. از ویژگی‌های اصلی فرهنگی این منطقه، اختلاط فرهنگ‌های گوناگون است که باعث گسستگی و گسیختگی زبانی و مکانی بین جوامع آن شده است.
۹۸. آراواکها دسته‌ای از سرخ‌پوستان بودند که نخستین بار اسپانیاییان در سده پانزدهم میلادی با آنان روبه‌رو گشتند. آراواکها شامل تائینوها که در باهاما و آنتیل بزرگ می‌زیستند، باشندگان تیرینیداد، سرخ‌پوستان ایگنری و گروه‌های کوچک دیگری که در کرانه‌های خاوری آمریکای جنوبی می‌زیستند می‌شدند. آراواکها به زبان آراواکی سخن می‌گفتند و نخستین دسته از بومیان قاره آمریکا بودند که کریستوف کلمب با

آنان رویه‌رو شد. بسیاری از باشندگان کنونی آروبا، پورتوریکو، جمهوری دومینیکن و هائیتی تبار آراواکی دارند.

۹۹. یحیی مدرسی، در آمدی بر جامعه‌شناسی زبان، ۱۳۶۸، ص ۱۶۸.

۱۰۰. اتو یسپرسن، زبان، ماهیت، توسعه و منشأ آن، ۱۹۶۴، ص ۱۳۷.

۱۰۱. رایین لیکاف، زبان و جایگاه زن، ۱۹۷۵، ص ۵۱.

۱۰۲. پیتر ترادگیل، زبان‌شناسی اجتماعی، درآمدی بر زبان و جامعه، ترجمه محمد طباطبایی، ۱۳۷۶، صص ۱۱۰-۱۱۲.

۱۰۳. جانت هولمز، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی زبان، ۲۰۰۸، ص ۱۵۹.

۱۰۴. رایین لیکاف، زبان و جایگاه زن، ۱۹۷۵، صص ۴۵-۴۱.

۱۰۵. دבורا کامرون، نقد فمینیستی زبان، ۱۹۹۰، ص ۱۴.

۱۰۶. رایین لیکاف، زبان و جایگاه زن، ۱۹۷۵، ص ۴۳.

۱۰۷. اتو یسپرسن، فلسفه گرامر، ۱۹۹۲.

۱۰۸. فاطمه صادقی، زبان و جنسیت به زبان عربی، ۲۰۰۷، ص ۶.

۱۰۹. رایین لیکاف، زبان و جایگاه زن، ۱۹۷۵.

۱۱۰. دבורا کامرون، نقد فمینیستی زبان، ۱۹۹۰، ص ۱۴.

۱۱۱. مالز و بورکر، جایگاه جنسیت در عمل گرایانه توسعه، ۱۹۸۲، ص ۲۰۰.
۱۱۲. دبورا کامرون، نقد فمینیستی زبان، ۱۹۹۰، ص ۱۴.
۱۱۳. دبورا تانن، جنسیت و گفتمان، ۱۹۹۵.
۱۱۴. ماری کرافورد، تفاوت صحبت کردن، ۱۹۹۵، ص ۱.
۱۱۵. فاطمه صادقی، زبان و جنسیت به زبان عربی، ۲۰۰۷، صص ۱۱-۱۲.
۱۱۶. دبورا تانن، شما فقط نمی فهمید: زنان و مردان در گفتگو، ۱۹۹۰.
۱۱۷. اکارت و کنل، زبان و جنسیت، ۲۰۰۳.
۱۱۸. جین ساندرلند، گفتمان جنسیت، ۲۰۰۴، ص ۱۷.
۱۱۹. اکارت و کنل، زبان و جنسیت، ۲۰۰۳، ص ۱۲.
۱۲۰. جودیت باتلر، سخنرانی هیجان‌انگیز، ۱۹۹۷.
۱۲۱. جودیت باتلر، کتاب آشفتگی جنسیت، ۱۹۹۰.
۱۲۲. جودیت باتلر، سخنرانی هیجان‌انگیز، ۱۹۹۷، صص ۵-۱ و صص ۴۹-۴۸.
۱۲۳. مهدی سلیمی، سیاست اجراگری، تئاتر مردم ستمدیده، ۱۳۹۱.

۱۲۴. فرانک و آشن، صحبت کردن مانند یک خانم: چگونه زنان صحبت می کنند. زبان و جنس، ۱۹۸۳، ص ۲۷.

۱۲۵. گرادل و سوان، ۱۹۸۹، ص ۲.

۱۲۶. سوزان روماین، برقراری ارتباط جنسیت، ۱۹۹۹، ص ۴.

منابع فارسی

باتلر، جودیت، ۱۳۸۵، *آشفستگی جنسیت*، ترجمه امین قضایی، پاریس: نشر مجله شعر.

بریج، کارولین بین، ۱۳۹۲، *زن که جنس نیست*، نگاهی به زندگی و آموزه‌های لوس ایراگری، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، انتشارات فرهنگ ارشاد.

پاک‌نهاد جبروتی، مریم، ۱۳۸۱، *فردستی و فرودستی در زبان*، تهران: انتشارات گام نو.

ترادگیل، پیتز، ۱۳۷۶، *زبان‌شناسی اجتماعی*، در *آمدی بر زبان و جامعه*، ترجمه محمد طباطبایی، تهران: آگاه.

دوبوار، سیمون، ۱۳۸۸، *جنس دوم*، ترجمه قاسم صنعوی، تهران: نشر توس.

دیل، ویلیام و تیمونی بیل، ۲۰۰۴، *نظریه‌ای بر پژوهش‌های دینی*، ترجمه حمید پرنیان، ۱۳۹۱، انتشارات زمانه

رصایی، مهران. ۱۳۹۴. *سیاست نا/حقیقت در گفتمان جنسی ایران پس از انقلاب*. مجله مطالعات جنسیت، بدن و سیاست. شماره دوم.

سلیمی، مهدی، ۱۳۹۱، *سیاست اجراگری*، *تأثر مردم ستمدیده*، فرانسه: *مجله زغال* شماره ۵، صص ۲۱ - ۵.

شاهنده، نوشین، ۱۳۸۴، *زن در تفکر نیچه*، تهران: نشر قصیده‌سرا.

شعیمی، فاطمه. ۱۳۹۲. *تفاوت زنان و مردان*. انتشارات الکترونیکی.

فوکو، میشل، ۱۹۷۶، تاریخ جنسیت، اراده به دانستن، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جاهنده، ۱۳۸۳، تهران، نشر نی.

قضایی، امین، ۱۳۹۱، رویکردهای جامعه‌شناختی به جنسیت، فرانسه: رادیو زمانه.

گلیک، جیمز، ۱۳۷۶، نظم در آشفتگی، ترجمه مسعود نیازمند، تهران: شرکت هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران (هما) مرکز بهسازی و آموزشی نیروی انسانی.

گیدنز، آنتونی، سیاست، ۱۳۷۸، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، نشر نی، ص ۱۱۱.

مدرسی، یحیی، ۱۳۶۸، در آمدی بر جامعه‌شناسی زبان، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مک آفی، نوئل، ۱۳۸۴، ژولیا کریستوا، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: نشر مرکز.

مسعود نذری دوست و سمیرا رشیدپور. (۱۳۹۵). مارکی دو ساد، زخمی بر چهره روشنگری. پژوهش ادبیات معاصر جهان دوره ۲۱، شماره ۱: ۱۷۵-۱۹۶

وارد، گلن، ۱۳۹۲، پست‌مدرنیسم، ترجمه قادر فخر رنجبری و ابوذر کرمی، تهران: نشر ماهی.

هومر، شون، ۱۳۸۸، ژاک لاکان، ترجمه محمدعلی جعفری و سید ابراهیم طاهایی، تهران: انتشارات ققنوس.

منابع انگلیسی

- Baudrillard, J. (2006). *Simulacra and Simulation*. Translated by Sheila faria glaser. USA: University of Michigan press.
- Beasley, Chris. (1999). *What is Feminism?* New York: Sage. pp. 3–11.
- Barclay, Harold (1990). *People Without Government: An Anthropology of Anarchy*. Left Bank Books.
- Butler, J. (1990). *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*. New York: Routledge.
- Butler, J. (1997). *Excitable Speech*. New York: Routledge.
- Butler, J. (2009). *Performativity, Precarity and Sexual Politics*. University of California, Berkeley.
- Cameron, D. (1990). *The Feminist Critique of Language: A reader*. New York: Routledge.
- Coates, J. (1993). *Women, Men and Language* (2nd ed.) London: Longman.
- Crawford, M. (1995). *Talking Difference*. Oxford: Blackwell.
- Eckert, P. and McConnell-Ginet, S. (2003). *Language and Gender*. New York: Cambridge University Press.
- Flood, Alison. (2015). Jean-Paul Sartre rejected Nobel prize in a letter to jury that arrived too late. the Guardian.
- Framokinm V, Rodman, R and Hyams, N. (2003). *An Introduction to Language* (7th ed.). Heinle: Thomson.
- Frank, F. and Ashen, F. (1983). *Talking Like a Lady: How Women Talk. Language and Sex*. Albany: state of university of New York press.

- Garrett, S. (1998). *Gender*. New York: Routledge.
- Gergen, M. (1990). *From Mod Masculinity to Post Macho, a Feminist*. Replay, New York.
- Guberman, R. (1996). *Julia Kristeva Interviews*. New York: Columbia university press.
- Holmes, J. (1995). *Women, Men and Politeness*. London: Longman.
- Holmes, J. (2008). *An Introduction to Sociolinguistics* (3rd ed.). Essex: Pearson Longman.
- Irigaray, L. (1985). *The Sex Which is Not One*. Translated by Catherine potter. Ithaca, ny, cornell university press.
- Irigaray, L. (2000). *To be Two*. Trans.M. Rhodes. London. An Thlon Press.
- Jagose, Annamarie. (1996). *Queer Theory*. Australian humanities review - University of Melbourne Press
- Jespersen, O. (1964). *Language, its Nature, Development and Origin*. New York: Norton.
- Jespersen, O. (1992). *The Philosophy of Grammar*. USA: the university of Chicago press.
- Jones, A. (1996). *Feminism Reclaimed*. New York: Routledge.
- Kanaris, A. (1999). *Gendered Journeys: Children's Writing and the Construction of Gender. language and education*.
- Lakoff, R. T. (1973). *The logic of Politeness, or Minding your P's and Q's*. Chicago: Chicago.
- Lakoff, R. (1975). *Language and Women's place*. New York: Harper Colophon.

- Levis Strauss, C. (1979). *The Elementary Structures of Kinship, quoted in Adrienne Rich, of lies, Secrets and Silence*. New York: w. w. Norton and Co.
- Maltz, D and Borker, R. (1982). *The Place of Gender in Developmental Pragmatics*. University of California. Berkely
- McNay, L. (1992). *Gender, Habitus and the Field*. pierre bourdieu and the limits of reflexivity. polity press.
- Mills, S. (2003). *Gender and Politeness*. UK: Cambridge university perss.
- Nelson, D. & Devardhi, J. (2012). *Gender perspective in Language*.
- Oakley, A. (1972). *Sex, Gender and Society*. London: Gower.
- Pinker; S. (1989). *Learnability and Cognition: The Acquisition of Argument Structure*. Cambridge: Harvard University Press. N.J.: Lawrence Erlbaum.
- Sadiqi, F. (2007). *Language and Gender in Arabic*, Encyclopedia of Arabic Language and Linguistics. Brill: Leiden. School of foreign language studies. Haramaya University, Ethiopia.
- Sunderland, J. (2004). *Gendered Discourses*. Palgrave Macmillan.
- Tannen, D. (1990). *You just don't Understand: Women and Men in Conversation*. New York: William Morrow.
- Tannen, D. (1995). *Gender & Discourse*. New York: Oxford University Press.
- Trudgill, P. & Laurie, B. 1998. *Language Myths*. New York: Penguin Group.
- Wardhaugh, R. (2006). *An Introduction to Sociolinguistics*.

- Oxford: Blackwell Publishing.
- Weeks, J. (2009). *Sexuality*. Routledge; 3 editions.
- Whitford, M. (1991). *Luce Irigaray: Philosophy in the Feminine*. London.
- Willis, Ellen. (1984). Radical Feminism and Feminist Radicalism, collected in *No Nicer Girls: Countercultural Essays*, Wesleyan University Press.
- Yule, G. (2006). *The Study of Language* (3rd ed.). New York: Cambridge University Press.